

مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد اول

جمال صفری

مصدق ، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد اول

جمال صفری

حق چاپ و نشر محفوظ!
انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

آبان ۱۳۹۴

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mosadegh.fatemi@yahoo.com

انتشارات مصدق – فاطمی

" میرزا محمد خان مصدق السلطنه را امروز از طرفی شغل مستوفی و محاسب خراسان گویند، لیکن رتبه و حسب و نسب و استعداد و هوش و فضل و حسابدانی این طفل یک شبه ره صد ساله می رود. این جوان بقدری آداب دان و قاعده پرداز است که هیچ مزیدی بر آن متصور نیست. گفتار و رفتار و پذیرائی و احتراماتش در حق مردم به طوری است که خود او از متانت و بزرگی خارج نمی شود، ولی بدون تزویر و ریا با کمال خفض جناح کمال ادب را درباره مردمان بجای می آورد و نهایت مرتبه انسانیت و خوش خلقی و تواضع را سرمشق خود قرار داده است."

«افضل الملک در کتاب افضل التواریخ»

فهرست

پیشگفتار	۶
فصل اول	۱۰
میرزا هدایت وزیر دفتر و نجم السلطنه ، مادر و پدر محمد مصدق	۱۰
میرزا هدایت الله وزیر دفتر	۱۲
* ملک تاج خانم (نجم السلطنه)	۱۹
مریم فیروز: نجم السلطنه از زندهای بسیار برجسته ای بود	۲۷
منصوره اتحادیه: نجم السلطنه در سالهای آخرزندگیش در اندیشهٔ احداث مریضخانه ..	۳۱
بیمارستان نجمیه بروایت دکتر غلامحسین مصدق	۳۳
◀ بیمارستان نجمیه	۳۸
وزارت معارف و اوقاف - ادارهٔ اوقاف	۴۰
تاریخ بنای مریض خانه و موقوفات آن	۴۱
مقررات وقف نامه	۴۴
افتتاح مریض خانه	۴۵
پایگاه وزارت متبوع	۴۶
اداره‌ی کل اوقاف	۴۸
[متن وقف نامهٔ اول]	۵۰
[متن وقف نامهٔ دوم]	۵۷
[متن وقف نامهٔ سوم]	۶۰
۳ نامه از نامه های دکتر مصدق به آقای نصرت الله امینی	۷۱
◀ توضیحات و مآخذ:	۷۵
فصل دوم	۷۷
نوجوانی و منصب دیوانی مصدق السلطنه	۷۷
۱- نهاد استیفا در خراسان	۷۹
۲- اوضاع دربار و تصمیم گیری ها	۸۲
۳- مستوفی گری مصدق السلطنه در خراسان	۸۴
ازدواج با زهرا امامی (ضیاء السلطنه)	۸۹
◀ توضیحات و مآخذ:	۹۴

- * نگاهی گذرا به زندگی و زمانه امیر نظام گروسی..... ۹۴
- فصل سوم**..... ۱۰۸
- تحصیلات در ایران..... ۱۰۸
- انتخاب من از اصفهان برای وکالت مجلس..... ۱۱۳
- ◀ توضیحات و مأخذ:..... ۱۱۴
- فصل چهارم**..... ۱۱۵
- رویارویی مصدق با فراماسونری..... ۱۱۵
- * دکتر فریدون آدمیت: در باره «جامع آدمیت» ۱۱۷
- «مرام و اصول آدمیت»..... ۱۱۹
- ◀ ابوالحسن بنی صدر: «انقلابی جوان»، «فراموشخانه و فراماسونری در ایران».. ۱۲۶
- ۲ - چگونگی عضویت مصدق در جامع آدمیت..... ۱۳۱
- و استعفای از آن :..... ۱۳۱
- ۱ - مصدق و پلیس جنوب ۱۳۵
- ◀ لژ پهلوی: تاریخ تشکیل و فعالیت - رابطه انتلیجنت سرویس و دربار ۱۳۹
- ◀ رابطه لژ پهلوی با انتلیجنت سرویس انگلیس:..... ۱۴۰
- ◀ فراماسونری و روزگار آن در دوره حکومت ملی مصدق :..... ۱۴۲
- ◀ نا بهنجاریهای انجمن ها و عضویت دکتر مصدق در مجمع انسانیت!..... ۱۴۶
- سخن پایانی..... ۱۵۱
- ◀ خلیل موحد مصدق و «جامع آدمیت»..... ۱۵۲
- ◀ منصور بیات زاده: درباره شایعات مخالفین و دشمنان نهضت ملی در متهم کردن دکتر مصدق به «فراماسونری»!..... ۱۷۵
- ◀ اتهام های ناروا به دکتر مصدق..... ۱۸۸
- ◀ پیام دکتر مصدق..... ۱۹۲
- ◀ عضویت من در مجمع انسانیت..... ۱۹۴
- هفت خان تذکره..... ۱۹۷
- ◀ توضیحات و مأخذ:..... ۱۹۹
- ◀ نقش ارنست پرون دوست محرم سوئیسی شاه در لژ پهلوی..... ۲۰۱
- ارشادالدوله..... ۲۱۸

۲۲۰	فصل پنجم.....
۲۲۰	تحصیلات در خارج از کشور.....
۲۲۳	◀ تحصیلاتم در پاریس.....
۲۳۲	◀ سفر دوم من باروپا.....
۲۳۴	◀ تحصیلات من در سویس.....
۲۳۷	◀ تألیف تز دکترا و کار آموزی در دادگستری نوشاتل.....
۲۴۰	دکتر غلامحسین مصّدق : دوران کودکی در نوشاتل.....
۲۴۴	◀ «یک مصاحبه -۱۹۰۹ و یک مقاله - ۱۹۵۳.....
۲۴۴	از مادام رنه و بیه یار».....
۲۵۱	* مصاحبه با یک مشروطه خواه ایرانی :.....
۲۵۱	محمّد مصّدق السلطنه.....
۲۵۲	ایل بختیاری.....
۲۵۴	کمک اروپا.....
۲۵۵	ایران کشور حائل.....
۲۵۶	قشون و تعلیمات عمومی.....
۲۵۸	◀ توضیحات و مأخذ:.....
۲۵۹	فصل ششم.....
۲۵۹	◀ دکتر ناصر تکمیل همایون « دکتر محمد مصّدق در پهنه آموزش و دانش ».....
۲۶۰	تحصیلات مصّدق در پاریس.....
۲۶۲	مدرسه مطالعات سیاسی پاریس.....
۲۶۳	تحصیل در مؤسسه علوم سیاسی پاریس.....
۲۶۶	سخن پایانی.....
۲۶۸	۱ - انتخاب شهر نوشاتل (Neuchatel) در سوئیس.....
۲۶۸	۲ - نوشاتل و دانشگاه آن.....
۲۷۱	۳ - تحصیلات مصّدق در دانشگاه نوشاتل.....
۲۷۸	◀ توضیحات و مأخذ:.....
۲۷۸	نمایشگاه یادبود مصّدق در دانشگاه نوشاتل در سوئیس.....

پیشگفتار

زاده و بزرگ شده شهرآبادان هستم، مرا درآبادان بنام آل صفر می شناسند. مثل اکثریت آبادانی ها به ورزش و سینما علاقه مند بودم. زنده یاد دائی بزرگوارم علی جمالی که در زندگی اجتماعی من تأثیرگذار بود، در اواسط سال ۱۹۹۲ در امریکا هنگام برگشت به آلمان یک چمدان کتب تاریخ معاصر ایران را به من داد و مرا تشویق نمود که «شمع مصدق بزرگ» را فراموش نکرده و در باره او و تاریخ معاصر ایران قلم بزنم!

من در زمان کودتای ۲۸ مرداد، خردسالی بیش نبودم و در سنین جوانی ناظر و شاهد بودم که رژیم کودتا با ترس و وحشتی که راه انداخته بود، تاریخ معاصر ایران و رویدادهای گذشته را درخانه، مدرسه و اجتماع سانسور کرده بود و لذا جامعه و مردم اطلاعات درستی از گذشته نداشتند. همراه باسانسور، سرکوب گروه‌ها، احزاب و جمعیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دگراندیش، توان رشد استعداد‌های انسانی از جامعه ملی گرفته شده بود. شاه سابق و پدرش بر ضد قانون اساسی که میراث انقلاب مشروطیت بود عمل می کردند. جماعتی از نخبگان که براین باور بودند اجرای قانون اساسی مشروطه برای توده های «نادان، جاهل، زود باور و بیسواد» زود است و با حمایت انگلیس، قزاقی را که حداقل سواد متعارف نداشت بنام «امنیت و ترقی» بر تخت سلطنت نشاندند و خود از قربانیان آن شدند.

دیگر اینکه کسانی که حکومت ملی دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران را درک کرده بودند و فعالین و رهروان نهضت ملی بودند، تجربه و اطلاعات خود را بطور کامل در اختیار نسل بعد از خود نگذاشتند و یا خود اطلاعات درستی از تمام رویدادهای تاریخ معاصر نداشتند. چرا اینکه از رهبری روحانیتی حمایت می کردند که سابقه درخشانی در زمان جنبش ملی صنعت نفت ایران نداشت. زنده یاد دکتر مهدی حائری (فرزند شیخ عبدالکریم حائری یزدی بنیانگذار حوزه علمیه قم) در خاطرات خود می گوید: «از اول آقای خمینی بطوریکه یادم است، اتفاقاً اختلافاتی هم با ما سر همین مسئله آقای دکتر مصدق [داشت] با آقای دکتر مصدق زیاد رابطه ای نداشت یعنی معتقد نبود به روش وی...»، «...از نقطه نظر منشی

سیاسی در خط مشی سیاسی مرحوم بهبهانی یعنی همان خطی که آقای بهبهانی با دربار و با دولت وقت و این ها داشت. تقریباً در همان خط بود...» خمینی موقعی که بر صندلی قدرت نشست گفت: من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست؛ این [مصداق] سیلی خواهد خورد. و طولی نکشید که سیلی را خورد!» منظور خمینی کودتای ۲۸ مرداد انگلیسی-آمریکایی است که همانند کاشانی، بهبهانی و دیگر آخوندهای همفکرش در جناح کودتاچیان بودند.

بنابر این نسلی که بخشی از آن آرمانخواه و معترض اجتماعی - سیاسی بود و در تغییر جامعه ایران به مبارزه برخاست، انقلاب بزرگ بهمن ۵۷ نتیجه تلاش و کوشش آنها به یاری مردم ایران بود. اشتباه آن بخش از نسل ما که رهبری خمینی را پذیرفته بودیم و ساده لوحانه گمان می کردیم وی در خط آزادی و استقلال ایران می باشد، ناشی از عدم آگاهی عمیق به تفکرات او و گذشته اش و ساختارهای بنیادهای مذهبی حوزه ای او و روحانیت بود که متأسفانه پس از ضربه کشنده و فراگیر از طرف آنها به اصول انقلاب، برای شناخت شان دیگر دیر شده بود.

سرنوشت انقلاب به سرکردگی رهبری که به امید ملتی خیانت کرد و حقارت و هلاکت را پذیرفت، انگیزه تدوین و تألیف بخشی از تاریخ معاصر ایران با استعانت از تجارب گذشته و حال در ذهنیت و عنیت رویدادهای تاریخ معاصر در رابطه با استبداد درونی و قدرتهای مسلط خارجی در امور ایران می باشد که قبلاً به صورت سلسله مقالات بنام «زندگینامه مصداق» در دسترس عموم قرار گرفته است. هدف اینست که:

نسل حال و آینده ایران زمین برای تغییر بنیادی جامعه ملی احتیاج ضروری به ذهنیت تاریخی و آگاهی از تاریخ معاصر دارد. ذهنیت تاریخی که با عبرت از گذشته و شناخت عمیق از راه اندیشه و عمل برای بررسی داده ها و پدیده ها در زمان ممکن، تا خرد تجربی را دچار ساده نگری، شیفتگی و نگرش تک بعدی نکند.

بدینرو، با خرد و نگرش در تکررگرائی و برابری حقوق شهروندی مردم ایران در جهت گسترش رشد و توسعه ی فرهنگ کار، مسئولیت، خلاقیت، ابتکار و

تولید، آزادی فردی و اجتماعی در بنیادهای جامعه باز مدنی توأم با حقوق ملی است که ایران می تواند بر مشکلاتی که در راه سعادت و عظمت خود دارد غلبه کند و برای نیل به این مهم، بایستی ما تا آنجا که ممکن است بطور پیگیر تلاش نماییم. بنابراین با مطالعه بر روی اسناد و مدارک معتبر و کسانی که خود در رویدادهای تاریخ معاصر تاثیرگذار بوده و یا اینکه پژوهشگرانی که تحقیقات علمی و آکادمیک درباره این رویدادها نموده اند، با روش خاص خود از زوایای مختلف، این رویدادها و وقایع را در زمان مشخص مورد بررسی، تدوین و تنظیم قرار داده ام تا زمینه ای باشد در جهت پژوهش و تحقیق برای نسل حال و نسل های آینده ایران که دغدغه وطن دوستی، منافع و حقوق ملی ایرانیان را دارند تا با واقعیت رویدادهای تاریخی ایران آشنا بشوند. بدون شک با امکانات بسیار ناچیز، این نوشته بدون کم و کاست و اشکال نخواهد بود. با نقدی که به کاستی ها و اشتباهات متن این کتاب از طرف شما خوانندگان ارجمند خواهد شد، در تصحیح آن کوشش بهینه را خواهم نمود.

جلد اول کتاب تاریخ معاصر ایران تحت عنوان « مصداق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران» را با سرگذشت زندگانی دکتر محمد مصداق آغاز می کنم زیرا « او همچنان نماد و مظهر آرزوها، خواسته ها و آرمانهای ضبط شده در وجدان بیدار و آگاه ایرانیان است. بنیاد راه و روش او بر اصول آزادی، استقلال، قانون، عدالت، رشد، و توسعه گذاشته شده است. رمز ماندگاری مصداق به خاطر اعتقاد او به فرهنگ دیرپای ایرانی در جهت تحقق حاکمیت ملی و نقش یافتن بنیادهای مدنی و واقعیت جستن حقوق ملی بود. ملی کردن صنعت نفت ایران به رهبری او اقدامی برای بازیافت حق حاکمیت ملی و احیاء غرور ملی ایرانیان بود. ماندگاری مصداق به خاطر اثرگذاری نهضت ملی به رهبری او برجسته های استقلال طلبانه و آزادی خواهانه و حق طلبانه ملت های دیگر است که می خواستند از زیر سلطه کشورهای مسلط خارج شوند. این جنبش ها سرانجام به تأسیس جنبش غیرمتمهدها انجامید. بدون شک خرد و اندیشه سیاسی مصداق، الهام بخش این جنبش ها بود.

الگوی مصدق فراتراز الگوی رهبران و خواسته‌های مردم در زمان انقلاب مشروطیت بود. از مهمترین میراث او، «کارنامه دموکراتیک» حکومت مصدق، اصلاح قوانین سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و قضایی، و استقرار حاکمیت ملی به معنای حاکمیت مردم کشور بر سر نوشت خویش و احیای میراث مشروطیت، بازسازی مردم سالاری و دفاع از حقوق ملت در برابر هر عامل حق ستیز است. همچنین، به اجرا گذاشتن مؤلفه داخلی و خارجی که بیانگر حقوق انسانی و ملی بود برای استقرار دموکراسی و در جهت ایجاد جامعه برخوردار از حق مشارکت در اداره کشور خویش و حقوق شهروندی بود.

دیگر اینکه، مصدق خردگرایی تجربی بود که از فرهنگ و هویت ملی یاری می‌جست، و به نوگرایی، رشد و توسعه جامعه ملی باور داشت. او با فراگرفتن و به کار بردن ذهنیت تاریخی و اندیشه تجربی حداقل دو قرن تاریخ بشری، سیاست «موازنه منفی» در برابر سلطه‌گران خارجی را مطرح کرد. در آن زمان اکثر گروه‌ها و اشخاص «نخبه» از سیاست «موازنه مثبت» پیروی می‌کردند، تا جایی که بعضی از آنها منافع بیگانه را بر منافع و حقوق ملی ایرانیان ارجحیت و اولویت می‌دادند. کودتاهای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ناشی از همین‌گونه نگرش و تفکر بود.

درخاتمه مایلم بدینوسیله از آقایان ابوالحسن بنی صدر، دکتر حسین رضازادگان، صادق شفیعیها، مجید کمالی، دکتر علی صدارت و دوستانش، مجید زربخش، دکتر منصور بیات زاده، دکتر مهران مصطفوی، جمال پاکنژاد، محمد رضا راعی، حسین همتی، رضا بایگان و ... که در مجموعه تاریخ معاصر ایران مرا از نظر مشاورت، تصحیح و تهیه کتب و اسناد یاری داده اند، بدینوسیله قدردانی کنم.

فرانکفورت – جمال صفری

آبانماه ۱۳۹۴

فصل اول

میرزا هدایت وزیر دفتر و نجم السلطنه ، مادر و پدر محمد مصدق

محمد مصدق در یک خانواده اشرافی و با نفوذ دیوانی قاجار ۲۶ خرداد ۱۲۶۱ شمسی / ۱۲۹۹ قمری (۲۹ رجب) / ۱۶ ژوئن ۱۸۸۲ میلادی در محله سنگلج تهران به دنیا آمد.

ایرج افشار می نویسد: «مرحوم مصدق در یادداشتی به خط خودش که در سال ۱۳۴۴ نوشته بوده است و عکسش در اینجا چاپ می شود تاریخ تولد خود را به سال قمری ۲۹ رجب ۱۲۹۹ قید کرده است.

همه می دانیم که در قرن پیش موسوم و سنت این بود که تاریخهای تولد به سال قمری ضبط می شد و در خانواده ها معمولاً این تاریخ پشت قرآن نوشته می شد و قاعدتاً تاریخ تولد مصدق هم باید به چنین نحوی ضبط شده باشد. طبعاً مصدق این تاریخ دقیق را در دست داشته است و از تطبیق با جدول تطبیقی سنوات شمسی و میلادی آن را ۲۹ اردیبهشت و ۲۰ ماه مه فرنگی یادداشت کرده است.

اما در جدول تطبیقی ۲۹ رجب سال مذکور (با تفاوت یک روز اختلاف تقویمها) ۱۶ با ۱۷ ژوئن یعنی مطابق ۲۶ یا ۲۷ خرداد است. علت اینکه مرحوم مصدق ۲۰ مه را یادداشت کرده ناشی از آنجاست که ظاهراً شخصی که جدول تاریخ مطابقه ای را در اختیارش گذارده است توجهی نکرده است که جدول تطبیقی معمولاً معادل روز اول هر ماه قمری را به دست می دهند بار دیگر باید محاسبه کرده شود.

علی هذا مصدق که روز ۲۹ رجب سال ۱۲۹۹ قمری متولد شده است آن روز مطابق بوده است با ۱۶ ژوئن ۱۸۸۲ یعنی ۲۶ خرداد ۱۲۶۱ شمسی.

در اینجا علاوه بر یادداشت مرحوم مصدق عکس صفحه ای از کتاب جدول

تاریخ کن در مکتب

س	تاریخ ولادت
۱۳	سال ششم ۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۱ تا ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۴
۴	سال هفتم ۲۰ شهریور ۱۳۸۲ تا ۲۰ مهر ۱۹۶۵
۵	سال نهم ۲۹ خرداد ۱۳۸۴ تا ۲۹ خرداد ۱۳۹۹

دوره ریاسته سال ولادت ۱۳۵۸
 درسه لکله صوفی^۳ سال پنجم حقیقی حنفی دار
~~سال ششم سطر آنکس در دوران حقیقی~~
~~گروه سطر در ریاسته سطر کلینی~~
 سال ششم آنکس در سطر حقیقی پنجم
 از مکتب در ریاسته سطر پنجم

یادداشت ولادت مصدق به خط خود او

تطبیق سنوات تالیف H.G.Cattenoz چاپ پاریس در سال ۱۹۵۴ که روز اول رجب را معادل ۱۹ ماه پنجم (مه) نشان می دهد به چاپ می رساند.» (۱)

هدایت الله متین دفتری در این باره می گوید: « آنچه معلوم است، مصدق روز ۲۹ رجب ۱۲۹۹ قمری به دنیا آمد که منطبق است با ۲۶ خرداد ۱۲۶۱ شمسی و ۱۶ ژوئن ۱۸۸۲ میلادی، در آن زمان ثبت احوال دولتی و شناسنامه همان طور که خودش هم اشاره کرده است، وجود نداشت و چنان که رسم بود، پدرش میرزا هدایت وزیر دفتر، ولادت کوچک ترین و آخرین پسر خود را پشت قرآن به ثبت رساند و آن را به همسر خود ملکتاج خانم فیروزملقب به نجم السلطنه سپرد. این قرآن را بعدها نزد جد عالیقدرم در احمدآباد دیدم که از غارت و دستبرد کودتاچیان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به خانه شماره ۱۰۹ خیابان کاخ در تهران خانه قدیمی ایشان، مصون مانده بود. پس از درگذشت او (۱۴ اسفند ۱۳۴۵) قرار بر این شد که خانه و آخرین زندان مصدق در احمدآباد که اتاق اصلی طبقه تحتانی آن اکنون دیگر آرامگاهش شده بود، به همان شکل اصلی بدون هیچ تغییری، حفظ و نگهداری شود. رسیدگی به امور این موزه کوچک و ساده خانوادگی به نگارنده واگذار شد. تا مرداد ۱۳۵۸ که قادر به رفت و آمد علنی بودم و برای آخرین بار به احمد آباد سر زدم، قرآن مذکور هنوز در همان جا در اتاق کار مصدق قرار داشت....» (۲)

میرزا هدایت الله وزیر دفتر

پدر دکتر محمد مصدق میرزا هدایت وزیر دفتر فرزند حسین فرزند میرزا کاظم مستوفی الممالک فرزند میرزا محسن آشتیانی، منسوب به خانواده ای از میرزایان آشتیان بود. جدّ اعلایش میرزا محسن، معاصر و دوست کریم خان زند، به کریم خان که در کارزاری شکست خورده متواری و سرگردان

بود، پناه داد. وقتی کریم خان به سلطنت رسید، سه تن از پسران او را - میرزا کاظم، آغاسی بیگ و هاشم خان - نزد خود خواند و آنان را به کارهای دیوانی و لشکری گماشت. پس از انقراض دولت زندیه و انتقال دیوان خانه از شیراز به تبریز و تهران، آنان نیز با دیوان خانه به دستگاه قاجاریه منتقل شدند. میرزا کاظم در زمان سلطنت کریم خان به مقام و شغل مستوفی الممالکی یا استیفای کل (وزارت دفتر استیفا یا وزارت مالیه که در واقع دستگاه حسابرسی و حسابداری کشور و تنظیم دستورالعملهای سالیانه ایالات و ولایات و جمع و خرج مملکت یا به اصطلاح امروزی بودجه) رسید و بنا به گفته محمود فرهاد معتمد از نوادگان آغاسی بیگ در کتاب « سپهسالار اعظم»، در زمان آقا محمد خان قاجار در سال ۱۲۱۱ قمری (۱۱۷۵ شمسی و ۱۷۹۶ میلادی) بر اثر ابتلا به سینه پهلو در قلعه شوشی، حصار قره باغ در قفقاز درگذشت. میرزا حسین فرزند کهنتر میرزا کاظم در زمان فتحعلی شاه وزیر حکومت قزوین بود که در جوانی انتحار کرد. لذا پسرش میرزا هدایت (متولد ۱۳۲۵ ق ۱۱۹۸ ش) در خانه عمو (میرزا حسن مستوفی الممالک زمان محمد شاه) بزرگ شد و با دختر عمو نیز ازدواج کرد. میرزا هدایت از دیوانیان نزدیک به میرزا تقی خان امیرکبیر و از رجال تجدد خواه زمان خود بود و به همین دلی با پسر عموی محافظه کارش میرزا یوسف مستوفی الممالک در امور چندان تجانسی نداشت. او در زمان ناصرالدین شاه مدتی وزیر لشکر (مسؤول امور محاسباتی قشون) بود و پس از این که میرزا یوسف به صدارت رسید ، تصدی وزارت دفتر استیفا کل به او داده شد. عنوان وزیر دفتر به همین مناسبت است و نام خانوادگی فرزندان و نوادگان میرزا هدایت، جز در دو مورد ، مشتق از همین عنوان . یکی از این دو، مورد میرزا محمد مصدق السلطنه است که هنگام اخذ شناسنامه به منظور اخذ گذرنامه پس از مشروطیت، نام خانوادگی « مصدق» را انتخاب کرد و دیگری یکی از نواده اش، میرزا جواد معاون السلطنه فرزند ارشد میرزا

حسین وزیر دفتر بعدی بود که «معاون» را برگزید. جالب توجه است که پس از درگذشت میرزا یوسف، میرزا هدایت سرپرستی تربیت فرزند او حسن (میرزا حسن مستوفی الممالک زمان مشروطیت) را که صغیر بود، به عهده گرفت. بنابراین میرزا هدایت را می توان مربی سالیان رشد پایه ای دوتن از شخصیت‌های نامدار قرن بیستم ایران نیز دانست.» (۳)

دکتر باقر عاقلی در کتاب «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (مجلد سوم) در باره میرزا هدایت وزیر دفتر آورده است:

«پس از مرگ میرزا حسین، میرزا هدایت تحت حضانت عموی خود میرزا حسن خان مستوفی الممالک قرار گرفت و عمویش در تحصیل و تربیت وی جد و جهدی کامل مبذول داشت بطوری که در علوم مختلف مانند ادبیات فارسی و عربی، فقه و اصول و منطق و شیوه نگارش و حسن خط گوی سبقت را از همگان ربود و از نخستین روزهای سلطنت ناصرالدین شاه در کابینه صدارت عظمی اشتغال به کار ورزید و چندی نگذشت که مورد محبت و عنایت میرزا تقی خان امیرکبیر صدر اعظم قرار گرفته و از مشاورین و همکاران نزدیک صدر اعظم شد. در همین هنگام که مرتب لیاقت و درایت او زبانه زد خاص و عام بود به مصاهرت عمویش میرزا حسن خان مستوفی الممالک درآمد و از همین زمان رقابتی بین او و میرزا یوسف که بعد از پدرش مستوفی الممالک شد ایجاد گردید و این اختلاف و رقابت همچنان تا آخر عمر ادامه داشت.

میرزا هدایت الله در ۱۲۷۵ هـ. ق به وزارت لشکر منصوب شد. وزارت لشکر آن روز به سازمانی اطلاق می شد که امور مالی قشون را سرپرستی و اداره می کرد و از مشاغل مهم و حساس بود. میرزا هدایت الله قریب ۱۵ سال در رأس وزارت لشکر قرار داشت تا اینکه در ۱۲۹۰ هـ. ق به جای میرزا محمد قوام الدوله (جد قوام السلطنه و وثوق الدوله) با لقب وزیر دفتری به وزارت استیفا



که همان وزار مالیه باشد برگزیده شد. در صدارت میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی که میرزا یوسف مستوفی الممالک از مشاغل خود منعزل و به آشتیان تبعید گردید کلیه مشاغل و وظایف او بر عهده میرزا هدایت الله وزیر دفتر قرار گرفت. پس از عزل میرزا حسین سپهسالار و بازگشت مستوفی الممالک به کار سابق خود و پس از چندی واگذاری صدارت به او، میرزا هدایت الله از مشاغل خود کناره گیری نموده و از حضور در وزارت استیفا خود داری کرده و ایام را به مطالعه می گذرانید.

میرزا یوسف مستوفی الممالک در ۱۳۰۳ هـ.ق در گذشت و انتظار می رفت که عنوان مستوفی الممالکی و وظایفش به میرزا هدایت الله تفویض شود ولی برخلاف انتظار ناصرالدین شاه تمام القاب و امتیازات او را به فرزند ۱۲ ساله اش داد و میرزا هدایت الله وزیر دفتر را به نیابت مستوفی الممالکی تعیین نمود ...

میرزا هدایت الله وزیر دفتر در وبای سال ۱۳۱۰ هـ.ق [برابر با ۱۴ شهریور ۱۲۷۱ شمسی در سن ۷۵ سالگی] در تهران درگذشت «

هنگام مرگ میرزا هدایت الله در سال ۱۲۷۱ شمسی محمد ده ساله بود، ولی ناصرالدین شاه علاوه بر اعطای شغل و لقب میرزا هدایت الله به پسر ارشد او میرزا حسین خان، به دو پسر دیگر او هم القابی داد، میرزا علی را موثق السلطنه و محمد را " مصدق السلطنه " نامید. (۴) میرزا هدایت وزیر دفتر «هفت پسر و پنج دختر از خود بیادگار نهاد.» (۵).

دکتر مصدق در خاطرات خود از دوران کودکیش می نویسد: « چون مادرم پس از فوت پدر با برادرم میرزا حسین وزیر دفتر اختلاف پیدا کرد، با میرزا فضل الله خان وکیل الملک منشی باشی ولیعهد (مظفرالدین شاه) ازدواج نمود و مرا هم با خود به تبریز برد. در آن موقع من در حدود دوازده سال داشتم ...» (۶)

مرحوم معصوم علیشاه شیرازی در جلد سوم طرائق الحقایق در باره میرزا هدایت الله وزیر دفتر چنین نوشته است:



مصدق در کودکی با پدرش میرزا هدایت وزیر
دفتر و برادر بزرگش میرزا علی موثق
السلطنه (نشسته)

«دانشمند هنرور نیک اختر میرزاهدایت الله وزیردفترآثارش از آفتاب مشهورتر خلف الصدق میرزا حسین آشتیانی، ابن عم یوسف مستوفی الممالک صدر اعظم با اینکه تزخدمات دیوان کمتر فراغت داشت صحبت با نیکان و درویشان حقیقت نشان را غنیمت می دانست غالب مشایخ زمان خویش را ملاقات فرموده و با مرحوم منورعلیشاه بخصوص اظهار خلوص می نمود و از خدمتش راقم را بی فیض بود در عرفان ذوقی خاص و در تأویل بعضی از آیات مسلکی به اختصاص داشت.»

در کتاب المآثر و الآثار تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه در باره او چنین آمده است:

«در فن تطبیق ما بین ظاهر و باطن بسیار ماهر و در تأویل آیات و تحقیق بطون روایات امروز نخستین دانشور این کشور شمرده می شود و در این فضائل بسی رسائل ساخته و بر بعضی از کتب معروفه عرفا و متشرعین متصوفه تعالیق پرداخته و در حسب اهل بیت مقامی عظیم دارد گوئی سلمان زمان و ابوذر دوران و به غیب از وراء ستی دقیق نگران.»

میرزا هدایت الله وزیر دفتر مشرب تصوف داشت. در عرفان و حدیث در زمان خود از اکابر رجال بود و شعر نیکو می سرود. بیشتر اشعارش در منقبت ائمه اطهار و بزرگان مشایخ صوفیه است.» (۷)

فریدون آدمیت، میرزا هدایت وزیر دفتر را از «مستوفیان معتبر» بیه «راستی و درستی» نام برده است و می نویسد: «پسر برومند وزیر دفتر نیز خوی پدرش را به ارث برد و در شخصیت خویش به کمال رسانید.» وزیر دفتر... از زمان امیرکبیر در خدمت استیفاء [بود] و نماینده سنت مستوفی گری. [او] با پسر عمویش مستوفی الممالک هم چشمی دیرین داشت و خود به حق از او شایسته تر می دانست. در دولت میرزا حسین خان [سپهسالار] پس از معیر الممالک مدتی اداره مالیه کشور بر عهده وزیر دفتر بود. پس از آن نیز وزارت دفتر استیفاء به او سپرده شد. در توطئه چینی های علیه میرزا حسین خان همواره خود را بر کنار می داشت.» (۸)

* ملک تاج خانم (نجم السلطنه)

« و مادرش ملک تاج خانم (نجم السلطنه) فرزند فیروز میرزا نصرت الله ولی (اول) فرمانفرما پسر شانزدهم عباس میرزا نایب السلطنه، هما خانم دختر بهمن میرزا ملقب به بها الدوله پسر سی و هفتم فتح علی شاه بود. همان شاهزاده ای که اول حاکم کاشان بود و بعد حاکم یزد شد. نجم السلطنه در واقع نوه عباس میرزا و نتیجه فتحعلی شاه بود. او سی خواهر و برادر داشت که دو نفر از آنها به نامهای عبدالحسین میرزا فرمانفرما (نصرت الدوله دوم) و سرور السلطنه ملقب به حضرت علیا همسر مظفرالدین شاه بودند.

« او در ۱۲۷۰ ق، ۶ سال پس از آغاز سلطنت ناصرالدین شاه چهارمین پادشاه سلسله قاجار متولد شد و هنگام فوتش نیز به سال ۱۳۱۱ ش ۱۳۵۰ قق که ۶ سال از آغاز سلطنت رضا شاه پهلوی می گذشت اتفاق افتاد. ایران در این دوران دستخوش تحولات بسیار، آشوب های دامنه دار و انقلاب بود. قتل ناصرالدین شاه، انقلاب مشروطه، جنگ داخلی، خلع محمد علی شاه از سلطنت، جنگ جهانی اول، استعفای احمد شاه و تغییر سلسله قاجار، جامعه ایران و موقعیت خانواده نجم السلطنه را سخت دگرگون کرد و تحت تأثیر تحولات و ناملایمات قرارداد؛ ضمن آن که زندگی خصوصی نجم السلطنه نیز بانواع مشکلات همراه بود. او سه بار ازدواج کرد و سه بار بیوه شد. تربیت اطفال خردسال و اداره امور مالی به دوش او افتاد و به همین سبب زنی مصمم، فعال و پر جرأت از وی ساخت.

مادر نجم السلطنه، حاجیه هما خانم دختر بهمن میرزا بهاء الدوله یکی از پسران عباس میرزا بود. در خانواده شهرت داشت که حاجیه خانم هما خانم زن بسیار زیبایی بود، ولی چون عکسی از او به جای نمانده است، نمی توان در این باره



قضاوت کرد. علت اینکه او را حاجیه هما خانم خطاب می کردند این بود که به سفر حج مشرف گشته بود. او هیچ لقبی را نپذیرفت، زیرا براین عقیده بود که "حاجیه" بالاترین لقب ها است. حاجیه هما خانم زنی متدین و دیندار بود، به همین سبب مسجدی درگذر وزیر دقتربه نام «مسجد شاهزاده خانم» احداث و وقف کرد که هنوز پا برجاست. حاجیه هما خانم با قهرمان میرزا عمیدالدوله یکی از فرزندان عباس میرزا ازدواج کرد و از او صاحب پسری به نام کیومرث میرزا شد که بعد ها لقب عمیدالدوله یاف.

فیروز میرزا نیز از ازدواج قبلی خود با دختر میرزا یوسف مستوفی الممالک، دختری به نام انورالسلطنه و پسری به اسم عبدالحمید میرزا ناصرالدوله داشت. هرچند به لحاظ ذوق و اخلاق بین حاجیه هما خانم و فیروز میرزا تفاوت وجود داشت، ولی در زندگانی مشترک سعادتمند بودند. فیروز میرزا ذوق و استعدادی در هنرداشت، چنگ می نواخت و در خطاطی شهرت داشت. او به هنگام محاصره هرات در عهد محمد شاه حضورداشت، در دوران ناصرالدین شاه سه بار در سال های ۱۳۵۳-۱۲۵۱ق، ۱۲۶۹-۱۲۶۶ق و سپس در ۱۲۹۸-۱۲۹۶ق، به حکومت کرمان مأمور شد و ارتباط این خانواده با کرمان که بعدها در سرنوشت نجم السلطنه نقش آفرین است از همین جا آغاز گشت.

فیروز میرزا و حاجیه هما خانم چهار فرزند، سه دختر و یک پسر داشتند. یکی از دختران به نام ماه سیما در جوانی فوت کرد. نجم السلطنه دختر ارشد و دیگری سرورالسلطنه بود که به عقد ازدواج مظفرالدین میرزا ولیعهد درآمد و به حضرت علیا ملقب شد. کوچکترین فرزند او عبدالحسین میرزا بود که بعد ها لقب پدر "فرمانفرما" را گرفت.

فیروز میرزا غالباً در مأموریت بود. سرپرستی، تربیت و پرورش فرزندان با حاجیه هما خانم بود که زنی با شخصیت، محکم و همه عمر مورد احترام بود. گفتنی است که نام سه تن از نتیجه ها و یکی از نبیره های این زن هما است.

از آنچه از داستان های خانواده به جای مانده، مادر و خواهران به خصوص به این برادر کوچک بسیار علاقه داشتند. علاقه نجم السلطنه نیز از فحوی نامه هایش به برادر مشخص می گردد، بدون شک علاقه و احساس عبدالحسین میرزا نیز به خواهر به همین گونه قرار داشت. چنانچه سال ها بعد وقتی هردو خیلی مسن بودند، فرزندان شاهد این انس و الفت برادر و خواهر بودند. یکی از دختران فرمانفرما به یاد می آورد، زمانی که نجم السلطنه خبر می داد که به دیدار برادر خواهد آمد. عبدالحسین میرزا از صبح زود در صدد تدارک و پذیرائی بود و خود شخصاً به همه امور با سر و صدا سرکشی می کرد، تا همه چیز به فراخور میهمان فراهم گردد. وقتی نجم السلطنه با کالسکه می رسید، عبدالحسین میرزا اولین کسی بود که به استقبال او می شتافت و در کالسکه را می گشود و می گفت: «نوکرتم، غلامتم، و نجم السلطنه با لحن تند و صریحی که داشت می گفت: «عبدالحسین لوس نشو». بالاخره پس از تشریفات، وقتی نجم السلطنه روی صندلی می نشست، دست هایش روی زانوانش می گذارد، فرمانفرما بچه ها را صدا می زد «بیایید دست عمه جان را ببوسید». نجم السلطنه در این دیدار ها نه چیزی می نوشید و نه می خورد. فقط نیم ساعتی می نشست و آن گاه بلند می شد، با عجله و قدم های تند که از عاداتش بود می رفت. عبدالحسین میرزا و بچه ها او را تا کالسکه مشایعت می کردند. نجم السلطنه قدی کوتاه داشت، تند سخن می گفت و با سرعت حرکت می کرد و حوصله حرف های بیهوده و بدیهیات را نداشت.

یکی دیگر از دختران فرمانفرما عمه پیر ۸۰ ساله خود را این طور توصیف می کند: «من او را خوب می شناختم و به خاطر می آورم که اغلب به دیدن برادرمی آمد. زن مسن و کوچک اندامی بود. چادرسیاه برسر داشت و از در بیرونی وارد اطاق پدرم می شد و با حرکت سیر جواب تعظیم ما را می داد و به سرعت به طرف او روانه می گردید. چهره ای سفید داشت با چشمانی درشت

و بر آمده به رنگ میشی روشن که توجه انسان را به خود جلب می کرد. بینی او نازک و منحنی بود. سن او در حدود ۸۰ سال بود. با وجود کهولت سن، حلد و چابک بود. فکری روشن و گفتاری تند و تا حدی خشن داشت. ولی اغلب شاهزادگان مسن آن دوره آهنگی یا تحکم گفتاری نسبتاً درشت داشتند. در آن سن شخصاً مشغول نظارت بر ساختمان بیمارستانی بود که هنوز به نام " بیمارستان نجمیه" پای برجاست. غروب بعضی روزها که با پدرمان به منزل او می رفتیم، او را در اطاق اندرونی روی زمین نشسته می دیدیم که در نور چراغ نفتی با معمار و پیشکارش مشغول محاسبه بود و جزئیات را در روی کتابچه ای با خط سیاق می نوشت. هنگامی که برادر و ما دخترها وارد می شدیم آنها را مرخص می کرد. آنگاه به سوی برادر می آمد و با حدت و تندتندی از نادرستی کارمندان و کارگزارانش شکایت می کرد و تکیه کلامش " نه والله به خدا" بود که تقریباً در هر جمله ای آن را تکرار می کرد. راه رفتن او مخصوصاً جلب نظر مرا می کرد. چون قدم های کوچک و سریع بر می داشت و همواره به نظر می رسید شتاب دارد و در صدد است خود را به جایی بر سر قرار خود برساند. فرمانفرما نسبت به خواهر بزرگ خود علاقه و احترام بسیار داشت و نجم السلطنه نیز به برادر خود محبت می نمود و او را به اصطلاح لوس می کرد.» (۹) وکیل الملک اسفندیاری حاکم کرمان ازدواج کرد. اما ازدواج آنها کوتاه بود و وکیل الملک پس از مراجعه به تهران درگذشت. حاصل ازدواج آنها دو دختر به نام های ملوک خانم عشرت الدوله و حاجیه زرین تاج خانم شوکت الدوله بود. در سال ۱۲۹۷ ق، پس از مرگ وکیل الملک، نجم السلطنه با میرزا هدایت الله وزیر دفتر پسر میرزا حسین آشتیانی پسرعمو و شوهرخواهر میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی ازدواج کرد. آنها صاحب دو فرزند به نام های آمنه دفتر الملوک و محمد مصدق شدند. هر چند که محمد مصدق کوچک در ۱۰ سالگی پدرش را از دست داد و نجم السلطنه حدود دو سال بچه هایش را به تنهایی سرپرستی کرد تا دو سال بعد که



عبدالحسین میرزا فرمانفرما به همراه خواهرش ملک تاج نجم السلطنه

در سال ۱۳۱۱ ق با میرزا فضل الله خان وکیل الملک تبریزی طباطبایی دیبا ازدواج کرد. حاصل این ازدواج یک پسر به نام ابوالحسن (ثقه الدوله) دیبا بود. « او پنج فرزند را بدون حضور پدرسرپرستی می کند که کار بسیار سختی بود. در این مورد ایمان قوی وی، حمایت برادر و یاری محمد مصدق پسر بزرگش با او همراه بود. ضمن آنکه اقوام دیگر به او پشت گرمی می دادند. دختر بزرگ او حاجیه زرین تاج خانم شوکت الدوله بود که با حاج عباسقلی بیات سهم الملک ازدواج کرد و ثمره این وصلت ۷ فرزند - که ۴ پسر و ۳ دختر بود. دختر دیگر او ملوک خانم عشرت الدوله که با میرزا علی موثق السلطنه پسر دوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر ازدواج کرد و ثمره آن دو پسر و یک دختر بود. بدون شک افتخار و دلگرمی نجم السلطنه پس از برادر، به پسر بزرگش محمد مصدق بود. او نیز همه عمر خود را مدیون تربیت مادر می دانست و معتقد بود که مادرش به او تفهیم کرده بود که اهمیت شخصی در جامعه مساوی است با رنجی که به خاطر مردم کشیده است.

نجم السلطنه نیز در یکی از مکاتبات خود با فرمانفرما در عراق از فرزندش مصدق اظهار رضایت می کند و می نویسد: « مصدق السلطنه بسیار بسیار خوب تربیت شده، یعنی خدا کرده، والا بچه بی پدر نباید خوب بشود». در نامه دیگری مجدداً در باره پسرش نوشت: « با همه مردم دوسال است مراوده دارد، قبول همه کس شده است، الحمدالله». همچنین در جای دیگری از عشق و علاقه مصدق به ملک آباد کردن می نویسد: « مصدق هم عشق انداخته به ملک آباد کردن هر روز سر خانی آباد است... عوض خانه، زندگانی عشق به ملک آباد کردن و رعیتی گذاشته است. الحمد الله حسابش هم خوب منظم است. امسال از همه زودتر کتابچه خراسان رفت هیچ عمل هرزگی هم ندارد. الحمدالله به هیچ قسم، من راضی هستم، خدا بهترش کند.»

«... یکی از مشغله های فکری نجم السلطنه ازدواج مصدق السلطنه بود. چنانچه در نامه ای خطاب به فرمانفرما در کرمان می نویسد که می خواست الشرف)

فخرالدوله (دختر حضرت علیا و ولیعهد را برای مصدق بگیرد، ولی ولیعهد دخترش را نداد بود.

در سال ۱۳۱۵ ق، میرزا علیخان امین الدوله در زمان صدارت خود این دختر را برای معین الملک پسرش خواستگاری می کند. معین الملک زنش را که دختر مشیرالدوله بود طلاق می دهد و با اشرف خانم فخرالدوله ازدواج می کند.

«... نجم السلطنه به فرمانفرما نوشت که نظر مصدق السلطنه در باره زن این بود که « آدم خودش شخصی بشود زن ازبابت آدم معتبر بشود، اگر آدم کسی هست، و نان دارد زن می دهند، ندارد نمی دهند. پس باید تحصیل به این کار کرد.» « سپس اضافه میکند که « تا حال نه صیغه خواسته و نه عقدی ».

... در هر حال نجم السلطنه آرام نمی گیرد و به فکر دختر امام جمعه، زهرا خانم ضیاءالسلطنه و یا دختر وزیر عدلیه که ده ساله بود می افتد و می نویسد که: دیدم خیال زن ندارد منصرف شدم، چرا پسره را بیندازم به خیال، خودش را کامل بکند بهتر است». بالاخره زحمات نجم السلطنه به ثمر می رسد و مصدق السلطنه با ضیاءالسلطنه دختر امام جمعه که مادرش نوه دختری ناصر الدین شاه بود ازدواج کرد. ضیاءالسلطنه زنی سازگار، مهربان، وفادار و استوار بود که درکنار تمامی گرفتاری های بعد همسر ایستادگی و مقاومت کرد.» (۱۰)

مصدق السلطنه نوجوان تحت حمایت کامل مادرش قرار گرفت. اما خانم نجم السلطنه (مادر دکتر مصدق) نیز بانویی با کفایت و توانا و اندیشه گر بود و در تعلیم و تربیت فرزندش نهایت علاقه مندی را نشان داد. دکتر مصدق بارها از وی در گفتار و نوشتارهای خود به نیکی و احترام یاد کرده و رساله دکتری خود را به عنوان سپاسگزاری به معظم لها تقدیم داشته است.

دکتر مصدق پس از درگذشت پدر، به معنای دقیق کلمه پرورش یافته مادرش بوده و آن زن بلندمرتبه که به قول خانم دکتر منصوره اتحادیه (نظام مافی) «زیر مقتعه کلاه داری کرده است» زنی بود، شجاع و سخاوتمند و خیر (واقف و بانی

بیمارستان نجمیه و...) و مردم دوست است.

دکتر مصدق در بیان واقعه ای در ارتباط با انتخابات دوره سوم نوشته است: «از این پیش آمد آنقدر متأثر شدم که به من حالت تب دست داد و مادرم که از من عیادت نمود علت را سؤال کرد و بعد از اینکه گفته های مرا شنید اظهار نمود: "ای کاش به جای حقوق در اروپا طب تحصیل کرده بودی، مگر تو نمدانی که هر کس تحصیل حقوق نمود و در سیاست وارد شد باید خود را برای هرگونه افترا و ناسزا حاضر کند و هر ناگواری که پیش آید تحمل نماید. چون مندانم که تو غیر از خیر مردم نظری نداری باید بدانی که وزن اشخاص در جامعه به قدر شدادی است که در راه مردم تحمل میکنند."»

دکتر مصدق ادامه داده است «این بیانات آن هم از زبان مادری که مرا بسیار دوست داشت و غیر از خیر جامعه نظری نداشت آنقدر در من تأثیر کرد که آن را برنامه زندگی قرار دادم و از آن به بعد هر فحش و ناسزا که شنیدم خود را برای خدمت به مملکت بیشتر آماده و مجهز دیدم. (۱۱)

*** مریم فیروز: نجم السلطنه از زنهاى بسیار برجسته ای بود که ایستادگی و مقاومت و گذشتش در زندگی بسیار قابل اهمیت است:**

مریم فیروز دختر عبدالحسین میرزا فرمانفرما در کتاب «چهره های درخشان مبارزان ایران»، عمه اش خانم نجم السلطنه و پسر عمه اش را اینگونه در آن زمان به تصویر کشیده است: «دکتر مصدق در دامان نجم السلطنه بار آمده بود. من این زن را یکی از برجسته ترین زنانی می دانم که در زندگی دیده ام. پدری که برای ما چون خدای دومی بود که هم از بخشش و بزرگواریش برخوردار بودیم و هم از غضب و دلنوازیش، با موهای سپید چون برادر کوچکی مودب به گفته های "خانم نجم السلطنه" گوش می داد و گاه هم لبخند کوچکی در گوشه لب داشت، اما

گفتار خانم را رد نمی کرد. روزی که پدرم برای همیشه چشم فرو بست دکتر مصدق به بالین او آمده بود و مانند همه ما در سوگواری هماهنگ بود. اکنون بازمانده ام و از این که به خود جرات داده ام که در باره دکتر محمد مصدق چیزی بنویسم می هراسم و از بیبایگی خود شرم زده هستم.

زندگی این مرد بزرگوار و این نخست وزیر شرافتمند و میهن پرست به اندازه‌ای با حوادث تاریخی درهم آمیخته که قلم به دست گرفتن و در باره دکتر مصدق چیزی نوشتن همانند این است که بخواهیم تاریخ پنجاه ساله ایران را با موشکافی زیاد بررسی کنیم و زیر و روی سیاستی که در این دوران بر این کشور حاکم بوده از پرده بیرون بکشیم و فداکاری‌ها و گذشت‌های مصدق را یک به یک بر شماریم و سختی‌هایی که بر او که نامش همیشه در تاریخ ایران پایدار خواهد ماند، وارد آمده یادآوری کنیم و همه را با پیش آمدهای سیاسی تطبیق دهیم. این کاری است بس بزرگ و دشوار که خود برای تحقیق و نوشتن در این باره گروهی دانشمند و تاریخ دان باید دست به کار شوند و اسناد شناخته و نشناخته را در اختیار داشته باشند. در چننه من نه دانشی است و نه در اختیار سندی.

اگر نام بزرگ او را در بالای این صفحه می نگارم نه این است که می خواهم تاریخ زندگی او را بنویسم، بلکه می خواهم مانند دیگر بزرگوارانی که نام آن‌ها را برده ام هر آن چه خود دیده ام و برخوردهایی که خود با دکتر مصدق داشته ام بنویسم و یاد او را با سیمای انسانی و دوست داشتنی که از او در دل دارم به نگارم.

از نخستین روزهای کودکی نام او را شنیده بودم و او را پسر عمه خود می دانستم که مانند دیگر بستگانم در بیرونی به دیدار پدرم می آمد و یا این که هرگاه مادرش، خانم نجم السلطنه به خانه ما می آمد و با پدرم صحبت می کرد از او به نام "آقا" می گفت.

پدر من عقیده ای بس راسخ داشت و در زندگی هم هر چه بیشتر با مردم نزدیک

شدم و انسان‌های جوراجور شناختم به درستی این عقیده ایمان آورده ام و آن را امروز از آن خود کرده ام. او می گفت: "کودک در همان سال‌های اول زندگی پایه اخلاقی‌اش ساخته می شود و مادر است که او را برای زندگی خوب یا بد، جدی یا هوسران، انسان و یا حیوانی دو پا می سازد."

دکتر مصدق در دامان نجم السلطنه بار آمده بود. من این زن را یکی از برجسته ترین زنانی می دانم که در زندگی دیده ام. در دنیای خود با پرورش آن روزی و آموزشی که در آن دوران برای زنان در این خانواده‌ها در دسترس بود، او زنی بسیار با شخصیت و کاردان بود که هم چون او کم دیده ام. این خانم بی اندازه واقع بین بود و یا بهتر است بگویم به اندازه‌ای با چشم باز به خود و کسان دور و یا نزدیکش نگاه می کرد که بدی و خوبی خود و دیگران را می دید و بدون رودربایستی هر آن چه باید به گوید می گفت و با وجود بر این به اندازه‌ای لطیف و سادگی داشت که انسان بی اختیار به طرف او کشیده می شد و او را دوست می داشت.

هر گاه "خانم" به دیدار پدرم می آمد، من با شادی به پیشوازش می شتافتم و با غرور و لذت سر در برابر او فرود می آوردم و به گفتار او با پدرم گوش می دادم. او تنها کسی بود که می توانست با پدرم بدون رودربایستی حرف بزند و حتی بد اخمی کند و تماشای این صحنه‌ها برای من لذتی داشت، زیرا می دیدم که پدری که برای ما چون خدای دومی بود که هم از بخشش و بزرگواریش برخوردار بودیم و هم از غضب و دلنوازش، با موهای سپیدچون برادر کوچکی مودب به گفته‌های "خانم" گوش می داد و گاه هم لبخند کوچکی در گوشه لب دارد، اما گفتار خانم را رد نمی کند.

روزی به دیدار پدرم آمده بود و می شد دید چادری که بر سر دارد از آن خود او نیست. با خنده ای گفت: "امروز همه اهل خانه راه افتادند و به زیارت رفتند و هنگامی که من خواستم بیرون بیایم دیدم که "باجی کاشی" (پیشخدمت او) چادر

را در صندوقخانه گذاشته و در را هم قفل کرده است. خیلی برافروخته شدم و شروع کردم به غرغر کردن. ناگهان یادم آمد که این غرغر زیاد از پیری است و گذشته از این فراموش کاری باجی کاشی هم از پیری است. دم فرو بستم و از همسایگان چادری گرفتم و راه افتادم."

او همیشه با خنده‌ای همه ما را هشدار می داد که اگر دیدید پرحرفی می کنید بدانید پیری به شما روی آورده است و از پر حرفی پیرها هم دلخور نشوید. و نشان کنید... همه این دردها از پیری است.

این خانم پسرش، دکتر مصدق را شاید بیش از هر چیز و هر کس دوست می داشت و هرگاه نام "آقا" را می برد با احترام و مهر زیاد آمیخته بود و او شاید با همه نیرو و مهر مادریش روش سیاسی او را می پسندید و پشتیبانی می کرد. هر گاه "آقا" کسالتی داشت "خانم" به راستی نگران بود. نمی خواهم بگویم که از خود بی خود می شد، زیرا خانم نجم السلطنه و روش او با از خود بی خود شدن جور در نمی آمدند. او خوددارتر و متین تر از آن بود که حتی در سخت ترین پیش آمدها عنان خود را از کف بدهد.

در شیراز بودیم و پدرم به تهران برمی گشت. ما درباغ "جهان نما" در نزدیکی شیراز چند هفته ای زندگی می کردیم. به اصطلاح و بنا به آداب آن روز "نقل مکان" کرده بودیم. دکتر مصدق که به جای پدرم به استانداری فارس نامزد شده بود رسید و برای نخستین بار از دور قامت کشیده او را در آنجا دیدم و چون سایه ای در خاطره بچگانه من نقش بست. (۱۲)

خانم مریم فیروز درباره عمه اش خانم نجم السلطنه می افزاید: «این زن محترم بانی تأسیس بیمارستان نجمیه است و هرچه داشت بجزیک خانه کوچک جنب همین بیمارستان که آنهم وقف بود، درراه حفظ و نگهداری این بیمارستان صرف کرد. نجم السلطنه از زنها بسیار برجسته ای بود که ایستادگی و مقاومت و گذشتش در زندگی بسیار قابل اهمیت است. (۱۳)

منصوره اتحادیه: نجم السلطنه در سالهای آخر زندگی‌اش در اندیشه احداث مریضخانه

منصوره اتحادیه (نظام مافی) در کتاب «زنانی که زیر مقنعه کلاه‌داری نموده اند (زندگانی ملک تاج خانم نجم السلطنه) آورده است: نجم السلطنه در سالهای آخر زندگی‌اش از ۱۳۰۷ ش [در] اندیشه احداث مریضخانه ای بود در باغی که در ضلع غربی خیابان یوسف آباد واقع بود. این باغ از شوهر سوم او میرزا فضل الله وکیل الملک تبریزی دیبا به او رسیده بود.

مادر نجم السلطنه، حاجیه هما خانم در حیات خود مسجد و مدرسه شاهزاده خانم را ساخته و وقف کرده بود، [عبدالحسین] فرمانفرما نیز در چندین نقطه از ایران موقوفاتی احداث کرده بود و در ۱۳۰۱ قسمتی از زمین های خودش را در تهران برای تأسیس انستیتو پاستور وقف کرد و مبلغ ده هزار تومان هم به مصرف بنای آن رساند.

بیمارستان نجمیه، اولین بیمارستان خصوصی تهران بود که نیمی از تخت های آن رانجم السلطنه وقف بیماران مستند کرد. بدون شک درباره احداث مریضخانه با دو پسر مصدق، ابوالحسن دیبا و برادر خود فرمانفرما که انستیتو پاستور را وقف کرده بود مشورت کرد و احتمالاً با تشویق آن ها اقدام به این کار کرد. در طول چند سالی که بیمارستان ساخته می شد، نجم السلطنه با کهولت سن در خانه کوچکی در همان باغ می زیست و شخصاً به امور ساختمان سرکشی می کرد و در هر غروب اجرت عمله جات را خود می پرداخت.

نکته جالب توجه و غیر معمول در باره موقوفه بیمارستان نجمیه این است که نجم السلطنه حق نظارت را به دختر ارشد خود زرین تاج خانم دفترالملوک واگذار کرد.

تولیت با محمد مصدق و سپس ابوالحسن دیبا بود. سئوالی که می توانیم بپرسیم

این است که چرا نجم السلطنه به این اقدام غیرمعمول دست زد و نظارت بیمارستان را به دخترانش سپرد. آیا پیروی از نظریات پسران بود، یا میل داشت بین پسر و دختر تفاوتی قائل نشده باشد، با این که دوران پر جنب و جوش زنان عهد مشروطه و جوّ دوران پهلوی بود که زنان را به حضور در صحنه اجتماع تشویق می کرد بر او تأثیر گذارده بود. احتمالاً همه این جریانات در تصمیمی او سهمی داشتند. به هر حال نشانه زنی است که با زمان متحول شده و پیش رفته بود. البته تعجب آورهم نبود، چون این دختران دست پرورده مادری قوی، فعال، خوش فکر بودند و نجم السلطنه قابلیت آن ها را سنجیده و مطمئن بود. افتتاح بیمارستان در ۱۵ آذر ۱۳۰۸ ش بود.

نجم السلطنه اداره بیمارستان را به دکتر یوسف میر سپرد. در اینجا نیز نجم السلطنه نمونه روشنفکری خود را به اثبات رساند. دکتر یوسف میر اهل ایروان بود که در ۱۳۲۶ ق / ۱۹۰۸ م برای تحصیل طب به لوزان در سوئیس رفت و پس از انقلاب روسیه دیگر به وطن خود بازنگشت. در طول تحصیل و سپس اشتغال به جراحی در لوزان با دانشجویان ایرانی از جمله علی اکبر داور آشنا شد و به تشویق او مقارن ایام کودتا، بدون دانستن زبان فارسی به ایران آمد و در بیمارستان ارتش آغاز به کار کرد. دکتر میر کم کم شناخته شد و دوستانی پیدا کرد که او را با خانواده نجم السلطنه آشنا کردند و چندی نگذشت که از نوه نجم السلطنه فخرآفاق، دختر عشرت الدوله و موثق السلطنه خواستگاری کرد. ... و صلت این دو خارج از عرف بود. دکتر یوسف میر هنوز از سابقه و شهرت چندانی برخوردار نبود و خانواده ای نداشت، اما پسند خانواده نجم السلطنه قرار گرفت که نشان دهنده این است که این خانواده به تحصیلات، شغل، نه پست و مقام اهمیت می داند. دکتر میر سال ها بیمارستان نجمیه را اداره کرد.

بیمارستان نجمیه پایدار و فعال باقی ماند و تاریخچه خاص خودش را دارد. در بحبوحه نهضت ملی [صنعت] نفت، زمان نخست وزیری دکتر مصدق در ۱۳۳۲ ش، یکی از هواداران جبهه ملی و شخص دکتر مصدق، محمد شمشیری

که در بازار تهران صاحب رستوران و چلوکبابی معروفی بود ضلع جدید به بیمارستان اضافه کرد. سپس از فروش بعضی از موقوفه های بیمارستان و با کمک شمشیری و ثقة الدوله که ۳۰٪ شرکتش را هدیه کرد، ساختمان بزرگ، با تجهیزات جدید در کنار ساختمان قدیم بیمارستان افزوده شد. بعد از انقلاب اسلامی، بیمارستان نجمیه توسط سپاه پاسداران اداره می‌شود و اداره موقوفه‌های خانواده مصدق را سرپرستی می‌کند.

در دفتر کوچکی در ضلعی که شمشیری به بیمارستان افزوده بود، روی یک پلاک سیاه جمله معروف نجم‌السلطنه حک شده است: "هرکس آن درود عاقبت کار که کشت." و در ادامه روی پلاک نوشته است: «اهمیت بلند مرتبت آقای محمد حسن شمشیری این بنا در سال ۱۳۳۴ هجری شمسی بر پا گردید. جوهی که برای بستری شدن در این بنا از مرضی گرفته می‌شود پس از وضع مخارج به مصرف بیماران مستمند و ناتوانی خواهد رسید که در این بیمارستان معالجه می‌شوند و از این وجوه کماکان چیزی به عنوان حق التولیه برداشت نخواهد شد. دکتر محمد مصدق» (۱۴).

بیمارستان نجمیه بروایت دکتر غلامحسین مصدق

این بیمارستان که موقوفه مادر بزرگم، مرحومه نجم السلطنه بود، در سال ۱۳۰۷ تأسیس شد. هزینه بیمارستان به طور عمده، از درآمد موقوفات و از جمله دکان های مجاور آن، تأمین میشد. تعداد بیست تختخواب مجانی برای بستری کردن و درمان افراد بی بضاعت اختصاص داشت. هنگامی که شهرداری تهران برای تعریض خیابانها، دکان های موقوفه بیمارستان را در خیابان حافظ خراب کرد، قسمت مهمی از عواید بیمارستان قطع شد؛ در نتیجه، پدرم

بیمارستان را به دکتر معاون که جراح و متخصص زبر دستی بود واگذار کرد، مشروط بر اینکه آن را به طور خصوصی اداره کند و در عوض دریافت مال الاجاره، تعداد بیست تختخوابی که برای بیمارستان مستمند اختصاص داشت، همچنان باقی بماند. ناگفته نگذارم تا قبل از واگذاری بیمارستان به دکتر معاون، یعنی از ابتدای تأسیس بیمارستان، مرحوم دکتر میر که از پزشکان حاذق و نیکوکار تهران بود، آن را اداره می کرد.

من در همین دوران، ضمن تدریس در دانشکده پزشکی، با دکتر معاون در بیمارستان نجمیه نیز همکاری داشتم. این همکاری، در حدود دو سال، یعنی تا درگذشت او به علت سانحه اتومبیل، اتومبیل ادامه یافت. از آن پس، مسئولیت اداره امور بیمارستان را خود به عهده گرفتم. گفتنی است که چند تن از پزشکان معروف مانند پرفسور یحیی عدل، دکتر کیافر، دکتر مرزبان و دکتر لقمان الملک، با من همکاری داشتند و بیماران خود را در بیمارستان نجمیه درمان می کردند.

بیمارستان به تدریج توسعه یافت. پدرم، در هر شرایط و وضعی بود، چه در دوران سلطنت رضاشاه و چه طی سالهای طولانی تحت نظر، همواره نسبت به پیشرفت امور بیمارستان توجه خاصی داشت و این توجه و مراقبت، بیشتر به خاطر علاقه و احترام نسبت به مادرش مرحوم نجم السلطنه بود. داستان روابط این مادر و فرزند، توصیف پذیر نیست؛ پدر، عاشقانه مادرش را دوست داشت و در حد اعلی برای او و توصیه هایش احترام قائل بود. مادر بزرگ، گذشته از جنبه مادری، برای پسرش حکم پدر را هم داشت؛ زیرا پدرم در نه سالگی، پدرش را از دست داده بود و مادر بزرگ، تربیت تنها پسرش را به عهده گرفته بود. برای ادامه تحصیلات دانشگاهی او را به اروپا فرستاده بود، عشق به وطن و خدمت به مردم ایران را در دلش بارور کرده و از او یک «ابر مرد» تاریخ ساخته بود. بی دلیل نبود که پدر نیز بارها به ما می گفت: «من در این دنیا به دو چیز عشق می ورزم؛ مادرم و ایران وطنم...»

توجه و مراقبت پدر نسبت به امور بیمارستان، به حدی بود که حتی در جزئیات امور نظارت داشت؛ در خرید روغن و برنج و بسیار نیازمندیها مداخله می کرد؛ کمک و مساعدت نسبت به بیماران بی بضاعت را تاکید می نمود..

برگردیم به بیمارستان نجمیه، بطوری که در پیش توضیح دادم، کودتای ۲۸ مرداد و مصائب و مشکلات ناشی از آن، تأثیر چندانی در گردش و کار بیمارستان و حُسن شهری که این سازمان طی بیست سال خدمت به خلق بدست آورده بود نداشت. هر چند پدر در زندان و سپس تحت نظر بود و من و برادرم احمد، نیز گرفتارخشم و غضب دستگاه بودیم، ولی دوستان و کارکنان بیمارستان و نیکوکارانی چون شادروان حاج حسن شمشیری فداکاری کردند و آن را اداره نمودند. مرحوم شمشیری با موافقت پدرم، ساختمان تازه ای در بیمارستان بنا کرده بود و هزینه کامل ده تختخواب برای مستمندان را به عهده گرفت.

از اوایل سال ۱۳۴۰، افزایش هزینه های عمومی که ناشی از تورم و گرانی و بالا رفتن دستمزدها بود، کسری درآمدها، رو به افزایش نهاد و به تدریج وضع مالی بیمارستان بحرانی شد. پدرم با از دست دادن قسمت مهمی از اموال و دارائی خود را گذاشت برای تأدیه قروضی که طی سالهای آخر زندگی اش انباشته شده بود؛ دیگرچیزی برای کمک کردن به بیمارستان نداشت، در سال ۱۳۴۵، با مرگ او، آخرین امیدمان به کسی که همیشه مشکل گشای زندگی ما بود قطع گردید.

در سال ۱۳۵۲ هیئت مدیره بیمارستان، پس از مطالعاتی که برای چاره جوئی در رفع بحران مالی بیمارستان به عمل آورد، تصمیم گرفت دو قطعه زمین موقوفه بیمارستان را در مجاورت روستای یافت آباد و بهشت زهرا، که مساحت آن قریب شش میلیون متر مربع بود، فروخته و قسمتی از پول آنرا صرف نوسازی بناها و خرید وسایل بیمارستانی کند.

در همین اوان، به پیشنهاد سرتیپ دکتر ایادی، پزشک شاه، تصویب نامه ای صادرگردید که به موجب آن، میلیونها متر راضی مردم، از جمله موقوفات

بیمارستان نجمیه به عنوان اراضی مورد نیاز ارتش به تصرف دولت در می آمد. این کار با تبنای ابوالحسن دیبا (نابرداری پدرم) که پس از پدرم متولی بیمارستان نجمیه بود انجام گرفت. گفتنی است تعیین محل اراضی و مقدار مورد نیاز و نیز قیمت گذاری با دولت بود. بدین ترتیب، قیمت زمینی را که در آن روز متری ۲۵۰ ریال خرید و فروش می شد، ۳ ریال تعیین کردند و اعتراض و فریاد ما به جائی نرسید.

شبی پدرم را خواب دیدم، او از اینکه بیمارستان وقفی مادرش، که برای ادامه فعالیت و پیشرفت آن، سالها تلاش کرده بود در شرف تعطیل شدن بود، سخت اندوهناک بنظر می رسید. پدر التماس کنان از من خواست برای رفع بحران مالی بیمارستان، کاری بکنم و نگذارم حاصل زحمات چند ساله او و مادرش هدر برود.

برای چارجوئی به تکاپو افتادم. ابتدا به هویدا نخست وزیر که از سالها پیش با او آشنائی داشتم، مراجعه کردم. او وعده یاری داد ولی کاری نکرد. سپس به علم که وزیر دربار بود تلفن کردم و گفتم «سرتیپ ایادی موقوفات بیمارستان نجمیه، که چهل و پنج سال سابقه خدمت به مردم را دارد، تصاحب کرده است. خودشان تصمیم گرفتند، یکطرفه قیمت تعیین کردند و شش میلیون متر زمین وقف را برخلاف قوانین شرع و عرف تصاحب کرده اند. دادرسی وجود ندارد که بداد مردم برسد مردم دولت را مسئول تعطیل بیمارستان نجمیه می دانند...» علم گفت: «مطلب را طی نامه ای به عنوان اعلیحضرت بنویس و برای من بفرست، تا اقدام کنم...» در نامه ای که به محمد رضا شاه نوشتم، چگونگی ضبط شش میلیون متر اراضی موقوفه بیمارستان و قیمت گذاری یک جانبه آن را از قرار متری ۳ ریال، که قریب هشتاد برابر کمتر از قیمت واقعی آن بود شرح دادم و یاد آور شدم که سزاوار نیست دولت، بیمارستانی را که چهل و پنج سال است در خدمت مردم می باشد، بجای کمک به حفظ و توسعه آن، موقوفه اش را تصاحب کند و آن مؤسسه ناچار به تعطیل شود. در پایان از شاه استدعا کردم

دستور رسیدگی صادر فرمایند.

علم، نامه را به عرض رسانید و متعاقب آن تلفن کرد و گفت شاه دستور رسیدگی داده است. چند روز بعد، هیئتی از سازمان بازرسی شاهنشاهی به بیمارستان آمد؛ پس از بازدید از قسمت های بیمارستان و رسیدگی به وضع مالی آن و بحرانی که پس از ضبط اراضی موقوفه بوجود می آمد، ضمن تصدیق حُسن اداره بیمارستان، لزوم ادامه فعالیت آن مؤسسه را تأکید کردند. در پایان بازدید، یکی از افسران عضو هیئت که تحت تأثیر خدمت بی شائبه کارکنان بیمارستان و نیز نیت خیر بانی آن مادر بزرگم، که عکس او در آن سالن نصب شده بود، قرار گرفته بود به گریه افتاد. چند روز پس از بازدید هیئت چکی به مبلغ چهل میلیون ریال در متعاقب آن پنجاه میلیون ریال دیگر به عنوان متولی بیمارستان صادر شد و بحران مالی مؤسسه برطرف گردید. پس از فوت ابوالحسن دیبا، برادر مهندس احمد مصدق، متولی موقوفه بیمارستان گردید. در سال ۱۳۵۸، بیمارستان به مدت ده سال در اختیار وزارت بهداشتی، قرار گرفت. در دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، بیمارستان نجمیه همچنان به خدمات ارزنده خود در همه زمینه های درمانی ادامه داد و اکنون نیز به این خدمات ادامه می دهد. (۱۵)

« گاهنامه آزادی بمناسبت - «یادواره پنجاهمین [سالروز] ملی شدن صنعت نفت [ایران] و تشکیل دولت مصدق» در باره بیمارستان نجمیه آورده است: « خانم نجم السلطنه، زنی نیکو کار و کاردان بود و به حق می توان او را مربی ایام نوجوانی دکتر مصدق دانست. بیمارستان نجمیه را در تهران، خیابان یوسف آباد (حافظ فعلی) به عنوان یک مؤسسه عام المنفعه غیر انتفاعی بناکرد و با تخصیص موقوفات کافی بنابر وقفنامه بیمارستان، امکان معالجه رایگان بیماران را (با استفاده از تمام امکانات پزشکی، اعم از دارو و جراحی و غیره) برای بستری کردن ده بیمار و معالجه بیماران سرپایی در هر روز به

وجود آورد. تا زنده بود، خود تولیت و مدیریت بیمارستان را به عهده داشت و پس از درگذشتن در سال ۱۳۱۱ خورشیدی دکتر مصدق تا لحظه فوت در سال ۱۳۴۵ و سپس ابوالحسن دیبا تولیت بیمارستان را بعهدہ گرفتند که به بهترین وجه تا انقلاب بهمن اداره شد. از آن جا که خانم نجم السلطنه به برابری فرزندان دختر و پسر اعتقاد داشت- سنتی که در این خانواده پابرجاست - تولیت بیمارستان را پس از ابوالحسن دیبا در «اکبر اولاد مصدق نسل بعد از نسل» یعنی اعم از ناث و ذکور، موروثی کرد. غافل از اینکه با پیدایش حکومت خمینی، بیمارستان نو بنیاد که مصدق ۳۴ سال آزرگار، با وسواس در رشد و نوسازی آن کوشید و زنده یاد حسن شمشیری از رهروان نهضت ملی ثروت خود را وقف گسترش و افزایش ظرفیت آن به دوبرابر کرده بود، در تصاحب سپاه پاسداران قرار گرفت. نام بیمارستان را تغییر داده اند و حتی تصویر بانی آن و تابلوی قدردانی از زنده یاد شمشیری در برداشته اند.» (۱۶)

◀ بیمارستان نجمیه

امید رضایی در مقدمه مقاله اش می نویسد: مقاله‌ی حاضر براساس پرونده‌ی شماره‌ی ۱۰۵۶ بایگانی مرکزی سازمان اوقاف و امور خیریه نوشته شده است. لازم است از آقای عمادالدین شیخ‌الحکمایی به خاطر پیشنهاد نوشتن این مقاله و راهنمایی ایشان تشکر کنم.

در طول تاریخ همواره شماری از مردان و زنان خیراندیش متمکن و فرهیخته‌ی ایرانی به تأسیس مراکز بهداشتی خرد و کلانی در گوشه و کنار این مرز و بوم دست زده‌اند بی‌آنکه چشم‌داشتی به حمایت‌های مالی اشخاص حقیقی یا حقوقی داشته یا خیال برداشت از کشته‌ی خود را در خاطر پرورده باشند.

بیمارستان نجمیهی تهران، اثری هفتاد ساله از این دست اقدام خدایسندانه است که بانویی خیر آن را بنا نهاد. او حاجیه ملک‌تاج خانم فیروز، ملقب به نجم‌السلطنه، فرزند شاهزاده فیروز میرزا نصرت‌الدوله و همایون سلطان خانم ملقب به شاهزاده خانم، واقف مسجد - مدرسه ی شاهزاده خانم، مادر دکتر محمد مصدق از نوادگان فتحعلی شاه است که در خرداد ۱۳۰۵ و نزدیک به شش سال پیش از درگذشتش، مریض‌خانه‌ای در جنب خیابان یوسف‌آباد - کمی پایین‌تر از تقاطع خیابان‌های حافظ و جمهوری اسلامی ساخت و در آبان ۱۳۰۷ ه.ش / ۱۳۴۷ ه.ق مطابق وقف‌نامه‌ی اول، آن را با نام مریض‌خانه‌ی نجمیه بر عموم بیماران مملکت وقف کرد؛ و طبق همین سند املاکی را در داخل و خارج شهر برای مصارف این مرکز و بیماران ضمیمه کرد و تولیت و نظارت آن را به خود و خانواده‌اش واگذار کرد. گفتنی است که دکتر مصدق هم در سند یاد شده، سهم خود را در بلوک غار، چون مادرش وقف نمود.

در مهر ۱۳۰۹، دگربار، نجم‌السلطنه موقوفاتی را بر بیماران این مرکز و امور دیگر تخصیص داد که رونوشتی از آن در حاشیه‌ی سمت راست وقف‌نامه‌ی اول آمده است.

پس از مرگ بانی بیمارستان، در دی ۱۳۱۱، فرزندش دکتر مصدق عهده دار تولیت آن گردید. بلافاصله با تلاش و مراقبتی دقیق و با همکاری نماینده‌اش محمد شرافتیان به سر و سامان دادن امور موقوفه و موقوفات و تهیه ی صورت حساب‌ها و پاسخ به اداره‌ی کل اوقاف پرداخت. از این دوره، شش دفترچه، مربوط به سالهای ۱۳۳۰ - ۱۳۱۱ ه.ش، در پرونده‌ی بایگانی راکد سازمان اوقاف وجود دارد.

این دفاتر به ابعاد ۵ ر ۲۲ ضربدر ۳۰ سانتی‌متر مربع هستند و از ۱۰ تا ۱۸ صفحه تشکیل یافته‌اند و مجلد به جلد‌های مقوایی‌اند که در وسط محل تاخوردگی با نخ بسته شده‌اند. تمامی این دفاتر، مقدمه ی امضا شده ی دکتر مصدق را داراست و به دنبال آن؛ در صفحه‌های مقابل هم دخل و خرج‌ها ثبت شده است.

صفحه‌ی اول مشتمل بر صورت ریز عایدات قریه، مستغلات، بیمارستان، عمارات، گاراژ و دکاکین است و در پایان همان صفحه، جمع عوایدشان دیده می‌شود. در صفحه‌ی دوم نیز صورت ریز مخارج یکا یک اماکن مذکور در سنوات مورد بررسی - از دو تا چهار سال - و جمع مخارج همان صفحه به چشم می‌خورد، و بالأخره در آخرین صفحه، خلاصه‌ی عواید و مخارج موقوفات بر جمع کل هر یک تنظیم و ارائه شده که به منظور بررسی و تأیید اداره‌ی کل اوقاف، در هر نوبت بدان اداره تقدیم می‌شده است.

نمونه‌ی چنین دفاتر حساب موقوفاتی را آن هم با این نظم و ریزپردازی، به ندرت در میان اسناد بایگانی سازمان اوقاف می‌توان یافت و این خود حاکی از نظم و وسواس متولی آن در انجام امور موقوفه و پشتوانه‌های مالی آن است. در اینجا گزارش مشروح دکتر محمد مصدق را که به امضای خود ایشان است و در مقدمه‌ی نخستین صورت حساب (سال‌های ۱۳۱۳ - ۱۳۱۱ ه.ش) آمده و متضمن تاریخچه‌ی بیمارستان و موقوفاتش نیز است می‌آوریم.

وزارت معارف و اوقاف - اداره اوقاف

از دهم دی ماه ۱۳۱۱ که مرحومه ملک تاج خانم فیروز (نجم‌السلطنه) به رحمت ایزدی پیوسته، این جانب بر طبق وقف نامه، در امور مریض‌خانه و موقوفات آن به عنوان تولیت مداخله نموده‌ام و قبل از شروع عملیات خود لازم می‌دانم که مختصری از تاریخ بنای مریض‌خانه و مقررات وقف‌نامه به عرض رسانیده سپس محاسبات دوره‌ی تصدی خود را به استحضار آن وزارت جلیله برسانم:

تاریخ بنای مریض خانه و موقوفات آن

مریض‌خانه‌ی نجمیه در ۱۵ خرداد ۱۳۰۵ بنا شده و بر طبق وقف‌نامه‌ی ۵ آبان ۱۳۰۷ که سواد آن ضمیمه است، مرحومه‌ی مزبوره املاک و مستغلات مفصله‌ی ذیل را وقف بر آن نموده‌اند.

۱. شش دانگ یک باب مریض‌خانه به انضمام حیاط، آشپزخانه و رخت‌شوی خانه و حیاط خلوت و حیاط بزرگ و کاروان سرا و قهوه‌خانه و گاراژ به مساحت ۷۰۰۰ ذرع مضروب، واقع در خیابان مولوی، ناحیه‌ی ۳ [ی] حسن‌آباد تهران، پلاک نمره‌ی ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۲، نمره‌ی ورقه مالکیت ۱۳۳۲، تاریخ صدور ورقه ۵ آبان ۱۳۱۱، نمره‌ی ملک ۱۳۲۹ مکه در صفحه‌ی ۱۲۱ دفتر املاک به ثبت رسید (۱)

۲. سیزده باب دکاکین واقعه در بازار صندوقدار، جنب گلوبندک تهران که موقع توسعه‌ی خیابان جلیل‌آباد و جباخانه از بین رفته و مؤسسه‌ی بلدییه برای جبران خسارات موقوفه مبلغ ۲۵۶۶۱ ریال بر طبق مراسله‌ی نمره‌ی ۴۰۰۴ مورخه‌ی ۲۸ / ۳ / ۱۳۱۳، خطاب به این جانب به مرحومه‌ی واقفه تأدیه نموده که آن مرحومه هم معادل ۳۶۵۹۰ ریال توسط استاد علی و استاد رضا معمار (۲) برای ساختن دو اطاق و یک راهرو [ص ۱] و زیرزمین در خود مریض‌خانه به جهت مرضای خصوصی و یک حمام و دو اطاق و یک راهرو در حیاط بزرگ جنب مریض خانه که اجاره داده می‌شود مصرف نموده‌اند. بعد از فوت مرحومه ملک تاج خانم فیروز، مؤسسه‌ی بلدییه برای جبران بقیه‌ی خسارت وارده به موجب قباله‌ی نمره‌ی ۲۳۹۲، مورخ دوم آبان ۱۳۱۲، صادر از دفتر اسناد رسمی نمره‌ی ۵۲ تهران مساحت ۳۶ گز ۱۰ / ۴ زمین واقع در خیابان جباخانه به این جانب انتقال داد که این جانب هم در تاریخ ۲۰ آبان همان سنه، بر طبق وقف نامه‌ی تنظیم شده در همان دفتر تحت نمره‌ی ۲۴۶۹،

اراضی مزبور را وقف مریض خانه نموده‌ام که از موقوفات مریض خانه، محلی که تاکنون به ثبت نرسیده فقط همین قطعه زمین است که چون کافی از برای ساختن بنایی که مناسب سایر ابنیه‌ی واقع در خیابان جباخانه باشد نیست به امید خریداری مقداری زمین از مالک مجاور و لجاجت مشارالیه در نفروختن، تاکنون از این قطعه زمین چیزی عاید مریض خانه نشده و بدیهی است که پس از یأس کامل از معامله، هم زمین را باید ثبت نمود و هم بنایی که در خور این مساحت است احداث کرد. به طور خلاصه از ۱۳ باب دکاکین موقوفه‌ی مرقومه در وقف نامه، فعلا مریض خانه ۳۶ گز ۱۰ / ۴ زمین در خیابان جبا خانه بیش تر مالک نیست.

۳. شش دانگ هر یک از ۱۲ باب دکاکین به انضمام شش دانگ یک باب کاروان سرا معروف به سرای روغنی‌ها و یک باب انبار متصل به یکدیگر واقع در ناحیه‌ی ۸ بازار محمدیه، پلاک ۵۳۳۸ تا ۵۳۵۱، نمره‌ی ورقه‌ی مالکیت ۱۳۰۶۶، تاریخ صدور ورقه ۱۴ مهرماه ۱۳۱۱، نمره‌ی ملک ۱۰۶۰ که در صفحه‌ی ۱۷ دفتر املاک به ثبت رسیده [است].

۴. شش دانگ قرینین عباس‌آباد و رستم‌آباد به انضمام یک قطعه زمین به مساحت ۱۳۵ جریب اراضی پلائین متصلات به یکدیگر، واقع در بلوک غار، پلاک نمره‌ی ۶۹ و ۱۰۳ که در تاریخ ۲۶ تیرماه ۱۳۱۳ در کارتن ۷ دوسیه‌ی ۶۹ صفحه‌ی ۴۹۳ دفتر املاک، تحت نمره‌ی ۸۷ مرقوم شده است. مرحوم ملک تاج خانم فیروز در تاریخ ۲۱ مهرماه ۱۳۰۹ در حاشیه‌ی وقف نامه‌ی ۵ آبان ۱۳۰۷ املاک دیگری هم وقف نموده‌اند که در ذیل شرح داده می‌شود:

۵. هشت باب دکان (۳) و یک نیم‌بابی به اضافه‌ی یک باب خانه‌ی واقع در ناحیه‌ی ۴ سنگلج، گذر ارباب، محله‌ی قورخانه‌ی کهنه، پلاک نمره‌ی ۴۴۶۸ تا ۴۴۷۰ که در اول آبان ۱۳۱۱ در صفحه‌ی ۳۴۹ دفتر املاک، تحت نمره‌ی ۱۸۵۸ ثبت شده و همچنین پلاک ۴۶۹۲ تا ۴۶۹۸، [در] صفحه‌ی ۴۸۵ دفتر

املاک، تحت نمره‌ی ۳۸۱۲ مورخ ۳۰ فروردین ۱۳۱۴ به ثبت رسیده [است].
 ۶. شش دانگ یک باب عمارت پلاک نمره‌ی ۵۸۰۰ واقعه در ناحیه‌ی ۴ سنگلج تهران خیابان شاهپور گذر وزیر دفتر، کوچه‌ی حمام ضرغام نمره‌ی ورقه‌ی مالکیت ۴۰۵۰ مورخ ۲۲ / ۹ / ۱۳۱۲ که در صفحه‌ی ۳۵۷ دفتر املاک نمره‌ی ۱۸۶۰ وارد شده است [ص ۲]
 ۷. شش دانگ یک باب عمارت پلاک نمره‌ی ۶۲۰۷ واقع در ناحیه‌ی ۹ پشت باغ آصف‌الدوله که در تاریخ ۲۳ آبان ۱۳۱۱، در صفحه‌ی ۴۴۹ دفتر املاک، به نمره‌ی ۱۴۱۸ ثبت شده [است].

فصل اول در شرح موقوفات، بر طبق ماده ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴				شرح موقوفات، بر طبق ماده ۱۳۳۳	
ردیف	شرح	تاریخ ثبت	تاریخ تصدیق	ردیف	شرح
۱	سه دانگ یک باب عمارت در محله سنگلج تهران	۲۳۱۱-۵۸	۱۳۱۴-۳۰	۱	مجموع دفتر موقوفات
۲	شش دانگ یک باب عمارت در محله سنگلج تهران	۲۷۱۲-۵۸	۱۳۱۴-۳۰	۲	مجموع دفتر موقوفات
۳	شش دانگ یک باب عمارت در محله سنگلج تهران	۳۸۱۲-۵۸	۱۳۱۴-۳۰	۳	مجموع دفتر موقوفات
۴	شش دانگ یک باب عمارت در محله سنگلج تهران	۴۹۱۴-۵۸	۱۳۱۴-۳۰	۴	مجموع دفتر موقوفات
۵	شش دانگ یک باب عمارت در محله سنگلج تهران	۵۸۰۰-۵۸	۱۳۱۴-۳۰	۵	مجموع دفتر موقوفات
۶	شش دانگ یک باب عمارت در محله سنگلج تهران	۶۲۰۷-۵۸	۱۳۱۴-۳۰	۶	مجموع دفتر موقوفات
۷	شش دانگ یک باب عمارت در محله سنگلج تهران	۶۲۰۷-۵۸	۱۳۱۴-۳۰	۷	مجموع دفتر موقوفات
۸	شش دانگ یک باب عمارت در محله سنگلج تهران	۱۱۰۴۴-۵۸	۱۳۱۴-۳۰	۸	مجموع دفتر موقوفات
مجموع موقوفات				۹	مجموع موقوفات
مجموع موقوفات				۱۰	مجموع موقوفات
مجموع موقوفات				۱۱	مجموع موقوفات

توجه: این سند در تاریخ ۱۳۱۴/۰۹/۲۲ در دفتر املاک تهران به ثبت رسیده است.

نمونه‌ای از صورت حساب بیمارستان نجمیه که سالانه از سوی دکتر مصدق به اداره کل اوقاف گزارش می شده است. (بر گرفته از پرونده شماره ۱۰۵۶ تهران)

مقررات وقف نامه

مقررات وقف نامه نسبت به عواید املاک و مستغلات موقوفه از این قرار است:

اول، عشر عایدات برای تعمیر عمده و اساسی که به طور فوق العاده رخ می دهد در بانکی ذخیره می شود که در موقع لزوم، املاک موقوفه تعمیر شود و از بین نرود که چون املاک موقوفه خراب و غالباً مجاورین از خرابی آنها به محاکم صلحیه شکایت می کردند و ذخیره نمودن وجه، مستلزم این بود که هم خرابی ها زیادتر شود و هم از عواید موقوفه مبلغی به مصرف محاکم برسد. گذشته از اینکه وجهی در بانک ذخیره نشد، مبلغی هم به طوری که از خلاصه‌ی محاسبات معلوم می شود اضافه بر عواید، صرف تعمیرات شده که اکنون هیچ قسمتی از املاک موقوفه نیست که محتاج به تعمیر باشد.

دوم، از بقیه ی عایدات دو عشر برای حق التولیه و همچنین مخارج لازمه به تعمیرات خود موقوفه و مالیات و عوارضات آن و تعمیرات ابنیه ی مریض خانه از قبیل رنگ و روغن آهن ها و غیره باید موضوع شده و بقیه هر چه هست به مصارف مرضای مریض خانه و لوازم آنها برسد.

سوم، از عواید مستغلات واقع در محله ی قورخانه ی کهنه، در سال، بیست تومان به مصرف روشنایی مقبره ی مرحومه حاجیه شاهزاده خانم والدهی واقفه در نجف اشرف برسد (۴)

چهارم، از عواید دو باب قهوه خانه ی واقع در ناحیه ی ۴ سنگلج و خیابان ماشین، در سال، پانزده تومان به امام جماعت مسجد مرحومه حاجیه شاهزاده خانم، واقع در خیابان شاهپور، گذر وزیر دفتر پرداخته شده که در مسجد مزبور صرف تعزیه داری حضرت خامس آل عبا و ائمه ی هدی - سلام الله علیهم اجمعین - بشود.

افتتاح مریض خانه

مریض‌خانه ی نجمیه در ۱۵ آذرماه ۱۳۰۸ مفتوح شد و از تاریخ مزبور تا مهرماه ۱۳۱۱ مرحومه‌ی واقفه، ماهی ۴۵۰ تومان برای مخارج نگاه داری ده مریض شبانه‌روزی و دادن نسخه ی مجانی به مرضای غیر دائم به آقای دکتر میر پرداخته اند و بعد، نظر به اینکه عواید موقوفه به مخارج تکافو نمی‌کردند، پذیرایی مرضای مجانی تعطیل شد. و در هشتم آبان ۱۳۱۱ مریض خانه را به آقای دکتر معاون و اگذار نمودند که از عواید مرضای خصوصی، ماهی دویست و پنجاه تومان پردازند که با عواید املاک و مستغلات، ذخیره شده و پس از جمع شدن وجوه کافی مریض خانه تعمیر و مجدداً مرضای شبانه‌روز پذیرفته شوند. در تاریخ ۱۰ دی ماه ۱۳۱۱، یعنی دو ماه بعد از قرارداد با آقای دکتر معاون، مرحومه ملک تاج خانم فیروز به رحمت ایزدی پیوستند و امر تولیت به این جانب محول گردید و با اینکه وجوه کافی جمع‌آوری نشده، تعمیرات لازمه به عمل آمده و از ۲۳ اردیبهشت ۱۳۱۲ که چهار ماه و نیم بعد از فوت آن مرحومه است، مجدداً مریض‌خانه از مرضای شبانه‌روزی و غیر دائم پذیرایی نموده و حساب عواید مخارج موقوفات و مریض‌خانه از زمان تصدی این جانب به قراری است که شرح داده می‌شود. [ص ۳]

در گزارش صورت حساب سال‌های ۱۳۱۵ - ۱۳۱۴ ه.ش آمده است:

... در طرز جریان موقوفات چیزی رخ نداده [است]. در سال ۱۳۱۵ بنایی احداث و اجاره داده شد و یک دانگ و نیم از قریه‌ی مال میر - و بلوک سرابند عراق [اراک] وقف بر مریض خانه نمودم... اما دیری نمی‌گذرد که دکتر مصداق درخواست مبادله ی آن را با سه باب مغازه در تهران، به اداره‌ی اوقاف می‌دهد. در این نامه خطاب به وزارت فرهنگ آمده است که چون نظارت و رسیدگی به مال میر، به سبب مسافت، وقت‌گیر و مشکل است و درآمد قابل توجهی هم ندارد

حاضر است آن را با ملکی ارزشمندتر که درآمدش نیز بیش‌تر است مبادله نماید که مورد موافقت هم قرار می‌گیرد. گزارش سنوات ۱۳۱۷ - ۱۳۱۶ ه.ش که به عنوان مقدمه بر صورت حساب آن سال‌ها نوشته شده است دی ماه ۱۳۱۸ که دلالت بر ارائه‌ی آن صورت حساب به اداره‌ی اوقاف می‌کند در میان اسناد این پرونده وجود دارد. به هر حال، وی قسمتی از مقدمه را، بنا به اظهار خود، دوباره در مقدمه‌ی گزارش سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۱۸ ه.ش تکرار می‌کند که در ادامه خواهیم آورد، اما در مورد صورت حساب سال‌های ۱۳۱۷ - ۱۳۱۶ ه.ش مکاتبه‌ای مربوط به سال ۱۳۱۸ ه.ش موجود است که جا دارد ارائه شود. این مکاتبه، درخواست تقدیر از خدمات دکتر محمد مصدق است که مسؤل رسیدگی به حساب‌های بیمارستان و موقوفات آن نوشته است.

گفتنی است دکتر مصدق چندی بعد، در تیر ۱۳۱۹، از سوی شهربانی توقیف و تبعید می‌شود. ایشان در جایی از گزارشی، که بعد از نامه خواهد آمد، به این موضوع اشاره کرده است. در بخشی از نامه‌ی مسؤل رسیدگی به حساب‌های بیمارستان نجمیه (در سر برگ «وزارت فرهنگ»، خطاب به اداره‌ی کل اوقاف، به شماره‌ی ۲۷۷۲۳ مورخ ۲۰ / ۲۰ / ۱۳۱۸) آمده است:

پایگاه وزارت متبوع

محترماً به عرض می‌رساند در موقع بررسی به حسابی که جناب آقای دکتر مصدق، متصدی موقوفات بیمارستان نجمیه، به اداره‌ی اوقاف تسلیم فرموده‌اند و برای رسیدگی به اداره‌ی تحقیق ارسال شده معلوم گردید که جناب معزیه‌الیه علاوه بر درآمد موقوفات مبالغی نیز از خود صرف بیمارستان می‌فرمایند و در واقع امور موقوفاتی که تحت تصدی ایشان می‌باشد به بهترین وجهی اداره می‌شود. بنابراین چنانچه اجازه می‌فرمایند نسبت به اقدام نوع

پرورانه‌ی ایشان که در راه بهداشت و انتظام موقوفات مربوط مبذول می‌شود مورد تقدیر قرار گیرد...

اما گزارش دوره‌ی بعد (گزارش سنوات ۱۳۲۰ - ۱۳۱۸ ه.ش) یک تفاوت آشکار با گزارشات سنوات پیشین دارد که دکتر مصدق نیز در مقدمه‌ی آن، دلایل این تغییر را بیان و تشریح می‌کند: ... از بابت مخارج اداری مطابق سنوات چیزی نوشته نشده و این دفعه‌ی اول است که بیمارستان در محاسبه طلبکار شده و علل آن به قراری است که ذیلا عرض می‌شود: ... چون وفات مرحومه ملک‌تاج فیروز، بانی بیمارستان، ۱۳۵۱ ه.ق تصادف نمود؛ به جای مجلس تذکر سالیانه، به نظر رسید که در رمضان ۱۳۵۲ به هر کس که به مطب بیمارستان مراجعه کند نسخه و دواى مجانی داده شود و تا رمضان ۱۳۵۸ (آبان ۱۳۱۷) مجرا و معمول گردید... ولی از آن به بعد ظاهرا به دلایلی که در گزارش محاسبات سال ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ نوشته شده و ذیلا تکرار می‌شود ولی معنا به واسطه‌ی نظریات رئیس شهربانی وقت که با اجتماع مرضا در ماه رمضان موافقت نداشتند پذیرایی در ماه رمضان متروک شده و قرار شد که در تمام سال، روزهای دوشنبه مطب بیمارستان، مراجعه کنندگان را مجاناً معالجه کند و این دو طریق هر یک معایبی داشت که لازم است عرض شود:

الف. معایب پذیرایی در ماه رمضان این بود که عده‌ی مریض، زیاد و پزشکان نمی‌توانستند با دقت رسیدگی نموده و به خوبی از عهده برآیند و چون بعد از رمضان، مطب دایر نبود معالجه‌ی بعضی از مرضا ناقص می‌ماند.

ب. پذیرایی روزهای دوشنبه هم دارای این نقص بود که اعتبار یک ماهه‌ی رمضان کافی نبود که در تمام سال به هر کس که مراجعه می‌کرد، نسخه و دوا داده شود و عده‌ی زیادی از بیماران بدون اخذ نتیجه و مایوسانه مراجعت می‌نمودند و چون این ترتیب هم شایسته نبود، در اواسط سال ۱۳۱۹ که مصادف با توقیف این جانب در زندان بیرجند است متروک گردید و از آن به بعد فقط به کسانی که می‌توانند دوره‌ی نقاهت را در خانه بگذرانند دوا داده شده تا اینکه

برای سایر مراجعہ کنندگان، محل باز شده و استفادہی عموم محدود نشود بنابراین آنچه عرض شد در این محاسبہ مبلغی از بابت قیمت بذر مزید عایدات شده و به واسطہی نبودن مطب مجانی ہم از مخارج کاستہ شد... کہ به بانک ملی سپردہ شدہ... البتہ نباید تصور نمود کہ بیمارستان نجمیہ از این کار خیر و مساعدتی کمہ به مرضای غیر شبانہروزی می‌نمود صرف نظر کند، نظر به کمپابی دوا و گرانی قیمت و اعتبار غیر کافی اقدام در این کار خیر را به اولین و ہلہ امکان محول می‌کند...

دکتر مصدق در گزارش بعدی کہ مربوط بہ یک دورہی سه سال و چند ماہہ (از ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ ه.ش) و تأخیر این بار نہ بہ سبب تبعید بلکہ بہ دلیل نمایندگی در مجلس بودہ، چنین نوشتہ است:

ادارہی کل اوقاف

بسیار متأسفم کہ بہ واسطہی گرفتاری‌های این دو سال اخیر در مجلس شورای ملی نتوانستم حساب موقوفات و ادارہی بیمارستان نجمیہ را از این زودتر تقدیم کنم اکنون حساب سه سالہ ی ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ و یک قسمت از مخارجی کہ در سال ۱۳۲۴ شدہ و چون بازرسان آن ادارہی محترم با مخارج سنوات قبل با ہم تصدیق کردہ‌اند تنظیم شدہ و برای تصدیق آن ادارہ ارسال می‌نمایم.

در موقوفات بیمارستان نجمیہ تغییراتی کہ محتاج بہ ذکر باشد دادہ نشدہ و کلیہ بہ حال خود باقی و مورد استفادہ است...
از بابت مخارج ادارہی کماکان چیزی بہ خرج حساب بیمارستان نوشتہ نشدہ و آنها را این‌جانب از خود پرداختہ‌ام با این حال ۰۵ / ۳۱۰۵۲۳ ریال طلب این جانب است:

در گزارش بعد که مربوط به مقدمه‌ی صورت‌حساب سه ساله‌ی ۱۳۲۶ - ۱۳۲۴ ه.ش است، دکتر مصدق علاوه بر طلب‌کاری، به تهیه‌ی مدارک از سوی نماینده‌اش نیز اشاره می‌کند و از این روی می‌نویسد:

... در این حساب کماکان از بابت مخارج اداری چیزی نوشته نشده و مخارج مزبور از حق‌التولیه‌ی این جانب تأمین شده است. اقلام این حساب بر طبق مدارک و اسناد خرج نوشته شده و آقای محمد شرافتیان نماینده‌ی این جانب آنها را ارائه می‌دهند... آخرین دفترچه مربوط به دوره‌ی وکالت مجدد وی از سوی مردم تهران در مجلس و سال‌های تلاش برای ملی کردن نفت و بالأخره زمان نخست‌وزیری اوست و برای یک دوره‌ی چهار ساله تنظیم گشته، در قسمتی از مقدمه‌ی آن می‌خوانیم:

حساب چهار ساله‌ی ۱۳۲۷ - ۳۰ بیمارستان نجمیه و موقوفات آن که تهیه شده و به واسطه‌ی کثرت مشغله، این جانب شخصا نتوانستم به آن رسیدگی کنم تقدیم می‌شود از بابت مخارج اداری کماکان چیزی در این حساب منظور نشده و این جانب از بابت حق‌التولیه‌ی خود پرداخته‌ام. ساختمان جدیدی هم جنب بیمارستان شده که مال‌الاجاره‌ی آن بر عواید موقوفه اضافه شده است. آقای محمد شرافتیان اسناد خرج این حساب را ارائه خواهند نمود و به سمت نمایندگی این جانب هرگونه توضیحاتی را که لازم باشد خواهند داد.

دکتر محمد مصدق از عصر روز ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ تا هفدهم شهریور ۱۳۳۵، در باشگاه افسران زندانی بود و سپس به سلطنت‌آباد منتقل شد. در ۱۳ مرداد ۱۳۳۵، دوره‌ی سه ساله‌ی زندان در لشکر ۲ زرهی قصر پایان یافت و تحت مراقبت مأموران سازمان امنیت به روستای احمدآباد، تنها باغ کوچکی که برای او باقی مانده بود، منتقل شد و تا اواسط بهمن ۱۳۴۵ که برای ادامه‌ی درمان و بستری شدن در بیمارستان به تهران آمد به مدت ده سال و پنج ماه در آن محل، همچنان زیر نظر مأموران سازمان امنیت بود، تا آنکه سرانجام در سحرگاه چهاردهم اسفند همان سال در بیمارستان نجمیه درگذشت. (۵)

پس از او نابرداری‌اش، ابوالحسن دیبیا، عهده‌دار تصدی تولیت (۷)، و سپس مهندس احمد مصدق این مسؤولیت را پذیرفت. تولیت مهندس احمد مصدق اگر چه رسماً بعد از دیبیا شروع شده است، لیکن با توجه به نامه‌های دکتر محمد مصدق نمی‌توان نقش اساسی او را در دوره‌ی تبعید پدرش، به عنوان چشم و گوش و زبان پدر، نادیده گرفت (۸) و قفنامه‌ی ۱ و قفنامه‌ای که به دنبال می‌آید روی کاغذی به ابعاد ۵ / ۵۶ ضربدار ۷۲ سانتی‌متر مربع نوشته شده و پیش از نوشتن سجلات، با حروف سربی به چاپ رسیده است. شاید سجلات، با حروف سربی به چاپ رسیده است. شاید این اولین وقفنامه‌ای است که از آغاز تنظیم و پیش از هرگونه امضا و تأییدیه‌ای منتشر گشته است آن هم در ۲۰ نسخه - همچنان که در سجل شماره‌ی یک نوشته شده - حال آنکه معمولاً در دو یا سه و گاه شش نسخه‌ی همزمان تنظیم می‌شده است. نکته‌ی قابل توجه دیگر، رعایت سنت سندنویسی این دوره است که در متن چاپی نیز دست نخورده مانده است. به این صورت که در بالای سطر نخست، به میزان ۲۷ ضربدر ۵ / ۵۶ سانتی‌متر مربع و در سمت راست، به ابعاد ۱۸ ضربدر ۴۵ سانتی‌متر مربع فضای خالی قرار داده شده است تا سجلات و توضیحات در آنجا نگاشته شود.

[متن وقف نامه اول]

بعد الحمد لولیه و الصلوٰه والسلام علی نبیه، مقصود از تحریر این ورقه‌ی شرعی آن است که حاجیه ملک‌تاج خانم نجم‌السلطنه صبیبه‌ی مرحوم مبرور، شاهزاده فیروز میرزا نصرت‌الدوله - طاب ثراه - تصمیم نمود که / در یک قطعه باغچه ملکی اختصاصی متصرفی خود واقعه در جنب خیابان یوسف‌آباد که مساحتش هفت هزار ذرع مضروب است و حدود محیطه بر آن هم جنوباً خانه‌ی موسی کلیمی و شمالاً خانه‌ی زوجه‌ی میرزا / یوسف‌خان حکیم و

عمارت امیر اعلم و غربا اراضی حاج میرزا سیدعلی خان یمین‌الملک تفرشی و شرقا خیابان دروازه‌ی یوسف‌آباد است؛ بنای یک باب مریض‌خانه و آشپزخانه و رخت‌شوی خانه و یک دستگاه عمارت بزرگ و یک باب خلوتی که برای اجاره ساخته شده و فعلا هم مشغول تتمیم و / تکمیل لوازم مریض‌خانه‌ی مزبوره هستند که این اساس مقدس ابدی باقی و افراد ناس از آن بهره‌مند گردند.

بنابراین در تاریخ تحریر این ورقه، معزی‌الیها حاجیه نجم‌السلطنه در محضر شرع مطاع وقف / مؤید شرعی و حبس مخلص اسلامی نمود، قربه‌الی الله، تمامی شش دانگ باغچه‌ی محدود فوق و تمام ابنیه‌ی قدیمه و حدیثه‌ی آن را که ابنیه‌ی قدیمه عبارت است از یک کاروان سرا و یک قهوه‌خانه، و ابنیه‌ی جدیده عبارت / است از مریض‌خانه‌ی مزبوره و آشپزخانه و رخت‌شوی خانه و یک دستگاه عمارت بزرگ و یک باب حیاط خلوت فوق‌الذکر که مساحت تمام آنها چنان که مرقوم شد هفت هزار ذرع مضروب است و مسمی / فرمود مریض‌خانه‌ی مزبوره را به مریض‌خانه‌ی نجمیه بر کافه و عامه‌ی مرضای مملکت محروسه‌ی ایران که در آنجا معالجه شوند. و نیز وقف مؤید و حبس مخلص نمود حاجیه نجم‌السلطنه معزی‌الیها، تمامی شش دانگ هر یک از / سیزده باب دکاکین ملکی اختصاصی متصرفی خود واقعات در بازار صندوق‌دار را که در جنب گذر گلوبندک تهران است و حدود اربعه‌ی محیطه بر مجموع آنها جنوبا خانه‌ی لسان‌الدوله است / که فعلا مشهدی مهدی چلویی در آن ساکن می‌باشد و شمالا خیابان زیر ارک موسوم به جبه‌خانه و غربا به دکاکین خانم حاجیه حضرت علیا، همشیره‌ی خود واقفه‌ی معظمه، و شرقا به چهارراهی که جنوبا از پشت / تیمچه‌ی وزیر نظام به بازارچه‌ی منوچهرخان می‌رود و از طرف شمال به خیابان جبه‌خانه، سمت نقارخانه، و از طرف شرق و غرب به دو طرف بازارچه‌ی صندوق‌دار و مقابل آن به توابع‌ها و لواحقه‌ها

انضمام تمامی و / همگی کل شش دانگ هر یک از یک باب کاروان سرا و دوازده باب دکاکین جنب آن به اضافه‌ی یک انبار پشت قصابی واقعات در قرب

دروازه‌ی قدیمه‌ی محمدیه‌ی تهران، ملکی اختصاصی متصرفی / خود که مجموع آنها از طرف شرق محدود به بازار محمدیه است و از طرف غرب به خانه‌ی خرابه‌ی شیخ رزاز و از سمت شمال به کوچه‌ی معروفه به کوچه‌ی دهباشی و از طرف جنوب به دکان مرحوم حاج سید / هاشم قندی و به بازارچه‌ی شیروانی که به طرف میدان محمدیه می‌رود و ملک عنرا خانم است، با کافه‌ی ملحقات شرعیه و عرفیه‌ی هر یک از آنها، من دون الاستثناء، بر مصرف مرضای مریض‌خانه‌ی / مزبوره و لوازم آنها و تعمیرات مریض‌خانه‌ی مزبوره و ابنیه‌ی واقع در آن. و مقرر داشت که متولی هر عصری عواید و منافع تمام این موقوفات را همه ماهه جمع‌آوری نموده، تومانی یک قرآن آن را به بانک که متولی هر عصری عواید و منافع تمام این موقوفات را همه ماهه جمع‌آوری نموده، تومانی یک قرآن آن را به بانک معتبری / بدهد که برای مصرف تعمیرات عمده‌ی اساسی مریض‌خانه‌ی مزبوره که به طور فوق‌العاده رخ می‌دهد محفوظ باشد که عندالحاجه هیچ معطلی برای تعمیرات اساسی مزبوره نباشد و این تومانی یک قرآن به غیر مصرف / تعمیرات عمده‌ی مریض‌خانه نباید به مصرف دیگر برسد. و از بقیه‌ی مال‌الاجاره هم بدوا تومانی دو عشر برای حق‌التولیه‌ی خود برداشت کرده و همچنین مخارج لازمه‌ی تعمیرات خود موقوفه و مالیات و عوارضات آن و / تعمیرات عادیه‌ی ابنیه‌ی مریض‌خانه، از قبیل رنگ و روغن آهن‌ها و غیره را موضوع نموده بقیه را هر قدر هست به مصارف مرضای مریض‌خانه و لوازم آنها برساند.

و تولیت تمام موقوفات را واقفه معزی / الیها با شخص شخیص خود قرار داد که مادامت حیا امورات مریض‌خانه و موقوفه‌ی مزبوره را به کف کفایت خود اداره و انجام خواهد فرمود و بعد از خود با دکتر محمدخان مصدق / فرزند خود که از صلب مرحوم میرور آقا میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر - طاب ثراه - است، قرار داد. و بعد از او با میرزا ابوالحسن خان دیبا ملقب به ثقة‌الدوله که از صلب مرحوم وکیل‌الملک طباطبایی / و فرزند دیگر خانم معزی الیهاست.

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

هفتاد و نهمین مسئله

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن

تاریخ پیدایش و تکامل فرهنگ ایرانی و عوامل آن
فرهنگ، مجموعه‌ای از آداب، عادات، عقاید و هنرهای یک جامعه است که در طول زمان شکل می‌گیرد و تکامل می‌یابد. این فرهنگ‌ها تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله جغرافیا، تاریخ، اقتصاد و اجتماع قرار می‌گیرند. در ایران، فرهنگ باستانی و کهن، پایه‌های اساسی فرهنگ امروزی را تشکیل می‌دهد. این فرهنگ‌ها در طول تاریخ، با تأثیرپذیری از تمدن‌های دیگر، تکامل یافته و به شکلی متمایز و پویا درآمده‌اند. عوامل متعددی در شکل‌گیری و تکامل فرهنگ ایرانی نقش داشته‌اند، از جمله جغرافیا، تاریخ، اقتصاد و اجتماع. این عوامل با هم ترکیب شده و فرهنگ غنی و پویای امروزی ایران را شکل داده‌اند.

و نظارت را در هر یک از این دو مرتبه تولیت با زرین تاج خانم حاجیه شوکت الدوله، صبییهی خود که از صلب مرحوم وکیل الملک کرمانی است و بعد از او با ملوک خانم عشرت الدوله، صبییهی دیگر خود که همشیرهی ابوینی حاجیه شوکت الدوله است. و بعد از او با خانم دفتر الملوک که همشیرهی ابوینی دکتر مصدق است و بعد از دو / متولی معزی الیهما، امر تولیت مفوض است با اولاد اکبر دکتر مصدق نسلا بعد نسل و در صورت انقراض و انقطاع با اکبر از اولاد آقا میرزا ابوالحسن خان دیبا، ثقة الدوله، / نسلا بعد نسل.

و نظارت هم بعد از نظار مرقومات با اکبر اولاد حاجیه شوکت الدوله نسلا بعد نسل و بعد از انقطاع اولاد او با اکبر اولاد عشرت الدوله، نسلا بعد نسل. و بعد از انقراض اولاد او با اکبر اولاد دفتر الملوک است، نسلا بعد / نسل. و توضیحا مرقوم می شود که از امروز به بعد هر بنا و تعمیری که خانم واقفه معزی الیها در مریض خانهی مزبوره و ابنیهی / واقعه در آن می نمایند و به تصرف وقف می دهند از بابت ثلث مال خود خرج می کنند بنابراین توهم ملکیت و مملوکیت در آن راه ندارد و بی مورد است. و بعد از واقفهی معظمه هم متولی هر عصری هر / بنا و تعمیری در آن بنماید، اگر از عواید موقوفات مزبوره باشد قهرا جزو وقف خواهد بود و اگر از مال خود بخواهد بنا و تعمیری نماید در صورتی که به عنوان وقفیت و جزئیت موقوفه باشد یعنی به ترتیب / همین موقوفه، مصرفا و تولیة و نظارتا وقف نمایند مجاز در چنین بنا و تعمیر خواهند بود و الا حق ندارند که دیناری از مال خود به عنوان ملکیت خرج نمایند و به ملکیت گذارند و باید خدای متعال - جل شأنه - را در هر حال / حاضر و ناظر دانند و برخلاف مقررات واقفه رفتار ننمایند.

و صیغهی موقوفات مزبوره جامعه الشرايط و الارکان ایجابا من الواقفه و قبولاً من اهله، جاری؛ و قبض و اقباض به عمل آمد. و نیز قلمی می شود که سابقاً / شش دانگ قریه‌ی پلاتین به انضمام شش دانگ از هر یک از مزرعتین رستم آباد و عباس آباد تابعه‌ی قریه‌ی پلاتین بالمناصفه مشاعاً مملوکه‌ی خانم واقفه

و همشیره‌ی معززه‌ی ایشان، خانم حضرت علیا، بوده است. ثم معزى اليها در /
 صدد تقسیم و افراز ملک مشترکه‌ی مرقومه‌ی خودشان برآمده و مطابق دو
 نقشه‌نسختان مرتسمه به قلم میرزا عبدالرزاق خان مهندس (۹) مورخه‌ی سوم
 شهر جمادى‌الآخره‌ی ۱۳۲۵ کمه به طبق تقسیم مرتسم و مرقوم در دو نقشه‌ی /
 مذکوره در محضر حضرت آقای حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه‌ی سابق تهران،
 اجرای صیغه‌ی شرعی به عمل آمده و تقسیم شده است که به مقتضای تقسیم
 مذکور شش دانگ مزرعه‌ی رستم‌آباد به انضمام شش دانگ قنات رستم‌آباد و
 شش دانگ طاحونه‌ی رستم‌آباد / و شش دانگ مزرعه‌ی عباس‌آباد و سه دانگ
 از قنات عباس‌آباد، به ضمیمه‌ی یک سنگ آب از قنات خود پلائین و به
 ضمیمه‌ی شش دانگ باغ اندرون با یک قطعه از باغ پلائین به انضمام یک صد
 و سی / و پنج جریب زمین از ملک پلائین از قرار شرح مشروح در دو نسخه‌ی
 نقشه تخصیص به نواب واقفه یافته و معزى اليها دو قطعه نیز در آن احداث
 نموده‌اند و معلوم باشد که به مقتضای معامله‌ی دیگری، قبلا خانم واقفه سدس /
 مشاع از کل مملوکات خود در محل مرقوم را به فرزند خودشان آقای دکتر
 محمدخان مصدق انتقال داده بودند که رقبات مفروزه‌ی فوق‌الذکر پنج سدس آن
 ملک علیه معزى اليها «واقفه» و یک سدس آن ملک / آقای دکتر مصدق معظم
 بوده و هست در حال تحریر خانم واقفه‌ی معظمه نسبت به پنج سدس خودشان و
 آقای دکتر مصدق نسبت به یک سدس خودشان تمامی و همگی شش دانگ هر
 یک از رستم‌آباد و قنات / و طاحونه‌ی آن و شش دانگ مزرعه‌ی عباس‌آباد به
 انضمام تمام باغ اندرون و به ضمیمه‌ی کل دو قلعه‌ی جدیدالاحداث و کل یک
 قطعه از باغ پلائین / و ۱۳۵ جریب زمین به انضمام سه دانگ از قنات
 عباس‌آباد و یک سنگ آب از مجرای قنات پلائین و بالجمله آنچه را که مطابق
 دو نقشه‌ی / مؤمی اليها، متعلق حق اختصاصی علیه واقفه و فرزند ایشان
 می‌باشد، با کلیه‌ی حدود و حقوق مقرر در نقشه‌ها بدون خروج شیئی از آن
 وقف مؤبد شرعی و حبس مخلص اسلامی نمودند، قریه‌ الی الله و / طلبا لمرزاته.

و مصرف و تولیت و نظارت و باقی مقررات این موقوفه تماما عینا و حرفا بحرف مطابق است با موقوفات فوق الذکر از دکاکین و کاروان سرا و باغچه به شرح محرر و مرقوم. و صیغهی وقف علی ما قرر فی الشرع / جاری؛ و قبض و اقباض حاصل شد. فصار بحمدالله وقفا صحیحا شرعیا بحیث لایباع و لایورث و لایرهن و لایبدل (فمن بدله [بعد] ما سمعه فانما ائمه علی الذین یبدلونه) فعلیهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین. و كان ذالک / فی تاریخ ۱۲ جمادی الاول ۱۳۴۷، مطابق ۵ آبان ماه ۱۳۰۷.

دکتر محمد مصدق.

نجم السلطنه. [امضا]،

[امضا]

مهر بیضی نستعلیق:

مهر بیضی نستعلیق: (نجم السلطنه)،

(مصدق السلطنه)

سجلات بالای سند ۱.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ /

قد اعترفت العلیه العالیه بما رقم و سطر فی الورقه من الوقف و القبض و الاقباض و التولیة / و النظارة حسب ما فصل فیها لدى فی الثامن من شهر جمادی الثانی ۱۳۴۷. فی عشرين نسخ. / محمد بن زین العابدین الحسنی الحسینی.

مهر بیضی نستعلیق: (عبده سید محمد بن زین العابدین الحسنی الحسینی

(۱۳۳۵)(۱۰)

۲. بسم اله تعالی شأنه. /

قد وقع وقف الاعیان المرقومه / حسب ما سطر و رقم فیله لدى الاحقر محمدجواد / الطالقانی فی هذا شهر جمادی الاولى / من شهور ۱۳۴۷. / مهر بیضی ثلث:

(محمدجواد بن علی محمد ۱۳۳۷)

۳. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . /

قد اعترفت العلیة العالیة المتعالیه خانم نجم السلطنه / - دامت عزتها و توفیقاتها -
بتمام ما رقم فيه من الوقف / و القبض و الاقباض و التولیه و النظارة علی ما رقم
فيه / لدى فی السادس عشر من شعبان المعظم ۱۳۴۷ . / حاج سید رضا
فیروزآبادی (۱۱)

وقف نامه دوم

وقفنامه‌ای است که به صورت سنتی در ۱۳۰۹ ه.ش تنظیم شده است. اصل
آن در پرونده نیست، اما رونوشتی از آن در حاشیه‌ی سمت راست وقفنامه‌ی
اول آمده است. در این سند، املاکی از ناحیه‌ی ۴ سنگلج بر بیماران مریض‌خانه
و تعزیه‌داری حضرت سیدالشهدا (ع) و روشنایی مقبره مادرش شاهزاده خانم
وقف و تولیت و نظارت آن به وقفنامه‌ی اول ارجاع شده است.

[متن وقف نامه دوم]

پس از آنکه حضرت علیه واقفه‌ی معظمه‌ی معزی‌الیه‌ها متن (حاجیه
نجم السلطنه) رقبات مرقومه‌ی متن را به شرحی که متنا مرقوم شده وقف نمود،
در این تاریخ نیز الطاف الهیه / شامل ایشان شده و موفق به صدقه‌ی جاریه‌ی
دیگر گردید و به موجب شرحی که در این هامش مرقوم می‌شود قریه‌ی الی الله و
طلبا لمرضاته، وقف مؤبد و حبس مخلص اسلامی فرمود / تمامی شش دانگ
بازارچه‌ی ملکی متصرفی خود را که واقع است در ناحیه‌ی چهار سنگلج
محلّه‌ی قورخانه‌ی کهنه در گذر معروف به گذر ارباب و مشتمل است بر یک
باب قهوه‌خانه / و یک باب دکان کوچک عطاری و یک باب دکان قصابی و یک
باب علافی و یک باب بقالی و یک دستگاه خبازی سنگکی و یک نیم‌بایی
پارهدوزی / و دو باب دکان دیگر که مجموعاً هشت باب دکان و یک نیم‌بایی

است و حدود محیطه بر مجموع آنها از قرار ذیل به انضمام شش دانگ / یک باب عمارت ملکی متصرفی خود، واقعه در جهت غرب بازارچه‌ی مزبوره که حدود آن نیز از قرار ذیل است با کافه‌ی توابع شرعیه و لواحق عرفیه: /
* شمالا به عمارت پاشاخان و کوچه‌ی خاص و شارع بازارچه و عمارت باقرخان

* غربا به عمارت احمدبیک و شارع بازارچه و خانه‌ی استاد رجب قمه‌ساز
* شرقا به عمارت پاشاخان و خانه‌ی مشهدی عباس مرحوم
* جنوبا به عمارت شاطر رجب‌علی و میرزا آقا و شارع بازارچه و خانه‌ی مرحوم مشهدی عباس

هر یک از عرصه و اعیان و جدران و حیطان و طاق و بنیان و بالخصوص طاق بازارچه‌ی و ممر و مدخل و مطرح الثلج و مصب ماءالمطر و ابواب / و اخشاب و دروب و تخته و سایر مایتعلق بها و یسندالیها مما سمی ام لم یسم و ذکر ام لم یذکر من دون الاستثناء، بر مصرف مرضای مریض‌خانه‌ی نجمیه که خود حضرت علیه / به شرح متن بنا و تأسیس فرموده و بر مصرف روشنایی مقبره‌ی مرحومه شاهزاده خانم، والده‌ی ماجده‌ی خود در نجف اشرف به این نحو که همه ساله زمامداران موقوفه‌ی / مزبوره یعنی متولیان و نظار منصوص التولیه و النظاره ذیلاً منافع و عواید حاصله از آنها را بعد از وضع مخارج لازمه‌ی خود موقوفه از تعمیرات ضروریه / و رفع مالیات مستغلاتی، بیست تومان آن را در هر سال تخصیص به مصرف روشنایی مقبره‌ی مرحومه شاهزاده خانم دهند و صرف در روشنایی / آنجا نمایند و بقیه را در مصارف مریض‌خانه‌ی مرقومه متن صرف کنند. و نیز واقعه‌ی معظمه قربۀ الی الله و ابتغاء لمرضاته، وقف مؤبد و حبس مخلص فرمود، / شش دانگ یک باب عمارت ملکی متصرفی خود را که واقع است در ناحیه ۴ سنگلج، کوچه‌ی موثق‌السلطنه در قرب کوچه‌ی فیلم خانه به انضمام شش دانگ یک باب عمارت دیگر ملکی متصرفی خود، واقعه در خیابان ماشین تهران، کوچه قرقانی‌ها، پشت خانه‌های آصف‌الدوله که حدود هر یک از آنها از قرار / ذیل است با جمیع توابع و لواحق

شرعیه و عرفیه هر یک از عرصه و اعیان و جدران و حیطان و تحتانی و فوقانی و دروب و شبابیک و مجری / المیاه

حدود عمارت سنگلج

شمالا به شارع عام

جنوبا به خانه‌ی حسن آقا و سکینه

غربا به خانه‌ی نایب حسین خان

شرقا به خانه‌ی دکتر اسماعیل خان

حدود عمارت دیگر

شمالا به خانه‌ی میرزا حبیب‌الله عطار

جنوبا به عمارت آقا سید جواد روضه‌خوان

غربا به خانه‌ی زوجه‌ی مرحوم آقا سید عبدالرحیم

شرقا به عمارت آقا سید جواد روضه‌خوان

و ممر و مدخل و حریم و منظر و کل ما يتعلق بهما و یضاف الیهما من دون الاستثناء، بر مصارف مرضای مریض‌خانه‌ی مزبوره و بر تعزیه‌داری سیدالشهداء در مسجد مرحومه‌ی شاه زاده خانم، / والده‌ی ماجده‌ی خود که در گذر وزیر دفتر است به این ترتیب که متولیان و نظار فوق‌الاشعار هر ساله عواید و منافع عمارتین را جمع‌آوری نموده بعد از وضع مخارج تعمیرات / لازمه‌ی آنها و مالیات مستغلاتی، سالی پانزده تومان به امام جماعت مسجد فوق‌الذکر بدهند که در مسجد و مدرسه‌ی مرحومه شاهزاده خانم، / صرف تعزیه‌داری خامس آل‌عبا و ائمه‌ی هدی - سلام الله علیهم اجمعین - نماید به هر نحو و خصوصیتی که صلاح بداند و بقیه را هر قدر باشد به مصارف مقررهِی مریض‌خانه‌ی مزبوره برسانند به نحوی که در متن مرقوم شده [است].

و امر تولیت و نظارت این موقوفات هم با اشخاصی است که در متن مرقوم شده بدون تفاوت. و صیغه هر دو وقف جاری شد و قبض و اقباض و تسلیم و

تسلم به عمل آمد و رقبات فوق الذکر از ملکیت واقفهی معظمه خارج و داخل در موقوفات ایشان شد بحیث لایبایع و لایورث و لایرهن. فمن بدله بعد ما سمعه فعلیه / لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین. و كان ذالك فى بیست و یکم مهرماه یک هزار و سیصد و نه ۱۳۰۹، مطابق بیستم شهر جمادى الاولى یک هزار و سی صد و چهل و نه.

محل امضای نجم السلطنه، محل مهر نجم السلطنه

سجل بالای سند

بسمه تعالی

وقع ما رقم فى الهامش من الوقفين المرقومتين على المصارف المسطوره و تفویض التولیة و النظارة الى من فوضت اليه متنا حسب ما فصل لدى فى الخامس والعشرين من الجمادى الاولى ۱۳۴۹.

حرره العبد احمد التقرشى (۱۲)

محل مهر احمد التقرشى

وقف نامه سوم

وقفنامه دیگری در این پرونده موجود است. این وقفنامه رونوشت وزارت دادگستری از سندی است که در دفترخانهی رسمی، در ۱۳۱۵ هـ.ش تنظیم شده است.

دکتر محمد مصدق با این سند سهامی از قریه‌ی مال میر اراک را بر خواهر و خیرات مادرش و نیز بیمارستان نجمیه وقف کرده و تولیت و نظارت آن را به اولاد ذکورش و گذارده است.

[متن وقف نامه سوم]

وزارت عدلیه ثبت کل اسناد املاک

ثبت اسناد و املاک تهران

صفحه یک، مورخه ۸ / ۶ / ۱۵ [۱۳]

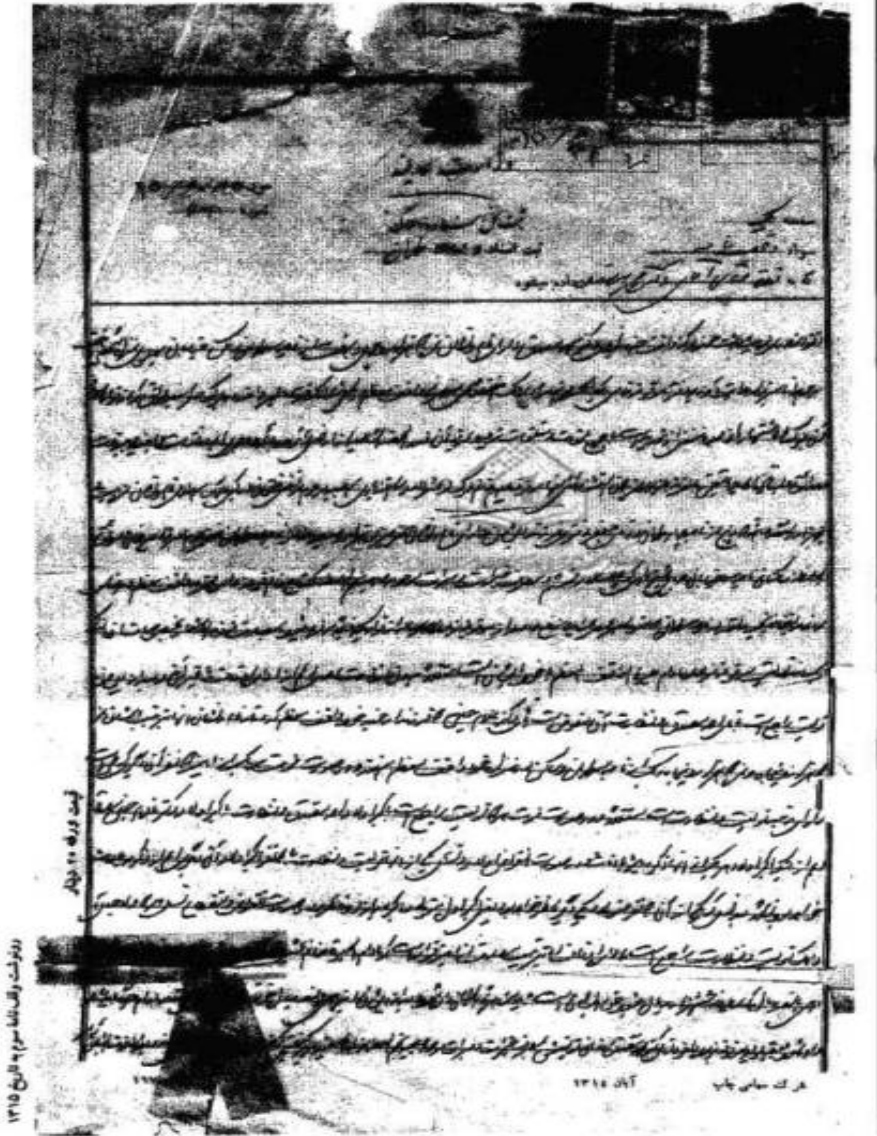
سواد وقفنامه، نمره ۷۰۱۰

که به تقاضای آقای دکتر محمد مصدق داده می‌شود.

دفتر اسناد رسمی نمره بیست و هشت حوزه مرکز، واقف: جناب آقای دکتر محمد مصدق، دارای نام و نشان نمره دو هزار و چهل و هفت از ناحیه سه تهران، ساکن خیابان پهلوی، منزل شخصی، خلف / مرحوم آقا میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر. موقوفه: تمامی یک دانگ و نیم مشاع ملک اختصاصی متصرفی واقف معظم از کل شش دانگ قریه‌ی مال میر واقعه در بلوک سرابند عراق که از قراء معروفه‌ی / آن بلوک و لاشتهارها فی محلها مستغنی از تحدید است با جمیع ملحقات و متعلقات شرعی و عرفیه‌ی آن، قدر الحصه الشایعه از اراضی دائره و بائره و مجری المیاه قنات و ابنیه و بیوتات / و حدائق و بساتین و سایر ما يتعلق بالقریه المزبوره، من دون استثناء شیء منها.

موقوف علیهم: خانم ملوک (عشره‌الدوله‌ی اسفندیاری) صبییه‌ی مرحوم مرتضی قلی‌خان (وکیل‌الملک) دارای نام و نشان نمره بیست و / پنج هزار و شش صد و هفتاد و پنج از ناحیه‌ی چهار تهران و آقای جعفر دفتری، فرزند ایشان دارای نام و نشان نمره سیزده هزار و سی صد و نه از ناحیه‌ی سه تهران، خلف مرحوم میرزا علی خان موثق / السلطنه، ساکنان ناحیه‌ی سه خیابان حاج شیخ هادی، کوچه‌ی سالار محتشم و مصرف خیرات و میرات مرحومه حاجیه نجم‌السلطنه ملک تاج خانم فیروز، والدۀ محترمه واقف معظم و مرضای / مجانی مریض‌خانه‌ی نجمیه واقعه در ناحیه سه تهران که متولی هر عصر عواید و منافع حاصله از موقوفه‌ی مزبوره را هر ساله از قراری که ذیلا مرقوم می‌شود به مصارف فوق‌الاشعار به خصوصیات آتی‌الذکر / رساند.

تولیت موقوفه‌ی مزبوره، مادام حیوة الواقف المعظم با خود ایشان است، مستقلا بدون نظارت احدی اعم از اداره‌ی اوقاف یا غیر آن. و بعد از ایشان / تولیت



راجع است به آقای احمد مصدق. و نظارت آن مفوض است به آقای دکتر غلامحسین؛ دو فرزند ارجمند خود واقف معظم که ورقه‌ی نام و نشان آنها به ترتیب اسمشان نمره‌ی / دو هزار و پنجاه و نمره‌ی دو هزار و پنجاه و یک از ناحیه‌ی سه تهران و ساکن در منزل خود واقف معظم هستند و در صورت فوت هر یک از این دو نفر، آن دیگری که حی است / دارای رتبه‌ی تولیت و نظارت است مستقل. و در صورت فوت هر دو، تولیت راجع است به اکبر اولاد احمد مصدق و نظارت به اکبر اولاد دکتر غلامحسین مصدق / اعم از اینکه اکبر اولاد هر یک از آنها ذکور باشد یا اناث. و در صورت انقراض اولاد و نسل یکی از آنها، تولیت و نظارت با دو نفر اکبر اولاد آن دیگری اعم از ذکور یا اناث / خواهد بود، نسلا بعد نسل که یکی از آن دو نفر متولی و یکی دیگر ناظر خواهد بود یعنی اکبر اول متولی و اکبر بعد از او ناظر و در صورت انقراض و انقطاع نسل هر دو و لا جعل الله / ذلک، تولیت و نظارت راجع است به اداره‌ی اوقاف.

اما ترتیب مصارف از این قرار است که مادام‌الحيوة خانم عشرت اسفندیاری از عواید موقوفه‌ی مزبوره، هر ساله / ماهی پانصد ریال که سالیانه شش هزار ریال می‌شود، حق ایشان است باید مشاهره به ایشان داده شود. و بعد از ایشان این ماهی پانصد ریال حق آقای جعفر دفتری است و مادام حیا باید به او / داده شود و بقیه‌ی عواید موقوفه‌ی مزبوره را خود آقای دکتر محمد مصدق در زمان تولیتش به مصرف خیرات و میرات مرحومه حاجیه نجم‌السلطنه خواهد رسانید به هر کیفیتی که خود ایشان صلاح و مقتضی بدانند و بعد از فوت ایشان که امر [صفحه‌ی دو] تولیت راجع به آقای احمد مصدق و نظارت به آقای دکتر غلامحسین مصدق می‌شود. و کذلک متولی و نظار بعدی باز ماهی پانصدریال خانم عشرت اسفندیاری را مادامت حیا و بعد از ایشان ماهی / پانصد ریال جعفر دفتری را مادام حیا باید از عواید موقوفه‌ی مزبوره بپردازند و بقیه‌ی عواید را

به مصرف خیرات و مبرات مرحومه حاجیه نجم‌السلطنه به مثل زمان حیات خود / آقای دکتر محمد مصدق برسانند و پس از فوت خانم عشرت اسفندیاری و جعفری دفتری باید متولی و ناظر وقت کائنا من کمان من طبقات اولاد الواقف عواید و منافع / موقوفه‌ی مزبوره را بعد از وضع دو عشر از مجموع منافع تسلیم اداره‌ی اوقاف نمایند که اداره‌ی مزبوره تسلیم متولی مریض‌خانه نماید که صرف مرضای مجانی مریض‌خانه‌ی مزبوره / شود و بدیهی است که در صورتی که امر تولیت راجع به اداره‌ی اوقاف می‌شود باید عواید موقوفه را بعد از وضع مخارج لازمه عین موقوفه و دو عشر مزبور تسلیم متولی مریض‌خانه‌ی / نجمیه نماید که به مصرف مرضای مریض‌خانه‌ی مزبوره برسد.

و توضیحا مرقوم می‌شود که دو عشر فوق‌الذکر، حق التولیه و النظاره است بالسویه که متولی و ناظر بالمناصفه استفاده / کنند و این دو عشر از عایدات غیر خالص موضوع می‌شود و بعد از وضع دو عشر مزبور عوارض و مخارج خود موقوفه و بعد از وضع عوارض و مخارج مزبوره‌ی / مصارف فوق‌الاشعار انجام می‌شود. و اما در زمان تولیت خود واقف معظم این دو عشر موضوع نمی‌شود و خود ایشان حق التولیه ندارند.

و صیغه‌ی وقف جاری شد / و قبض و اقباض به عمل آمد و بعد از این یک دانگ و نیم مزبور از قریه‌ی مال میر مزبوره به وقفیت شناخته می‌شود. وقفا صحیحا شرعیا بحیث لایباع و لایورث و لایرهن و لایوهب / و لایبدل. و من بدله بعد ما سمعه فانما ائمه علی الذین یبدلونه فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین ابدًا الابدین.

و برای تعیین حق الثبت قیمت یک دانگ و نیم / مزبور مبلغ یک صد و بیست و پنج هزار ریال است و ثبت هم نشده است و از مدت اجاره‌ی آن هم دو سال باقی است. به تاریخ هشتم شهریور ماه یک هزار و / سی صد و پانزده.

محل امضای دکتر محمد مصدق؛ مهر: (مصدق‌السلطنه)

۱. با احراز هویت [...] تمام مراتب مسطوره در این ورقه در نزد این جانب واقع شد. به تاریخ / متن آسید احمد التفرشی: مهر (آسید احمد)
 ۲. این جانب محمد شرافتیان به موجب وکالت کتبی از طرف آقای دکتر محمد مصدق مطابقت ثبت فوق را / با اصل سندی که در صفحه‌ی ۱۷۳، ذیل نمره‌ی ۷۲۲۷، دفتر ۱۷، صاحب دفتر ثبت شده است / تصدیق می‌نمایم. ۸ / ۶ / ۱۵ [۱۳]،

۳. نماینده‌ی دفتر: علی اکبر قاسمپور. سواد مطابق شده‌ی نمره‌ی ۷۰۱۰، دفتر ۱۹ دفتر رسمی نمره‌ی ۲۸ است. / نماینده‌ی دفتر: علی اکبر قاسمپور [امضاء]
 پی نوشت:

[توضیحات شماره ۱ تا ۵ از دکتر مصدق است.]

۱- در موقع خرابی و توسعه‌ی خیابان، مقداری از زمین و عمارت جنب مریم‌خانه جزو خیابان شد که مؤسسه‌ی بلدیه بر طبق مراسله‌ی نمره‌ی ۴۰۰۴ مورخ ۲۸ / ۳ / ۱۳۱۳ خطاب به این جانب ۳۰۰۰۰ ریال به مرحومه واقفه داده که مشارالیه‌ها هم مبلغی به آن اضافه نموده، عمارت نصف خراب شده را اصلاح و هفت باب دکان در خیابان شاهپور، محلی که قهوه‌خانه و کاروان‌سرا بود، احداث نموده‌اند.

۲- استاد علی معمار ساکن خیابان خراسان، استادرضا معمار ساکن پاچنار.
 ۳- در موقع تعمیر خانه، چون حیاط آن کوچک بود دو باب دکان پلاک نمره‌ی ۴۴۶۸ و ۴۴۶۹ که خالی از سکنه بود جزو حیاط شده است.

۴- چون معلوم نیست که در امور مقبره‌ی مزبور کی دخالت دارد، لذا برای صرف روشنایی آن تاکنون چیزی پرداخته نشده است.

۵- نجاتی، غلامرضا، در کنار پدرم؛ مصدق (خاطرات دکتر غلامحسین مصدق)، تهران، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹ ه.ش، صص ۱۵۳، ۱۴۳، ۱۳۷.

۶- ابوالحسن دیبا، در زمان حیات دکتر مصدق با شیوهی تولیت وی چندان موافق نبوده است و پاسخ دکتر مصدق به نامه‌ی دیبا، در ۲۴ مهر ۱۳۳۷، حاکی از این امر است (رک: ترکمان، محمد، نامه‌های دکتر مصدق، تهران، ۱۳۷۵ ه.ش، نشر هزاران، ج ۱، صص ۲۷۷ - ۲۷۶).

۷ - در سال ۱۳۵۲، هیأت مدیره‌ی بیمارستان، پس از مطالعاتی که برای چاره‌جویی در رفع بحران مالی بیمارستان به عمل آورد و تصمیم گرفت دو قطعه زمین موقوفه‌ی بیمارستان را در مجاورت روستای یافت‌آباد و بهشت زهرا که مساحت آن قریب شش میلیون متر مربع بود، فروخته و قسمتی از پول آن را صرف نوسازی بناها و خرید وسایل جدید بیمارستان کند. در همین اوان، به پیشنهاد سرتیپ دکتر ایادی، پزشک شاه، تصویب‌نامه‌ای صادر گردید که به موجب آن، میلیون‌ها متر اراضی مردم، از جمله موقوفات بیمارستان نجمیه به عنوان اراضی مورد نیاز ارتش به تصرف دولت درآمد. این کار با تیبانی ابوالحسن دیبا که پس از دکتر مصدق متولی بیمارستان نجمیه بود انجام گرفت (رک: نجاتی، غلامرضا، همان، صص ۴۰ و ۴۱).

۸- ترکمان، محمد، همان، ج ۱ و ۲، به نامه‌های دکتر محمد مصدق به مهندس احمد مصدق در این رابطه رجوع کنید.

۹- سرتیپ مهندس عبدالرزاق بغایری (۱۳۳۲ - ۱۲۴۸ ه.ش) فرزند ملا محمدحسن در سبزوار زاده شد. سپس به همراه پدر و مادرش، ابتدا به اصفهان و آنگاه در ده سالگی همراه آنان به تهران رفت. تا ۱۳ سالگی به فراگیری قواعد زبان فارسی پرداخت و بعد قواعد زبان عربی را نزد پدر آموخت. در ۱۳۰۴ ه.ق به دارالفنون رفت و شش سالی را در شعب مختلف مهندسی مشغول تحصیل گردید. سپس در ۱۳۱۶ ه.ق مدرسه‌ی خود را در تهران تأسیس نمود، و در ۱۳۱۷ ه.ق در مدرسه‌ی علوم سیاسی به ادامه‌ی تحصیل پرداخت. سپس در ۱۳۲۲ ه.ق، در ۳۶ سالگی، دختر میرزا محمد حسین فروغی، ذکاءالملک، را به

همسری برگزید. او از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۰ ه.ق، به امور تحدید و نقشه‌برداری سرحدات کشور پرداخت. مرحوم سرتیپ بغایری از مرداه مذهبی و مهندسان طراز اول ایران به شمار می‌رفت. (بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ج ۶، تهران، زوار، ص ۱۴۰).

۱۰- محمد بن زین العابدین، از سادات خاتون آبادی اصفهان و نوه دختری دوست علی خان معیرالممالک (نظام الدوله)، از شاگردان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و از علمای مشروطه خواه در نجف بود. در اواخر ۱۳۱۶ ه.ق به تهران آمد و پس از به توپ بستن مجلس با سایر مشروطه طلبان و تجار تهران برای درخواست مجلس و ضدیت با محمد علی میرزا به سفارت عثمانی پناهنده شد. پس از فتح تهران از سوی مشروطه خواهان، در ۱۳۲۷ ه.ق، به جای برادرش حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه، منصوب شد و تا هنگام مرگش (۱۳۲۶ ه.ش) در همین سمت باقی بود (بامداد، مهدی، همان، ج ۳، صص ۲۱۸-۲۱۹).

۱۱- حاج سید رضا فیروزآبادی (۱۲۵۱-۱۳۴۴ ه.ش) فرزند هاشم، اهل فیروزآباد شهر ری، چهار دوره نماینده مجلس شورای ملی بود و در تمام مدت نمایندگی خود، حقوقی از مجلس مطالبه نکرد و هنگامی که تصمیم گرفت بیمارستانی در حرم عبدالعظیم بسازد حقوق خود را یکجا از مجلس دریافت داشت و به مصرف مخارج بیمارستان رسانید.

فیروز آبادی باغ حرمت الدوله را، به مساحت ۶۲ هزارمتر مربع از بازماندگانش خرید و شروع به احداث ساختمان هایی برای امور خیریه نمود. پس از اتمام بنای بیمارستان، یک زایشگاه مدرن و مسجدی عظیم نیز در جنب آن ساخت و سپس پرورشگاه و دارالایتمی بزرگ جنب آن پی ریزی کرد. تا اینکه بالاخره در مقبره ای که جنب بیمارستان برای خود ساخته بود آرمید. (با مداد مهدی، همان، ج ۵، ص ۹۸؛ نیز رک: ترکمان، محمد، یادنامه آیت الله سید رضا فیروزی آبادی، تهران، کویر، ۱۳۷۶ ه.ش)

دکتر مصدق راجع به ایشان و دیگر مسجّلین طی نامه‌ای به امینی، وکیل خود در امور موقوفات، آنان را از محاضر شرع آن دوره معرفی می‌کند:

احمدآباد، ۱۵ دی ماه ۱۳۴۱، خدمت جناب آقای نصرت‌الله امینی وکیل محترم دادگستری

در جواب مرقومه‌ی محترمه‌ی مورخ ۱۴ جاری به استحضار می‌رساند که وقف نامه‌ی بیمارستان نجمیه در سال ۱۳۴۷ هجری قمری در محاضر شرع آن زمان، متعلق به مرحوم حاج سید محمد امام جمعه‌ی طهران، مرحوم شیخ احمد تفرشی و مرحوم شیخ جواد طالقانی تنظیم شده است و این دفاتر رسمی نبود که اکنون رونوشت مصدق آن را تحصیل نمایم...» (ترکمان، محمد، همان، تهران، ۱۳۷۷ ه.ش، ج ۲، ص ۲۸۰). (۱۷)

زنده یاد حسن شمشیری از رهروان نهضت ملی ایران ساختمان جدیدی در قسمت شمالی بیمارستان با هزینه خود بنا گذاشت و آنرا وقف بیمارستان نجمیه نمود که در زیر «سند وقفنامه» را می‌آورم:

برگ اسناد رسمی

نوع سند وقفنامه

دفتر خانه اسناد رسمی شماره ۵۱ حوزه تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. این جانب محمد حسن شمشیری دارای شناسنامه شماره ۱۳۳۱۷ از بخش ۸ تهران ساکن بخش مزبور سبزه میدان با موافقت جناب آقای دکتر محمد مصدق دارای شناسنامه شماره ۲۰۴۷ از بخش ۳ تهران متولی فعلی بیمارستان نجمیه بنائی در قسمت شمالی محوطه بیمارستان مزبور احداث نموده ام که در شرف تکمیل است و منظور این جانب این است که اولاً برای خدمت

بنوع و بهداشت عمومی بنای جدید ضمیمه و جزء لاینفک بیمارستان نامبرده باشد و ثانیاً همیشه ده نفر بیمار بی بضاعت از محل در آمد بنای جدید بعد از وضع کلیه مخارج ضروری آن مجاناً در بیمارستان بستری و معالجه شوند بنا بمراتب مسطوره این جانب قربه الی الله و طلبالمرضاته وقف موبد و حبس مخلد شرعی و قانونی نمودم کلیه اعیانیهای مستحدثه در قسمت شمالی بیمارستان مرقوم را برای بیمارستان نجمیه و تولیت وقف بعهده جناب آقای دکتر محمد مصدق و اگذار شد و بعد از ایشان با رشد اولاد ذکور معظم له نسلأ بعد از نسل خواهد بود و تصریح می شود همانطوریکه از بهره برداری بیمارستان نجمیه حقی برای متولی منظور نشده نسبت به بهره برداری از بنای جدید نیز حقی (بعنوان حق الزحمه و حق التولیه) منظور نمیباشد و این نکته مخصوصاً برای متولیان بعد لازم الرعایه و اجزاء مییباشد و عین موقوفه هم بتصرف داده شده است و از لحاظ تعیین حق الثبت به یکصد هزار ریال تقویم گردید.

به تاریخ بیست و ششم اسفند ماه ۱۳۳۴ مطابق چهارم شعبان ۱۳۷۵ محل امضاء

دکتر محمد مصدق - حسن شمشیری (۱۸)



حاج حسن شمشیری

۳ نامه از نامه های دکتر مصدق به آقای نصرت الله امینی

در اینجا ۳ نامه از نامه های دکتر مصدق به زنده یاد آقای نصرت الله امینی وکیل خود در هنگام تبعید در احمدآباد درباره بیمارستان نجمیه نوشته است می آوریم:

احمد آباد ۸ شهریور ۱۳۴۳

خدمت جناب آقای نصرت الله امینی ادام الله تعالی

قربانت گردم. مرقومه مورخ ۵ شهریورماه عزّ وصول ارزانی بخشید. به عقیده بنده تقسیم بیمارستان بهر طریقی که باشد احتیاج به شخص امین و بیکاری دارد که از روی کمال دلسوزی عمل کند از بنده که در زندان بسر می برم و با کسی حق ملاقات ندارم این کار ساخته نیست. جنابعالی هم آنقدر کار دارید گرفتارید که نخواهید توانست به مکنونات قلبی خود عمل کنید از این جهت دیگر ساختمان احتیاج به وجه دارد این را یک نفر تمام کرد خواهانم مرقوم فرمائید تا پرداخت شود. تمنا می کنم دستور تنظیم را صادر و عمل را تمام بفرمائید.

با تجدید مراتب ارادت

دکتر محمد مصدق (I)

خدمت جناب آقای نصرت الله امینی دام برکاته

مبلغ یک صد هزار تومان وجه نقد از بابت معامله بیمارستان سابق مهرثلث مرحوم مغفور حسن شمشیری متعلق به بیمارستان نجمیه که به آقای مهندس احمد مصدق تحویل داده شده بود تمام و کمال به اینجانب واصل گردید.

هشتم اسفند ۱۳۴۳

دکتر محمد مصدق

توضیح آقای نصرت الله امینی: بیمارستان مهر در خیابان امیریه جزء ثلث مرحوم شمشیری بود که (وقف دکتر مصدق کرده بود) که اختیار دادند به من که بفروشم. تکه تکه کردم و به قیمت خوب فروختم. (II)

احمد آباد ۲۲ مهر ماه ۴۴

مرقومه محترمه و رونوشت اجازه معافیت گمرکی اشیاء مورد احتیاج بیمارستان نجمیه عز وصل ارزانی می بخشد. نمی دانم از این لطفی که فرموده اید چگونه اظهارتشکر کنم. از طرف خود و از طرف مرحوم بزرگوار شمشیری تشکرات صمیمانه خود را تقدیم می نمایم و هر وقت هم که تشریف بیاورید نهایت خوشوقتی است. البته ۲ یا ۳ روز قبل اطلاع بدهید که بنده بتوانم از سازمان امنیت تحصیل اجازه کنم. ارادت خود را تجدید می نمایم و سلامت جنابعالی را خواهانم.

توضیح آقای نصرت الله امینی: جریان این است که مرحوم شمشیری، علاوه بر این که ثلثی را بعد از مرگش وصیت کرده بود که به خدمات بیمارستان نجمیه بدهد و در اختیار مصدق گذاشته شود. در زمان حیاتش هم یک قسمتی، بخشی از بیمارستان را داد تکمیل کردند. ضمناً احتیاج به آسانسور بود. ایشان آسانسوری خرید از آقای ثقة الدوله دیبا که نمایندگی فروش آسانسور Schindler را داشت، و برای خریدش باید ما یک کاری بکنیم که ارزانتر تمام شود یعنی حقوق گمرکی بهش تعلق نگیرد. مطابق قانون گمرکات اگر کسی جنسی را می خرید که در ایران نیست و هدیه بکند به محل امورخیریه این مال از گمرک معاف است مشروط بر اینکه وزارت بهداری تصدیق بکند که آن محل، مؤسسه خیریه است. ما رفتیم از وزارت بهداری نامه گرفتیم که تصوب کردند که

بیمارستان نجمیه مؤسسه خیریه است. این نامه را آوردیم به وزارت گمرکات، معاونش آقای خطاطان بود که ارجاع کردند به گمرک تهران. رئیس گمرک تهران در آن زمان مهندس شکوه بود و با من آشنا بود. من رفتم و کاغذ را دادم که بنویسند که این مالیات تعلق نمی گیرد. ایشان رجوع کرد به قسمت امور اداری خودش که این کار را انجام بدهد در همان موقعی که من در آنجا نشسته بودم یک آقایی آمد و نامه ای آورد جلوی رئیس گمرک و گفت که ایشان (آقای آزمون) گفته اند که بیمارستان نجمیه مؤسسه خیریه نیست و من هم با کمال صراحت و جسارت گفتم ایشان غلط کردند. قانون می گوید بشرطی که وزارت بهداشتی تصدیق کند این (یعنی آسانسور) از مالیات کمرکی معاف است. مدیر کل گمرک گفت تا ایشان امضاء نکنند من نیز نمی توانم. در همین موقع آقای آزمون گفت بله من یک مریض داشتم آنجا خوابید ازش پول خواستند. گفتم خوب معلومه مریضخانه که ۱۴ تختخواب مجانی دارد و بی بقیه اش را باید اشخاص پول بدهند. اشخاص متمکن باید پول بدهند. گفت من امضاء نمی کنم. وزیر گمرکات در آن موقع سر لشکر ضرغام بود. آقای ضرغام یک وقتی با من رفیق بود و در زمان انجام خدمت وظیفه نقل ازسرهنگ بزرگمهر [ایشان فرمانده قسمت ما بود. در هر حال با هم ارتباط داشتیم و در زمان آقای دکتر مصدق مدیر کل قند و شکر. خیلی خوب آنجا را اداره می کردند. من رفتم آنجا دم در پیشخدمت گفت ایشان فقط روزهای سه شنبه می پذیرند. من اسمم را دادم گفتم به ایشان بگوئید کار فوری دارم. او رفت و فوری ایشان مرا پذیرفت. من مسئله را مطرح کردم و گفتم اصلاً ما هنوز این آسانسور را بکار نینداخته ایم که ایشان می گوید این محل خیریه نیست. ضمناً من وصیتنامه مرحوم شمشیری و خانم نجم السلطنه را که گفته شده بود بیمارستان ۱۴ تخت مجانی دارد را با خود داشتم. آقای ضرغام مرد بسیار لایقی بود. گوشه را برداشت و به مهندس شکوه گفت: آقا من قبل از اینکه با آقای دکتر مصدق

همکاری بکنم، احساس ارادت بهشان کردم. سرگردی نزد من آمد و گفت من مریض دارم در بیمارستان نجمیه، از من پول می خواهند که او را مرخص کنند و من ندارم. آقای دکتر مصدق در آن زمان وکیل مجلس بودند. ایشان گفتند من از محل خودم این پول را می پردازم و مریض را مرخص کردند. الان مصدق در زندان هستند و این مسئله باید حل بشود. فوری نامه معافیت را امضاء کنید. بیاورید. آقای امینی توی اطاق من نشسته اند. بعد از نیم ساعتی، مهندس شکوه نامه را امضا کرد آورد. آقای ضرغام به مهندس شکوه گفتند در ضمن آقای آزمون را منتظر خدمت نکنند. من نیز از آقای ضرغام خواهش کردم فقط به توبیخ او اکتفا کنند. (III) (۱۹)

توضیحات و مآخذ:

- ۱ - مصداق و مسائل حقوق و سیاست - گردآوری: ایرج افشار - انتشارات سخن - ۱۳۸۲ - ص ۳۰۸
- ۲ - (ویژه مصداق - یادواره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت تشکیل دولت مصداق - آزادی - دوره دوم، شماره ۲۶ و ۲۷ تابستان و پاییز ۱۳۸۰ - ص ۱۷
- ۳ - همان - ص ۱۵
- ۴ - باقر عاقلی شرح حال رجال سیاسی و نظامی - مجلد سوم - نشر گفتار و نشر علم - ۱۳۸۰ - صص ۱۴۵۲
- ۵ - گاهنامه آزادی، «ویژه مصداق» بمناسبت - «یادواره پنجاهمین [سالروز] ملی شدن صنعت نفت [ایران] و تشکیل دولت مصداق» - ص ۱۵
- ۶ - دکتر محمد مصداق «خاطرات و تألمات»، به کوشش ایرج افشار (تهران، انتشارات علمی ۱۳۶۴)، - ص ۵۳
- ۷ - باقر عاقلی شرح حال رجال سیاسی و نظامی - مجلد سوم - صص ۱۴۵۳ - ۱۴۵۲
- ۸ - دکتر فریدون آدمیت «اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار» - شرکت سهامی انتشارات خوارزمی - ۱۳۵۱ - ص ۲۴۷
- ۹ - منصوره اتحادیه (نظام مافی) «زنانی که زیر مقنعه کلاه‌داری نموده اند (زندگانی ملک تاج خانم نجم السلطنه)» نشر تاریخ ایران - ۱۳۸۸، صص ۲۶ - ۲۳
- ۱۰ - منصوره اتحادیه (نظام مافی) «زنانی که زیر مقنعه کلاه‌داری نموده اند (زندگانی ملک تاج خانم نجم السلطنه)» - صص ۲۵ - ۲۱
- ۱۱ - نگاه کنید به: ناصر تکمیل همایون «دکتر مصداق در پهن آموزش و دانش» بخارا - سال دوازدهم، شماره ۷۵، فروردین - تیر ۱۳۸۹ -

- صص ۳۴۲ - ۳۴۱ و دکتر محمد مصدق «خاطرات و تألمات»، ص ۸۴
- ۱۲ - مریم فیروز «چهره های درخشان مبارزان ایران» - انتشارات مؤسسه مطبوعاتی هنر پیشرو - صص ۱۷۰ - ۱۶۷
- ۱۳ - خاطرات مریم فیروز - انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳ - ص ۱۱۲
- ۱۴ - منصوره اتحادیه (نظام مافی) «زنانی که زیر مقنعه کلاهداری نموده اند (زندگانی ملک تاج خانم نجم السلطنه)» (صص ۱۱۴ - ۱۱۳)
- ۱۵ - خاطرات دکتر غلامحسین مصدق «در کنار پدرم؛ مصدق» - تهیه و تنظیم: غلامرضا نجاتی - مؤسسه خدمات فرهنگی رسا - ۱۳۶۱، صص ۴۱ - ۳۹
- ۱۶ - گاهنامه آزادی، «ویژه مصدق» بمناسبت - «یادواره پناهامین [سالروز] ملی شدن صنعت نفت [ایران] و تشکیل دولت مصدق» - دوره دوم، شماره ۲۶ و ۲۷، تابستان و پاییز ۱۳۸۰ - ص ۱۶
- ۱۷ - امید رضایی «بیمارستان نجمیه» مجله: وقف میراث جاویدان «زمستان ۱۳۷۸ - شماره ۲۸ - ۱۶ صفحه - از ۳۷ تا ۵۲
- ۱۸ - «دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی» - به کوشش جلیل بزرگمهر - شرکت سهامی انتشار - ۱۳۶۵ - ص ۲۸۱
- ۱۹ - I) نامه های دکتر محمد مصدق به نصرت الله امینی تحت عنوان «نامه هایی از احمد آباد ۱۳۴۵ - ۱۳۳۵» به کوشش فریبا امینی - واشنگتن - ۱۳۸۳ - ص ۵۲
- II) - همان - ص ۶۲
- III) - همان صص ۶۹ - ۶۸

فصل دوم

نوجوانی و منصب دیوانی مصدق السلطنه

ناصر تکمیل همایون در نوشته ای بنام «تنها منصب دیوانی دکتر محمد مصدق پیش از نظام مشروطیت» می نویسد:

نظام دیوانی عصر صفویه، در پی حمله غلزای یهای افغان به اصفهان، فرو ریخت و در دوران آشوب در عهد نادر و کریمخان پاره ای عنوانهای حکومتی به کار رفت، اما محتوای گذشته را انسان که باید نداشت و بسیاری از مشاغل دیوانی نیز به کلی مطرود ماند.

با پیروزی قاجارها در کشمکش های سیاسی و قبیل های پس از چندین دهه، زمانی که آقامحمدخان بر اریکه قدرت نشست وظیفه های نظام ایلی (امور جنگی و امور مالی) خود را به صورت دو نهاد لشکری و کشوری زیر نظر اعتمادالدوله (میرزا ابراهیم خان کلانتر) که یادگاری از عصر صفویه بود، در قلمرو خود کاربرد اجتماعی بخشید و جانشین وی فتحعلی شاه، اقتباس از نظام دیوانی صفویه را بیشتر مورد توجه قرار داد و با برخورداری از اعتبارات ایلی و نیز تقلید از نظام عثمانی کوشش های بیشتری به منصف ظهور رساند. وظایف کشوری به «اهل قلم» سپرده شد و وظایف لشکری به عهده «اهل شمشیر» سپرده شد نهادهای استیفاء و دارالانشاء (دیوان رسائل) لشکرنویسی و وزارت لشکرو به مرور وظایف وزارت مهام خارجی زیر نظر صدارت عظمی (جانشین اعتمادالدوله ولگی صفوی را بیشتر مشخص گردید و شاه بر تمامی وظایف اشراف و تسلط کامل پیدا کرد. دیوان قاجاریه از دوره ناصرالدینشاه به ویژه با درایت و کارشناسی میرزاتقی خان امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی تحول چشمگیری پیدا کرد و با داشتن محاسن و کاربری و نیز نقایص بسیار حیات اجتماعی خود را به عصر مشروطیت رساند.



* مصدق (کودک نشسته) موقعی که به استیقای خراسان منصوب می‌شود. در وسط میرزا علی اکبر مستوفی مؤزّه و کنار او حاج محمد حسن امین دارالضرب دیده می‌شوند. (از مجموعه ایرج افشار)

دکتر مصدق در فصل یکم خاطرات و تألمات خود از چهاروزار تخانه مهم عصر پیش از مشروطیت نام می برد. بدین قرار داخله، خارجه، جنگ و مالیه و وزارتخانه های دیگر چون وزارت لشکر، وزارت بقایا، وزارت عدلیه، وزارت خالصه (احتمالا وزارت علوم) را وابسته به چهار وزارتخانه اصلی معرفی می کند و یا حوزه تشکیلاتی آنها را فقط در پایتخت می داند. (۱)

وی پس از بیان وظایف مأموران سه وزار تخانه در فصل دوم کتاب، به تفصیل از تشکیلات وزارت مالیه که از مشاغل اصلی خاندان وی بود، آگاهی های ارزنده ای را ارائه می نماید.

در قسمت اول، وی به تشکیلات مرکزی وزارت مالیه و وزارت بقایا پرداخته و از مستوفیان و وظایف آنان (تنظیم کتابچه دستورالعمل ولات و حکام مستقل- حاشیه نویسی قبوض ارباب حقوق- حاشیه نویسی فرمان- و تنظیم مفاصا حساب ولات و حکام مستقل) و سررشته داران، عزب دفتران و وزیر مالیه و نیز وزیر بقایا سخن به میان آورده و در قسمت دوم، تشکیلات محلی مالیه را مورد بحث قرار داده است.

فصل سوم مربوط به تنظیم کتابچه های دستورالعمل است که در قسمت اول (عوائد مملکت) در مالیات املاک مزروعی و عوائد گمرکات و در قسمت دوم مخارج سخن به میان آمده است. (۲)

۱- نهاد استیفا در خراسان

دکتر مصدق یادآور شده است:

تا زمانی که تقسیمات کشور به تصویب مجلس نرسیده بود، کشور ایران به چهار ایالت آذربایجان - فارس- خراسان و کرمان و عده ای ولایت مستقل تقسیم می شد و ولایات مستقل آنهایی بودند که تابع هیچ یک از ایالات نبودند. (۳)

بدین اعتبار مستوفی گری در ایالت خراسان از مشاغل عمده دیوان استیفا یا

وزارت مالیه کشور بوده است. در این سازمانها حیف و میل و تقلبات مالی هم صورت می گرفت و گاه شأن و منزلت کارکنان آن در حد نازلی سقوط می کرد. یکی از مستوفیان مشهور خراسان که نام نکیی از او در اسناد و مدارك عصر قاجاریه دیده نمی شود، میرزا محمود پسر میرزا شفیع صاحب دیوانی آشتیانی است که همانند بسیاری از آشتیانی های صدر اول سلسله قاجار، در امور استیفا انجام وظیفه می کرد و با مستوفی الممالک خویشاوند بود و با توصیه او سمتهای مختلفی به دست آورده بود، مرحوم مهدی بامداد درباره او نوشته است:

میرزا محمود از مستوفیان خیلی شلوق کار در دوره صدارت امین السلطان بود و در حیف و میل کردن مال دولت بسیار متهور و بی باک بود...وی کتابچه دستورالعمل (بودجه) ابوابجمعی خود را به حکم امین السلطان از رسیدگی دفتری معاف کرده بود و در ظرف یکی- دو سال قریب صدوپنجاه هزار تومان بر مالیات خراسان به اسم تفاوت عمل اضافه نمود و به این و آن مواجب داد. سوءاستفاده از این ممر، موزه ای عالی از اشیاء نفیسه برای خود درست کرد.»(۴)

بامداد از شرح خاطرخواهی و عشق او به یکی از زنان دیوانسالاران مطالبی نوشته که از شرح آن خودداری می شود. اما دکتر مصدق با آنکه با او خویشی داشت و از کسی هم بدگویی نمی کرد در سه صفحه از رفتار میرزا محمود مطالبی دارد که به آن اشاره می شود. « در این عصر یکی از مستوفیان به نام میرزا محمود معروف به صاحب دیوان و متصدی استیفاي خراسان، در کتابچه سال ۱۲۷۱ شمسی آن ایالت عملیاتی کرده بود که بزرگترین کار خلافي بود که در مالیه مملکت شده و افکار جامعه را به خود جلب کرده بود...میرزا محمود بیست هزار تومان به اسم تفاوت عمل بدون اینکه محل آن را تعیین کند و همچنین از روی چه تناسب والی خراسان از مالیات دهندگان وصول نماید، در

کتابچه دستور العمل آن سال جمع کرده بود» وی افزوده است:

پدرم (میرزا هدایت وزیر دفتر) او را خواست و تأکید نمود کتابچه را اصلاح کند... چند ماه قبل از تنظیم کتابچه سه چلچراغ و يك جعبه سازی که دو عروسک رقص داشت برای مادرم فرستاد که چون پدرم او را خوب می شناخت گفت اگر می دانستم این ها را از چه نظر فرستاده است بد نبود که مادر بی اختیار گفت خودت که از هیچکس چیزی قبول نمی کنی این هدیه را هم که برای من آورده اند می خواهی رد کنی که چون پدرم از او ملاحظه داشت چیزی نگفت و کار به سکوت گذشت ولی بعد که مادرم از اطاق رفت گفت خدا عاقبت ما را از این کار به خیر فرماید»

میرزا محمود از دکتر مصدق ۱۲ - ۱۳ ساله پرسشی کرده که « از دولت چقدر حقوق داری »

دکتر مصدق پاسخ می دهد « اگر اشتباه نکنم گفتم ۱۲۰ تومان و این همان حقوقی بود که بعد از فوت فیروز میرزا فرمانفرما پدر مادرم به من رسیده بود که با طرز مخصوص به خود به من گفت حیف نیست تو پسر وزیر دفتر باشی و به این جزیی حقوق قناعت کنی باشد که خودم آن را جبران نمایم » وقتی این نوع نزدیکی ها و « اظهار محبت» به گوش میرزا هدایت رسید گفت « من می دانستم میرزا محمود بی جهت برای ما ساز و نقاره نفرستاده است. تجهیزات مشابهی هم در خانه امین السلطان صدراعظم و انیس الدوله زن مورد توجه شاه کرده است.» (۵)

میرزا محمود به اتکای امین السلطان این نابکاری ها را انجام می داد، سرانجام از استیفای خراسان منتزع شد و به درگاه امین السلطان ملتجی گردید. او هم «باغ کنت ملکی خود را که قسمتی از آن اکنون بیمارستان امیراعلم است و آن وقت حدود بیست هزار مترمربع بود، بلاعوض به او واگذار کرد.» (۶)

۲- اوضاع دربار و تصمیم گیری ها

زمانی که مظفرالدین شاه به تخت سلطنت نشست، به دلایل سیاسی و شایستگی های شخصی میرزا علی اصغر امین السلطان را در صدارت ابقاء کرد. اما پس از يك سال درباریان با نفوذ و مخالفان امین السلطان از آن میان عبدالحسین خان فرمانفرما که از کرمان به تهران آمده بود درصدد عزل صدراعظم برآمد. مهدی بامداد در عزل امین السلطان نقش میرزا محمودخان حکیم الممالک و نصیر السلطنه را هم مهم دانسته است. (۷)

مهد یقلى خان هدایت نوشته است: «پس از عزل امین السلطان تا آمدن امین الدوله از آذربایجان و به صدارت منصوب شدن وی این اشخاص به سمت هایی معین و مشغول کار شدند.

علی قلی خان مخبرالدوله (فزون بر وظایفی که داشت)، وزیر داخله شد، صنیع الدوله وزیرخزانه، فرمانفرما وزیر جنگ، شیخ محسن خان مشیرالدوله وزیر خارجه، عباس میرزا ملک آرا وزیر عدلیه، میرزا نصرالله خان نایینی مشیرالملک وزیر لشکر، سلطان علی خان وزیر بقایا.» (۸)

دکتر مصدق در خاطرات و تألمات خود با اندک دگرگونی چنین آورده است: «از ورود شاه (مظفرالدین شاه) به طهران مدتی نگذشت که فرمانفرما از کرمان به طهران آمد و چون رقیب سیاسی او در طهران نبود با عده ای از هواخواهان در دربار موجبات عزل صدراعظم را فراهم نمود و به جای صدر اعظم که آن وقت در رأس امور قرار می گرفت، اداره مملکت به عهده چهار وزیر محول گشت بدین قرار:

علی قلی خان مخبرالدوله وزیر داخله، فرمانفرما وزیر جنگ، حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله وزیر خارجه، میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک وزیر مالیه، دکتر مصدق افزوده است:

نظر به اینکه در آن رژیم هر شخصت بزرگی از کار کنار می رفت، کسان و

بستگان او هم بیکار می شدند، میرزا فضل الله خان وکیل الملك، منشی مخصوص شاه، فرمان استیفای خراسان را که متصدی آن میرزا فضل الله خان نوری منشی مخصوص صدراعظم بود به اسم من صادر کرد. (۹)

بدیهی است که فزون بر لیاقت و شایستگی میرزا محمدخان مصدق السلطنه در تصدی منصب استیفای خراسان، نفوذ عبدالحسین خان فرمانفرما (دایی) و حضرت علیا سرور السلطنه همسر مظفرالدین شاه (خاله) و خانم نجم السلطنه (مادر) نیز بی اثر نبوده است.

تصدی منصب مستوفی گری دکتر مصدق در خراسان و زمان اشتغال و خدمات وی با اوضاع حکومتی تهران رابطه مستقیم داشته است.

انگلیس ها پس از استقرار سلطنت مظفرالدین شاه، به دلیل تمایلات امین السلطان در آن زمان به سیاست روسیه، تلاش می کردند تا وی از مقام صدارت عزل گردد و یکی از هواداران بریتانیا عهده دار صدارت گردد (- موازنه مثبت و تضاد و رقابت های سیاست سلطه)، به همین دلیل در سال ۱۳۱۴ (قمری) به واسطه فشار سخت انگلیس ها (امین السلطان) از صدارت معزول و محترمانه به قم تبعید و مقیم شد و به جایش میرزا علیخان امین الدوله که قبلاً پیشکار ولیعهد در آذربایجان و بعد والی آن ایالت بود در همین سال به تهران احضار و بنا به تمایل و صواب دید انگلیس ها در شوال ۱۳۱۴ قمری به ریاست وزراء و ۸ ربیع الاول سال ۱۳۱۵ (ق) وزیراعظم و چهارماه بعد صدراعظم شد.» (۱۰)

میرزا علیخان امین الدوله از حکومتگران اصلاح طلب ایران بود و در دوره صدارتش که يك سال و سه ماه طول کشید، همواره با مشکلات سیاسی گوناگون رویارویی داشت و روسها و عوامل آنها هم، در کار وی معضلات پدید می آوردند و مظفرالدین شاه نیز که همانند پدرش شوق و اشتیاق سفر به اروپا را داشت بر او در استقراض خرج سفر از روسها فشار وارد می کرد. سنت گرایان فرهنگی و دینی هم در برابرپاره ای نوسازیهای ابتدایی حکومت، سر سختی نشان می دادند؛ امین السلطان هم از قم تحریکات خود را ادامه می داد مرحوم

محمدعلی تهرانی (کاتوزیان) آورده است: علت عودت امین السلطان از قم و انتصاب او به صدارت بسیار است که اجمال آن از این قرار است؛ علاقه دولت تزاری نسبت به امین السلطان، داشتن دوستان صمیمی در دربار، توجه روحانیون، بذل و بخشش فوق العاده، بی کفایتی درباریان، عدم پیشرفت مقاصد امین الدوله، امساک اواز تبذیر و اسراف در مالیه مملکت و جهات دیگر.» (۱۱)

۳ - مستوفی گری مصدق السلطنه در خراسان

مرحوم عبدالله مستوفی آورده است:

استیفای خراسان بعد از میرزا محمود قره، نصیب فضل الله خان منشی میرزا علی اصغر خان صدراعظم شده بود. در دوره مظفرالدین شاه وقتی امین السلطان را از کار خارج کردند طبعاً کار خراسان را هم به میرزا کریم خان بنان الدوله پسر میرزا فضل الله خان باقی نمی گذاشتند. فرمانفرما که در انداختن امین السلطان سعی کرده بود و سایرین میل و اراده او را رعایت می کردند. این کار را به خواهرزاده خود، جناب آقای دکتر محمد مصدق پسر میرزا هدایت الله وزیر دفتر که در آن وقت جوان شانزده هفده سال های بیش نبود دادند.» (۱۲)

عبدالحسین خان سپهر نوشته است:

در عشر آخر جمادی الاخری ۱۳۱۴ استیفای مملکت خراسان به میرزا محمدخان مصدق السلطنه مستوفی اول، پسر مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر آشتیانی مرحمت شد.» (۱۳)

مرحوم غلامحسین افضل الملک، پس از معرفی میرزا محمدخان مصدق السلطنه مستوفی اول دیوان اعلا ولد مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر «اعتقاد ورزیده که «با حوادث سن به اعلا مراتب تجربه و کهولت رسیده» و او را «دارای فضل و سواد و هوش» دانسته است و اضافه کرده که «امروز از طرف شغل،

مستوفی و محاسب خراسان گویند. لکن رتبه و حسب و نسب و استعداد و هوش و فضل و حسابدانی و عاملی این طفل يك شبهه که ره صد ساله می رود، بالاتر از استیفا اول و محاسب بودن ایالات و ولایات است. هر شخص قابل و لایقی می تواند خود را با بضاعت مالی به استیفا و محاسبه نویسی ولایتی برساند.

لکن مشارالیه مراتب دیگر دارند که بر عظم ایشان می افزاید. پدرش مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر است و مادرش سرکار علییه نجم السلطنه خواهر نواب علییه عالییه حضرت علیا دامت شوکت ها است که بانوی حرمخانه جلالت عظمای باشند که از دختران مرحوم فیروز میرزای نصرت الدوله هستند. خود این جوان بیست و پنج ساله، از اهل هوش و فضل و به قدری آداب دان و قاعده پرداز است که هیچ مزیدی بر آن تصور نیست. گفتار و رفتار و پذیرایی و احترامات در حق مردمش به طوری است که خود او از منانت و بزرگی خارج نمی شود. ولی بدون تزویر و ریا، کمال خفض جناح و ادب را درباره مردمان به جا می آورد. شاید در عالم تابینی خود به چند نفر از وزرای مالیه و رؤسای دفتر خیلی بی اعتنایی کرده و احتشام به خرج داده است لکن در مقابل سایر مردم نهایت مرتبه خوش خلقی و تواضع را فطره لاحیله سرمشق خود قرار داده است. چنین شخصی که در سن شباب اینطور جلوه گری کند، باید از آیات بزرگ گردد.» (۱۴)

به هر ترتیب محمدخان مصداق السلطنه در مسند مستوفی گری خراسان جلوس کرد به گونه ای که: «در مدت کوتاهی تمام فنون و رموز کار را فراگرفت به طوری که پس از یک سال تمام مستوفیان درجه دوم و سررشته داران و عزب دفتران اشکالات فنی خود را با او در میان نهاده و از اطلاعات او بهره مند می شدند.» (۱۵)

دکتر مصداق در این مورد اشاره کرده است: «سررشته داری که سا لها نزد مستوفیان سابق خراسان بود نزد من آمد. از این کار راضی بودم، بعد که دانستم

معلومات دیگری هم هست که در مکتب خانه های روز نیاموخته ام، بسیار افسرده و درصدد بودم که به آن معلومات پی ببرم. (۱۶)

دکتر باقر عاقلی در باب چگونگی خدمات دکتر مصدق و پاره ای واکنشها آورده است:

« مستوفی جوان و تازه کار خراسان از همان نخستین ما ههای اول تمام سررشته کارها را به دست گرفت و با قدرت تمام از افراط و تفریط ها جلوگیری نمود به طوری که در آن ایام که کلمه مستوفی مترادف دزد بود، در خراسان از بین رفت. البته سختگیر یهای رئیس استیفا تدریجا در بین مقامات خراسان سوء اثر بخشید، مخصوصا والی و سایر مقامات لشکری و کشوری از مستوفی جوان رنجیده خاطر شدند و زبان به شکوه و شکایت گشودند. » (۱۷)

بدین گونه مصدق السلطنه نیز از استیفای خراسان ناخرسند گردید و با آن همه ذوق و شوق جوانی، درصدد رها کردن منصبی گردید که کارشکنی دیگر مقامات حکومتی، در انجام اصلاحات، جلوگیری و مانع و رادع کوششهای وی بودند.

در پایتخت هم با روی کار آمدن مجدد امین السلطان با لقب « اتابک » کارها دگرگون شد. امین الدوله به لشت و نشاء رفت. عبدالحسین میرزا فرمانفرما عازم عتبات شد و دیگر اصلاح طلبان هرکی به گوشه ای رفتند و مصدق السلطنه تقریباً حامیان خود را در پایتخت از دست داد و از خراسان به تهران بازگشت.

عبدالله مستوفی نوشته است « چون من در ایران نبودم نمی دانستم در استبداد صغیر بود یا مشروطه اول که آقای مصدق السلطنه پیش بینی کرد که دیر یا زود کار استیفا و مستوفی ها از سکه خواهد افتاد. او هم هنوز جوان است و می تواند دنبال تحصیل رفته و خود را برای هر کار آماده کند. » (۱۸)

پایان سخن

دیوان استیفا در عصر قاجاریه یکی از بنیادمندترین بخش های اداری و حکومتی ایران بود که از سنت های گذشته به ویژه شیوه های مدیریت صفویان برخوردار داشت. میرزایان و مستوفیان که نیروهای انسانی و کاربرد این دیوان بودند، از اشخاص متبحر و کاردان انتخاب می شدند که بخش عمده ای از آنان، از منطقه آشتیان و فراهان و تفرش بودند که در خوش خطی و حسابدانی مهارت داشتند. این گروه از دوره فتحعلی شاه در این نهاد، چه در مرکز و چه در ولایات انجام وظیفه می کردند. مقام منیع مستوفی الممالک و وزیر دفتری همواره از آن، این طایفه بود.

دکتر مصدق فرزند میرزا هدایت الله وزیر دفتر، عصاره این نهاد بود که با داشتن ارتباط های خویشاوندی دربار و شایستگی ذاتی به مقام مستوفی گری خراسان منصوب شده است اما گزینش وی در عین حال بی رابطه با رقابت های درون نظام سلطنتی نبود، کما اینکه کناره گیری وی نیز دلایل درون نظامی داشت.

ناگفته نماند که کارشکنی های مقامات حکومتی پس از کناره گیری دکتر مصدق از مستوفی گری خراسان به صورت شایعات توهین آمیز چند صبحی در گوشه و کنار دستگاههای دیوانی شنیده می شد، اما پس از گذشت نزدیکی به هفتاد سال، محمدرضا شاه پهلوی، با جملاتی طنزآلود و کینه ورزانه که به روشنی ناراحت یهای روانی او را برملا می سازد، در کتاب مأموریت برای وطن نوشته است:

«از جوانی مصدق آنگاه که در دوره قاجاریه رئیس اداره دارایی خراسان بود، نقل می کنند که با جعل اسناد قسمتی از زمین های دیگران را تصاحب کرده و به جرم همین اختلاس طبق قوانین اسلامی که هنوز در کشور عربستان سعودی

اجرا می شود، محکوم به قطع دست شده بود. نسبت به این محکومیت دلایلی که مؤید صحت آن باشد نشنیده ام و معلوم است چنین مجازاتی درباره وی اجرا نشده است. زیرا مردم نطق های پرحرارت وی را با حرکت هر دو دست توأم بود به خاطر دارند. ظن من این است که در جوانی ممکن است در امور مالی در اعمال نادرستی دخالت داشته ولی از سوء عاقبت آن اعمال درس عبرت گرفته است.» (۱۹)

محمد رضا شاه به قول محمد قائد، خواسته است هم دکتر مصدق را خراب کند و هم نشان دهد که قوانینی سنتی را کنار گذاشته و در کشور شیوه های « مدرن» حاکمیت یافته اند (۲۰) همچنین به نظر می رسد به نام او نوشته اند «دلایلی که مؤید صحت باشد، نشنیده است»، و « مجازات درباره او اجرا نشده است» چون « مردم نطق های پرحرارت وی را که با حرکت هر دو دست توأم بود، به خاطر دارند»! آنگاه بر پایه امکان نتیجه گیری می کند « ظن من این است که در جوانی ممکن است در امور مالی در اعمال نادرستی دخالت داشته ولی از سوء عاقبت آن اعمال درس عبرت گرفته باشد» تمام نظر ها و حدس و گمان های « اعلیحضرت» نشان دهنده گرفتاری های روان پریشی» حقد و کینه و نقل دروغ خودآگاهانه ای است که رسوایی آن از همان نوشت ها آشکار می شود. اما دکتر مصدق زیر عنوان « عرض جواب » برعکس نوشته محمد رضا شاه، به حساب اعلیحضرت و پدر اعلیحضرت مؤدبانه بدینسان رسیده است:

«هستند کسانی که از جریان امور در این مملکت قبل از مشروطه اطلاع کامل دارند و چه خوب بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با وسایلی که در اختیار دارند امر به تحقیقات می فرمودند تا معلوم شود که زمینی را که من از مال دولت و یا دیگران تصاحب کرده ام در کجا بوده و در چه نقطه ای از مملکت واقع شده است و فرمایشاتی بدون تحقیق و نسبت هایی که روا نیست به من نمی دادند.

ای کاش همین قانون شرع که در عربستان سعودی اجرا می شود در ایران هم اجراء شده بود تا هیچکس نتواند بودن انتشار حتی يك اعلان ثبت هزاران رقبه را مالک شود [رضاشاه] و اوراق مالکیت به اسم خود صادر نماید.» (۲۱)

دکتر مصدق در این نخستین مسند دیوانی خود بر بسیاری از معایب و نواقص وسوءاستفاده های حکومتی پی برد و راه اصلاحی هم در آن مکانیسم اداری که در پیوند با قدرتهای برو نمرزی و استبداد و ارتجاع شکل گرفته بود، مشاهده نمی کرد، به همین دلیل اعتقاد پیدا کرد که هم باید استیفاگری و بنیاد آن دگرگون شود و هم این دگرگونی در پیوند با دیگر نهادهای پیوسته، تغییر پیدا کند. به همین دلیل از مستوفی گری خراسان کناره گیری کرد و به تحصیل و مطالعه پرداخت و در این مسیر از تلاشهای سیاسی و اصلاحی نیز دور نماند. (۲۲)

(۱)

ازدواج با زهرا امامی (ضیاءالسلطنه)

منصوره (نظام مافی) اتحادیه در کتاب تحصیلات خصوصی مصدق السلطنه و پاره ای کارهای شخصی چون «آبادکردن ملکی به قول خانی آباد تهران» و مطالعات شخصی، همچنان پس از قتل ناصرالدین شاه ادامه داشت.

به قول نجم السلطنه در نامه ای به برادرش فرمانفرما، «مصدق هیچ عمل هرزگی هم ندارد الحمداله به هیچ قسم، من راضی هستم، خدا بهترش کند» وی در جای دیگر نوشته است «مصدق السلطنه بسیار بسیار خوب تربیت شده، یعنی خدا کرده والا بچه بی پدر نباید خوب شود.

خانم نجم السلطنه به سان همه مادران، به قول خانم دکتر اتحادیه «مشغله فکر اش ازدواج مصدق السلطنه بود. چنانچه در نامه ای خطاب به فرمانفرما در کرمان نوشته است که «می خواست اشرف (فخرالدوله) دختر حضرت علیا

ولیعهد را برای مصدق بگیرد ولی ولیعهد دخترش را نداده بود» اما مصدق «تا حال نه صیغه خواسته و نه زن عقدی» و نظرش این بوده که «آدم خودش شخصی بشود، زن از بابت آدم معتبر بشود. اگر آدم کسی هست و نان دارد به او زن می دهند.»

سرانجام کوشش های خانم نجم السلطنه به نتیجه رسیده است و پسرش در سال ۱۲۸۳ با زهرا امامی دختر سید زین العابدین ظهیرالاسلام امام جمعه تهران و ضیاء السلطنه دختر ناصرالدین شاه، ملقب به شمس السلطنه بود که بعد از فوت مادر لقب ضیاء السلطنه گرفت، ازدواج کرد. ضیاء السلطنه زنی سازگار، مهربان، وفادار و استوار بود که در کنار تمامی گرفتاری های بعدی همسر ایستادگی. و مقاومت کرد. این ازدواج تا پایان عمر ادامه داشت و حاصل آن ضیاء اشرف، احمد، غلامحسین، منصوره و خدیجه بود. (۲)

۱۲۷۵ شمسی / ۱۳۱۴ قمری - تصدی استیفای خراسان - (قتل ناصرالدین شاه قاجار).

دکتر مصدق در «خاطرات و تألمات» آنزمان را اینگونه شرح می دهد :

بین رجال عهد ناصری حسنعلی خان گروسی امیرنظام* مردی بود صاحب اراده و بنام که چند سال در تبریز سمت پیشکار ولیعهد را داشت و برای پیشرفت کار خود از دو داماد ولیعهد و دو رقیب یعنی سلطان عبدالمجید میرزاعین الدوله فرمانفرما و ایل کرمان این رقابت از بین رفت. چه نصرت الدوله از حیث کار و لقب هر دو قائم مقام برادرش. از تبریز به طهران آمد و بمقر مأموریت خود حرکت کرد.

امیر نظام از این نظر که اجرای دستور دولت در تبریز راجع بامتیاز دخانیات در صلاح مملکت نبود از کار کناره نمود و در اواسط سال ۱۲۶۹ به طهران

آمد. پدرم که از دوستان قدیم او بود بواسطه ی ناخوشی و کسالت نتوانست از او دیدن کند مرا که آنوقت در حدود نُه سال داشتم نزد او فرستاد. خاطر من است که امیر در حیاط نشسته بود و از واردین پذیرائی می کرد و بعد از اینکه از حال پدرم سؤال نمود کتاب حافظی را از صندوقدار خود خواست که آورد و برای من فالی گرفت که این غزل در آمد:

ای دل آن دم که خراب از می گلگون باشی
بی زر و گنج به صد حشمت قارون باشی
در مقامی که صدارت به فقیران بخشند
چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی
در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

که من از اول تا به آخر آن را خواندم. سپس لای کتاب کاغذی گذارد (سال ۱۲۸۸ که در پاریس تحصیل می نمودم چون احتیاج بوجه داشتم این کتاب را که بسیار خوش خط بود و به ۷۵۰ فرانک فرانسه که آنوقت در حدود ۱۵۰ تومان بود فروختم.) و آن را با عکسی از خود که زیر آن اسم مرانوشت و امضاء کرد و بمن یادگار داد و گفت این غزل را برای آقا هم بخوان.

بعد از این امیر نظام میرزا عبدالرحیم خان قائم مقام بسمت پیشکاری ایالت آذربایجان منصوب شد و در زمستان سال ۱۲۷۳ با ولیعهد بطهران آمد که آنوقت متجاوز از دو سال بود که پدرم فوت کرده بود و من در حدود دوازده سال داشتم و چون مادرم بعد از فوت پدر با میرزا حسین وزیر دفتر برادرم اختلاف پیدا کرد و نمیخواست در آن قسمت از خانه که پدر در حال حیات خود بمن داده بود بماند با میرزا فضل الله خان وکیل الملک منشی باشی ولیعهد پدر سناتور والاتبار ازدواج نمود و مرا هم با خود به تبریز برد.

گر چه قائم مقام یکی از رجال خوشنام بود ولی از این نظر که مأموریت‌های او غالباً در خارج از کشور صورت گرفته بود و نسبت باوضاع و احوال داخلی اطلاعات کافی نداشت و فرمانفرما رقیب عین الدوله هم در تبریز نبود نتوانست مدت زیادی در کار بماند.

عین الدوله بحکومت اُرومیه و خوی و سلماس منصوب شده بود که دفع الوقت می کرد و بمحل مأموریت نمیرفت، تا اینکه بعنوانی کمیابی نان خانه قائم مقام غارت شد و عین الدوله به پیشکاری آذربایجان منصوب گردید.

قائم مقام که باغهای وحش ممالک خارجه را دیده بود عشق مفرطی بطیور داشت که مرغهای او را سر بریدند. یال و دو شیرری را که از گچ ساخته شده بود شکستند که بعد خانه او بامر ولیعهد تعمیر شد و در آن استقرار یافت.

با جمشید میرزا ساعد نظام دانی مادرم که بدیدن او رفتم تیکه و پاره های یک کاسه چینی و قیمتی را نشان میداد و میگفت جانم اگر این کاسه را نمی شکستی بقال که بتوماست میداد. شهرت داشت که صاحبخانه ای از سرقت اموال خود شکایت کرده بود و او بصاحب مال گفته بود «بالام گت ایت ساخلا» یعنی جانم برو سگ نگهدار.

تا اردیبهشت ۱۲۷۵ شمسی که ناصرالدین شاه بقتل رسید عین الدوله پیشکار آذربایجان بود و بعد با مظفرالدین شاه بطهران آمد و چون شاه از خدمات امین السلطان صدر اعظم برای جلوگیری از هرج و مرج و حفظ امنیت رضایت داشت او را در مقام خود ابقاء نمود و عین الدوله را بحکومت بروجرد و لرستان و عربستان فرستاد. از ورود شاه بطهران مدتی نگذشت که فرمانفرما از کرمان بطهران آمد و چون رقیب سیاسی او در طهران نبود با عده ای از هوا خواهان خود در دربار موجبات عزل صدر اعظم را فراهم نمود و بجای صدر اعظم که آنوقت در رأس امور قرار می گرفت اداره مملکت بعهده چهار وزیر محول گشت بدین قرار:

علیقلی خان مخبرالدوله وزیر داخله - فرمانفرما وزیر جنگ - حاج شیخ محسن

خان مشرالدوله وزیر خارجه - میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک وزیر مالیه. نظر باینکه در آن رژیم هر شخصیت بزرگی از کار کنار میرفت کسان و بستگان او هم بیکار میشدند میرزا فضل الله وکیل منشی مخصوص شاه فرمان استیفای خراسان را که متصدی آن میرزا فضل الله خان نوری منشی مخصوص صدراعظم بود با اسم من صادر کرد.

در رژیم قدیم اعطای لقب و ارجاع خدمت مقید بسن و سال نبود و بعد از فوت پدرم که بیش از دوازده سال نداشتم ناصرالدین شاه بمن لقب داد، چه بسیار از مشاغل که شاه در حیات رجال و یا درماتشان برای قدردانی باولاد آنها محول مینمود و چنانچه بواسطه صغر سن نمی توانستند متصدی کار پدر بشوند و در نبودن او شخص دیگری کفالت میکرد تا آنها بتوانند خود انجام وظیفه کنند. همچنانکه بعد از فوت میرزا یوسف صدراعظم میرزا حسن فرزندش که بیش از چند سال نداشتم بلقب مستوفی الممالک ملقب و بوزارت مالیه منصوب گردید و تا پدرم حیات داشت از او کفالت مینمود.

سررشته داری که سالها نزد مستوفیان سابق خراسان بود نزد من آمد و چیزی نگذشت که خود مسلط بکار شدم. ولی هر قدر که در سالهای اول از این کار راضی بودم بعد که دانستم معلومات دیگری هم هست که در مکتب خانه های روز نیاموخته ام بسیار افسرده و در صدد بودم بآن معلومات پی ببرم. (۳)

◀ توضیحات و مأخذ:

- ۱ - ناصر تکمیل همایون «تنها منصب دیوانی دکتر محمد مصدق پیش از نظام مشروطیت»، بخارا سال چهاردهم شماره ۸۵، بهمن - اسفند ۱۳۹۰ - صص ۵۰۵ - ۴۹۵
- ۲ - منصوره (نظام مافی) اتحادیه «زنانی که زیر مقنعه کلاه‌داری کردند: زندگانی ملک تاج خانم نجم السلطنه (۱۳۵۰ - ۱۲۷۰ ق / ۱۳۱۱ - ۱۲۳۳ ش)»، تاریخ ایران - ۳۰ آذر، ۱۳۸۹ - صص ۷۲ و ۷۴
- نگاه کنید به: ناصر تکمیل همایون «دکتر مصدق در پهن آموزش و دانش» بخارا - سال دوازدهم، شماره ۷۵، فروردین - تیر ۱۳۸۹ - صص ۳۴۲ - ۳۴۱
- ۳ - دکتر محمد مصدق «خاطرات و تألمات»، به کوشش ایرج افشار (تهران، انتشارات علمی ۱۳۶۴)، - صص ۵۴ - ۵۲

* نگاهی گذرا به زندگی و زمانه امیر نظام گروسی

ناهد کشتمند می نویسد: حسنعلی خان امیر نظام گروسی از مردان نیکنام عهد ناصری و جزء رجال کارآمد و لایق ایران در دوره قاجاریه به شمار می‌رود، او مردی کاردان، با کفایت و علاقه‌مند به ترقی و اصلاح جامعه بود و در طول ۶۴ سال داشتن مصدر خدمات مهم کشوری از هیچ کوششی جهت اعتلای ایران فروگذار نکرد. حسنعلی خان امیر نظام گروسی از کردهای طایفه کبودوند گروس در سال ۱۲۳۶ یا ۱۲۳۷ ق در بیجار مرکز ولایت گروس به دنیا آمد. مادرش اصالتاً ارمنی و پدرش محمدصادق خان جزء رجال بزرگ دربار فتحعلی شاه بود. ۱ سیره‌نویسان و مورخان دوره قاجار، اصل و نسب او را تا سده سوم اسلامی به عقب برده‌اند. از جمله نقل کرده‌اند که امام رضا (ع) هنگام عزیمت از مدینه به طوس به خانه «امیر عزالدین» از اجداد امیر نظام که رئیس طایفه

گروس بوده نزول فرموده است. ۲ بعضاً قائل براینند که نیاکان وی بیش از هفتصد سال، پشت در پشت رئیس ایل و حاکم گروس بودند و از دوره صفویه تا قاجاریه مناصب سیاسی، نظام و درباری را بر عهده داشتند. ۳



حسنعلی خان بر اثر استعداد و لیاقت ذاتی تقریباً از هفت سالگی بسیاری از علوم زمانه خود را فرا گرفت و توانست توجه اطرافیان را به خود جلب نماید. ۴ وی در سال ۱۲۵۲ق با دریافت درجه سرهنگی به عنوان فرمانده افواج گروس منصوب شد و در سال ۱۲۵۳ با همین سمت در اردوی محمد شاه در محاصره هرات شرکت کرد و از خود لیاقت خوبی نشان داد. ۵ از سال ۱۲۵۴ تا ۱۲۵۷ق حسنعلی خان به همراه افواج گروس به محافظت از ارگ تبریز مأمورگشت و از سال ۱۲۵۷ق تا ۱۲۹۵ق

برای محافظت از سرحدات کرمانشاه در برابر عثمانی انتخاب شد. ۶

در سال ۱۲۶۰ق با نسبت دادن پدرکشی به وی، او را از کار برکنار کردند که در همین زمان حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمد شاه نظر به عداوتی که با خانواده حسنعلی خان داشت (چنانکه خود امیر نظام در چند نامه‌اش به آن اشاره می‌کند)، حکومت موروثی گروس را از دست خاندان حسنعلی خان گرفته و به ابراهیم خان سرتیپ سلماسی سپرد. ۷

در سال ۱۲۶۴ق ناصرالدین شاه که به تخت نشست و امیرکبیر را به عنوان صدراعظم برگزید حسنعلی خان نیز توانست به کمک امیرکبیر حکومت از دست رفته گروس را مجدداً به خاندان خود برگرداند و بار دیگر ریاست افواج گروس را بر عهده گرفت. ۸

در سال ۱۲۶۵ ق حسنعلی خان جهت سرکوبی فتنه سالار راهی خراسان شد و توانست موفقیتی به دست آورد، اندکی بعد از فتنه سالار در سال ۱۲۶۶ ق حسنعلی خان به صوابدید امیرکبیر مأمور سرکوبی ملا محمدعلی زنجانی از پیروان باب در زنجان شد و به مناسبت موفقیت در این مأموریت به مقام جنرال آجودانی شاه رسید. ۹

در سال ۱۲۶۷ ق حسنعلی خان جزء ملتزمین رکاب ناصرالدین شاه در سفر به اصفهان بود. به نظر می‌رسد حسنعلی خان در همین سفر و در اردوگاه سلطانیه کتاب پندنامه یحویه را برای پسرش یحیی خان به نگارش درآورده است. پس از بازگشت به تهران مدتی ریاست افواج گارد سلطنتی را برعهده گرفت. ۱۰ در سال ۱۲۷۱ ق با داشتن مقام ریاست افواج گروس برای بازگرداندن نظم و امنیت به مشهد مأمور انتظامات آن شهر شد. ۱۱

در سال ۱۲۷۲ ق حسنعلی خان با سپاه خود به همراه حسام‌السلطنه والی خراسان عازم تسخیر هرات شد، پس از محاصره طولانی، هرات را فتح کردند و حفاظت از هرات را برعهده حسنعلی خان گذاشتند. ۱۲ در سال ۱۲۷۳ حسنعلی خان به دلیل خدمات شایسته‌ای که انجام داده بود به تهران فرا خوانده شد و مورد التفات شاه قرار گرفت. ۱۳

در سال ۱۲۷۳ ق به دلیل اعتراض دولت انگلستان نسبت به فتح هرات، سرچارلز موره وزیر مختار انگلیس در ایران، برای نشان دادن اعتراض خود تهران را ترک کرد و به بغداد رفت، بعد از اندک مدتی که بین ایران و انگلیس صلح پاریس منعقد شد، دولت مرکزی حسنعلی خان را مأمور بازگرداندن سرچارلز موره به ایران کرد، وی در این مأموریت نیز لیاقت و شایستگی خود را نشان داد، در همین سال حفاظت از بیوتات و خزانه شاهی به مدت یک سال، یعنی تا ۱۲۷۵ ق به وی واگذار شد. ۱۴

در سال ۱۲۷۵ ق پس از عزل اعتمادالدوله نوری صدراعظم و مراجعت فرخ خان امین‌الدوله ایلچی مخصوص دولت ایران در دربار کشورهای اروپایی،

حسنعلی خان گروسی به عنوان وزیر مختار از طرف سعید خان انصاری وزیر امور خارجه و به درخواست ناصرالدین شاه به اروپا (پاریس) مأمور شد. در این مأموریت وی سرپرستی ۴۲ نفر دانشجوی ایرانی را که قصد ادامه تحصیل به سبک اروپایی را داشتند بر عهده گرفت و از هیچ کوششی جهت یاری دادن به آنها دریغ نمی‌کرد. ۱۵

در سال ۱۲۷۶ ق به عنوان مأمور فوق‌العاده و وزیر مختار مخصوص در پاریس انتخاب شد. سفارت حسنعلی خان در اروپا هفت سال طول کشید. وی علاوه بر وظایفش در سفارت بیشتر اوقات خود را صرف بازدید از کارخانجات، مدارس، بیمارستانها و ... می‌کرد. ۱۶ در همین دوران مورد توجه زمامداران اروپایی قرار گرفت و توانست از آنها نشانهای دولتی دریافت نماید، از جمله نشان «سنت موریس» و «سنت لازار» از ایتالیا «عقاب سفید» از آلمان، «لوژیون دونور» از فرانسه، «لئوپلد» از بلژیک، «دائبرک» از دانمارک، «کوردون» از روسیه و «مجیدیه» از عثمانی را از آن خود کرد. ۱۷

در سال ۱۲۸۱ ق برای مدت کوتاهی به تهران آمد و مجدداً با همان سمت به پاریس برگشت اما بعد از یک سال ۱۲۸۲ ق به علت مختل شدن مزاجش به ایران بازگشت و در سال ۱۲۸۳ ق با تأسیس دارالشوری کبری به عضویت آن پذیرفته شد و به مدت ۵ سال در این مقام باقی ماند. ۱۸ در سال ۱۲۸۷ ق فرزند ارشدش یحیی خان که فرمانده فوج گروس در کرمان بود وفات یافت و حسنعلی خان را در ماتم فرو برد. ۱۹

در همین سال ۱۲۸۷ ق سپهسالار وزیر مختار ایران در استانبول به ایران بازگشت و به صدراعظمی ناصرالدین شاه برگزیده شد. حسنعلی خان به جای وی در سال ۱۲۸۸ ق به سفارت استانبول فرستاده شد، مدت اقامتش ۱۴ ماه به طول انجامید. در این مدت حسنعلی خان با زیرکی تمام از سیاست ایران در برابر عثمانیها دفاع کرد، نهایتاً در سال ۱۲۸۹ ق ضعف مزاج خود را در آب و هوای استانبول بهانه کرد و به ایران بازگشت. ۲۰

در سال ۱۲۸۹ ق به عنوان وزیر فواید عامه در دولت سپهسالار منصوب و به عضویت شورای وزیران نیز پذیرفته شد و همچنین به درجه امیر تومانی نائل آمد. علی رغم بی برنامگی و بی نظمی که در آن دوران، در امور اداری وزارتخانه‌ها رایج بود حسنعلی توانست اقدامات نسبتاً مهمی در زمینه اصلاحات انجام دهد از جمله می‌توان به فعالیت‌های عمرانی و زیربنایی، همچون ایجاد شبکه راه‌آهن و راه‌سازی اشاره کرد. ۲۱ در سال ۱۲۹۰ ق ناصرالدین شاه که به تشویق سپهسالار عازم اروپا شد، حسنعلی خان با سمت وزیر فواید عامه از جمله ملتزمین رکاب وی بود. ۲۲

یکی از وقایع مهم دوران سلطنت ناصرالدین شاه طغیان اکراد به رهبری شیخ عبیدالله شمزینی و حمزه آقا منگور در مناطق آذربایجان، ساوجبلاغ در سال ۱۲۹۷ ق بود که دولت مرکزی به کرات، به دفع آنها اقدام کرد اما نتیجه‌ای در بر نداشت، نهایتاً دولت مرکزی تصمیم گرفت این بار نیز از فراست و زکاوت حسنعلی خان در دفع این فتنه استفاده کند و حسنعلی خان هم در مقام وزیر فواید عامه این مأموریت را پذیرفت و در چندین نوبت اکراد را گوشمالی داد تا اینکه در سال ۱۲۹۸ ق با اقداماتی حساب شده توانست حمزه آقامنگور، رهبر شورشیان را به قتل رساند و سبب دفع فتنه و فساد در آن منطقه گردد. ۲۳

قتل حمزه آقا مورد اعتراض دولت روسیه واقع شد و حسنعلی خان مشروح‌های مفصل در جواب آنها به علاءالدوله امیر نظام نوشت که به حق دندان‌شکن بود. ۲۴ در سال ۱۲۹۹ ق حسنعلی خان با دریافت یک قبضه شمشیر مرصع و لقب سالار عسکری از ناصرالدین شاه به ریاست قشون آذربایجان منصوب گردید.

در سال ۱۳۰۰ ق بعد از مرگ محمد رحیم خان علاءالدوله «امیر نظام» به پیشنهاد مظفرالدین میرزا ولیعهد آذربایجان، تصدی امور پیشکاری آذربایجان به حسنعلی خان داده شد و لقبش را به «سالار لشکر» ارتقاء دادند. ۲۵ مهمترین اقدام حسنعلی خان در این برهه زمانی یاری دادن به حاج میرزا حسن رشیدیه در تأسیس مدرسه رشیدیه در تبریز بود. ۲۶ در سال ۱۳۰۳ ق ولیعهد مظفرالدین

میرزا با اعطای شمشیر مرصعی به حسنعلی خان او را به لقب امیر نظام مفتخر کرد. ۲۷

از وقایع مهم دیگر دوران پیشکاری امیرنظام در آذربایجان مسئله امتیاز رژی و شورش مردم تبریز علیه این قرارداد در سال ۱۳۰۹ بود، که امیر نظام در مقام والی شهر، از اجرای دستور ولیعهد جهت تیراندازی به سمت مردم تمرّد کرد، به دنبال آن در همان سال او را از پیشکاری آذربایجان عزل و به تهران احضار کردند و مورد بازخواست قرار دادند، بعد از مدتی بنا به درخواست ناصرالدین شاه امیر نظام را با همین سمت پیشکاری برای آذربایجان پیشنهاد دادند. اما امیرنظام سلامت مزاج و پیر شدن خود را بهانه کرد و از این امر صرف نظر نمود. ۲۸

امیرنظام پس از استعفا از پیشکاری آذربایجان و آمدن به تهران، مدت دو ماه بیکار بود تا اینکه در ۱۳۱۰ ق برای بار دوم به حکومت کردستان، کرمانشاهان، گروس، همدان و مناطق همجوار منصوب شد. ۲۹ وی از همان ابتدای ورود در این مناطق دست به اقداماتی اصلاحی زد که بسیاری از منابع آن دوره و همچنین منابع محلی اقدامات و صفات حمیده او را مورد ستایش قرار داده‌اند. ۳۰ در سال ۱۳۱۲ ق بعد از دفع آشوبها و شورشها بنا به ضرورت امیرنظام را از حکومت کردستان و کرمانشاهان عزل و به تهران احضار کردند تا به حکومت نواحی چون خراسان یا شیراز که دچار نابسامانی شده بودند فرستاده شود، اما نهایتاً نتیجه‌ای حاصل نشد. ۳۱

در سال ۱۳۱۳ ق مجدداً برای سامان دادن به مناطق کردستان و کرمانشاه به آن ولایات برگشت و در سال ۱۳۱۴ ق مأمور دفع اغتشاشات همدان و متعاقب آن کردستان شد در همین دوران پسرش عبدالحسین خان سالارالملک را از سوی خود نایب‌الحکومه کردستان کرد، و خود مجدداً به پیشکاری ولیعهد محمدعلی میرزا به جای میرزا علی خان امین‌الدوله به آذربایجان رفت. ۳۲

یکی از مسائل مهم پیشکاری مجدد امیر نظام در تبریز در سال ۱۳۱۶ ق

قحطی نان بود که بزرگان و انبارداران وابسته به دربار گندم را احتکار کرده و به فروش نرساندند و این موجب اعتراض مردم در خیابانها و قتل عام بسیاری شد، نهایتاً این شورش به دستور محمدعلی میرزا ولیعهد و به دست امیر نظام گروسی خاموش شد و توانستند مشکل را تا حدودی حل کنند، اما این بار امیر نظام بر خلاف دوره پیشکاری مظفرالدین میرزا که مدتی طولانی در آذربایجان بود، دو سال بیشتر دوام نیاورد، چرا که بین ولیعهد و او اختلاف بالا گرفت و نهایتاً به دلیل نامساعد بودن اوضاع و کبر سن در ذی‌قعدة ۱۳۱۶ از پیشکاری آذربایجان استعفا کرد و از راه قفقاز و ترکستان به تهران رفت. ۳۳

مقارن استعفای امیر نظام از پیشکاری آذربایجان اوضاع ولایت کرمان بر اثر خشکسالی و نیز بی تدبیری آصف‌الدوله بسیار آشفته بود، پس دولت مرکزی حسنعلی خان را که در دوران کهولت به سر می‌برد به والی‌گری کرمان و بلوچستان منصوب کرد، وی در سال ۱۳۱۷ ق وارد شهر شد و مردم در نهایت شور و شعف به استقبالش آمدند. امیرنظام در این ولایات نیز دست به اقدامات اصلاحی زد، به طوری که در کمتر از شش ماه اوضاع آشفته کرمان سر و سامان پیدا کرد. ۳۴

بالأخره در پنجم رمضان ۱۳۱۷ ق امیرنظام گروسی در سن ۸۱ سالگی دیده از جهان بست و بنا به وصیت خودش در ماهان کرمان در جوار شاه نعمت‌الله ولی در مقبره‌ای که برای خود بنا کرده بود به خاک سپرده شد. ۳۵

امیرنظام در کنار تدابیر سیاسی - نظامی، شخصی صاحب ذوق، شعر دوست، سخن‌شناس، ادیب، فاضل و از جمله نویسندگان چیره‌دست بود که در شیوه نگارش و انشاء خط روشی ابتکاری و منحصر به فرد به نام «شیوه امیرنظام» را برای خود برگزید. همچنین از وی دو اثر ارزنده ادبی به صورت مکتوب به نامهای منشآت و پندنامه یحویه به جای مانده است که هر کدام نمونه‌ای از کمال و پختگی و شیوه نگارش او می‌باشد.

حسنعلی خان امیرنظام گروسی جزء معدود رجال خوشنام و درستکار و در

عین حال پر نفوذ دوره قاجاریه به شمار می‌رود، که همواره مورد لطف و عنایت بی چون و چرای همگان از شاه گرفته تا پایین‌ترین رتبه‌های درباری و دولتی بوده است. امیر نظام ۶۴ سال از عمر خویش را به طور مستمر در امورات مختلف سیاسی - نظامی و فرهنگی صرف خدمت به این سرزمین کرد، در حالی که در این دوره طولانی خدمت، او از بیان حقیقت هیچ باکی نداشته و کوچکترین خیانتی از او نسبت به حکومت مشاهده نشد. او فردی ملی‌گرا و در عین متجدد و اصلاح‌طلب و آشنا به فرهنگ نوین غرب بود. با وجود اینکه مدتی در اروپا زندگی کرد، اما هیچگاه ظواهر زیبایی تمدن غرب او را فریب نداد و همچنان سنتهای ایرانی را در هر جایگاه و مکانی که بود حفظ می‌کرد.

مآخذ:

۱. احمد میرزا عضدالدوله، تاریخ عضدی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، علمی، ۱۳۷۲، ص ۹۷؛ یغمایی، اقبال، «امیرنظام گروسی»، مجله یغما، ج ۲۱، شماره ۱۱، ۱۳۴۷، ص ۶۱۵؛ مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۶، تهران، زورا، ۱۳۷۱، ص ۴۴.
۲. حسنعلی خان امیرنظام گروسی، منشآت، چاپ سنگی کتابخانه ملی؛ خط احمد بصیرت، چ ۱۳۳۴، شماره ۹۳۷۴، ص ۸ و ۹؛ میرزا محمدخان و میرزا هاشم خان ممتحن‌الدوله، رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفیری، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۵۶، ص ۶۵.
۳. محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، مکارم‌الآثار در احوال در قرن ۱۳ و ۱۴هـ.، چ سوم، انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان، ۱۳۵۱، ص ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵؛ محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، مرآت‌البلدان، ج ۴، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، نشر دانشگاه تهران، ص ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶.
۴. عبدالرزاق مقتون دنبلی، مآثرالسلطانیه، به کوشش غلامحسین صدیقی

- افشار، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۴۹ و ۱۷۷.
۵. ممتحن الدوله، رجال وزارت خارجه در عصر ناصري و مظفري، ص ۹۶؛ میرزا علي اکبر، وقایع‌نگار کردستاني، حقیقه ناصري، به کوشش محمد رؤف توکلي، تهران، مولف، ۱۳۶۴، ص ۲۷۱.
۶. صديق صفي‌زاده، تاريخ کرد و کردستان، تهران، نشر آتیه، ۱۳۷۸، ص ۶۹۲.
۷. حسنعلي خان اميرنظام گروسي، پندنامه يحيويه، نسخه چاپ سنگي کتابخانه ملي ايران، چ ۱۳۱۵، شماره ۶۶۸۳، ص ۱۲. وقایع‌نگار کردستاني، حقیقه ناصري، ص ۲۷۱؛ عباس اقبال آشتیانی، «حسنعلي خان امير نظام»، مجله یادگار، ج ۳، سال ۱۳۵۲، شماره ۶ و ۷، ص ۹.
۸. اميرنظام گروسي، ص ۲۰؛ همچنین: حسنعلي خان اميرنظام گروسي، پندنامه يحيويه، مقدمه منوچهر سعید وزیران، تهران، نقره، ۱۳۶۶، ص ۱۷ - ۱۸.
۹. اعتمادالسلطنه، تاريخ منتظم ناصري، ج ۳، تصحيح محمداسماعيل رضواني، تهران، دنيای کتاب ۱۳۶۷، ص ۱۶۹۸؛ لسان‌الملک سپهر، ناسخ التواريخ، ج ۳، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران، اساطير، ۱۳۷۷، ص ۲۷۶؛ فتح‌الله فتاحي، سفرنامه ميرزا فتاح گرمرودي به اروپا در زمان محمدشاه، تهران، چاپخانه بانک بازرگاني ايران، ۱۳۴۷، ص ۶۵ - ۱۱۶۴.
۱۰. اعتمادالسلطنه، تاريخ منتظم ناصري، ج ۳، ص ۱۴ - ۱۷۱۳؛ روزنامه شرف، شماره ۲۹، ص ۱۱۴ / شرافت شماره ۱۴، ص ۴۲۱.
۱۱. محمدجعفر خورموجي، حقايق الاخبار ناصري، به کوشش خدیوچم، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۸۵.
۱۲. ميرزا فتاح گرمرودي، پيشين، ص ۱۱۶۵.
۱۳. روزنامه وقایع اتفاقيه، ج ۳، شماره‌هاي ۲۹۱ - ۳۷۹، تهران، کتابخانه

- ملی، ۱۳۷۳، نمره ۳۱۶، مورخه جمادی الثانی، ۱۲۷۳ ه. ص ۲۰۷۵.
۱۴. فرخ خان امین الدوله، مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله، ج ۳، تهران، نشر دانشگاه، تهران، چاپ قدرت الله روشنی و کریم اصفهانی، ۱۳۶۴، ص ۱۸۱؛ امیر نظام گروسی، منشآت، چاپ سنگی، شماره ۹۳۷۴، ص ۲۱؛ محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۲، تهران، اقبال، ۱۳۶۷، ص ۶۷۹.
۱۵. یاکوب ادوارد پولاک، ایران و ایرانیان (سفرنامه پولاک)، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱، ص ۲۹۷؛ احمد سهیلی خوانساری، امیر نظام در سفارت فرانسه و انگلستان، تهران، اقبال، بی تا، صص ۱۲۴ - ۱۱۷؛ حسین محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی در ایران، ج اول، تهران، نشر دانشگاه تهران، ۲۵۳۷ شش؛ ص ۳۲۰ - ۳۲۵؛ عبدالحسین نوایی، ایران و جهان، ج ۲، تهران، نشر هما، ۱۳۶۹، ص ۵۸۱.
۱۶. معیر الممالک، رجال عصر ناصری، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، ص ۲۵ - ۲۹؛ سیمین خوانساری، امیر نظام در سفارت فرانسه و انگلستان، مقدمه، ص و.
۱۷. وقایع نگار کردستانی، پیشین، ص ۲۷۹؛ نفسی، «حسنعلی خان امیر نظام»، مجله وحید، سال سوم، شماره دوم، ۱۳۴۴، ص ۱۰۴.
۱۸. یحیی آرین پور، از صبا تا نیما، ج ۱، زورا، چ پنجم، ۱۳۷۲، ص ۱۶۶؛ عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، تهران، زورا، چ سوم، ۱۳۷۱، ص ۱۱۱.
۱۹. محبوبی اردکانی، ج ۱، ص ۳۳۵.
۲۰. علیخان امین الدوله، خاطرات سیاسی امین الدوله، به کوشش فرمانفرمائیان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵، ص ۳۴؛ احمد خان ملک ساسانی، یادبودهای سفارت استانبول، تهران، بابک، چ دوم، ۱۳۵۴، ص ۲۴۷.
۲۱. اعتمادالسلطنه، المآثر والآثار، ج ۱، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳، ص ۱۰۸؛ فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون،

تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۱۵۸؛ ابراهیم تیموری، عصر بی‌خبری، تهران، اقبال، ۱۳۳۲، ص ۹۷.

۲۲. اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ج ۲، ص ۱۷۱۱؛ مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۱۲۶.

۲۳. مهدی‌قلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، چ پنجم، ۱۳۷۵، ص ۵؛ اسکندر قوریانس، تاریخ طغیان اکراد، میکروفیلم نسخه خطی کتابخانه ملک، شماره ۳۷۵۹، ص ۳-۱۹؛ کریسی کوچرا، جنبش ملی کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، نگاه، ۱۳۷۳، ص ۲۶؛ گزارشها و نامه‌های دیوانی امیرنظام گروسی، به کوشش ایرج افشار، تهران، موقوفات افشار، ۱۳۷۳، ص ۲۹؛ حاج سیاح، خاطرات سیاح، زیر نظر ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۵۶ شش، ص ۲۳۹.

۲۴. سازمان اسناد ملی، شماره‌های ۲۹۶۰۱۲۹۹۵ / ۲۹۶۰۱۲۹۹۵ / ۷۵۲ ح ۲ آ ۱ و ۲۹۶۰۱۲۷۸۰ / ۵۳۳ ح ۲ آ ۱ و ۲۹۶۰۱۲۰۶۵ / ۸۲۳ ح ۲ آ ۱. محمدعلی کریمزاده تبریزی، در چند سند تاریخی، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره دوم، ص ۱۴۲ - ۱۵۵.

۲۵. امین‌الدوله، خاطرات امین‌الدوله، ص ۲۲۱، مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۲۰۹؛ محمدعلی غفاری، خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری (تاریخ غفاری)، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، ص ۹۱-۹۳.

۲۶. شمس‌الدین رشدی، سوانح عمر، تهران، نشر تاریخ تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۸-۳۴.

۲۷. غفاری، تاریخ غفاری، ص ۲۲۵.

۲۸. ز. ب فوریه، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال، تهران، ۱۳۵۱، ص ۲۲۶؛ صمد سرداری‌نیا، تبریز در نهضت تنباکو، تبریز، نشر آشینا، ۱۳۷۷، ص ۵۹؛ اسناد سازمان ملی ۲۹۶ / ۱ / ۶ / ۴۲۵.

۲۹. سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاه، ج ۲، «قسمت اول»، ص ۴۳۷.

۳۰. مردوخ روحانی، تاریخ مردوخ، ج ۳، «بخش دوم»، تهران، سروش، ص ۴۳۱؛ فخرالکتاب سنندجی، تحفه ناصر، ص ۴۰۰-۴۱۸.
۳۱. حسینقلی خان نظام السلطنه مافی، خاطرات و اسناد حسینقلی خان مافی، ج ۱، به کوشش معصومه مافی و منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۲۰۸؛ وقایع اتفاقیه، مجموعه گزارشهای خفیه‌نویسان انگلیسی در ولایات جنوبی ایران از سال (۱۲۹۱ - ۱۳۳۲)، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، نوین، ۱۳۶۲، ص ۴۷۸ - ۴۷۹؛ مهدی‌علی خان فریدالملک همدانی، خاطرات فرید، گردآوری مسعود فرید قراگزلو، تهران، زورا، ۱۳۵۴، ص ۱۳۳.
۳۲. غلامحسین خان افضل‌الملک، افضل‌التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، ص ۸۰، فخرالکتاب سنندجی، تحفه ناصر، ص ۴۱۶-۴۱۷؛ روحانی، تاریخ مردوخ، ص ۲۲۹.
۳۳. ادیب‌الممالک فراهانی، دیوان، به کوشش وحید دستگردی، نشر آریان، ۱۳۵۵، ص ۶۷؛ سازمان اسناد ملی، ۲۹۶ / ۲۹ / ۱۸۳ / ۲؛ منصور تقی‌زاده تبریزی، «خاطره‌ای از خدمات هفده ساله امیر نظام گروسی»، مجله وحید، دوره ۱۴، شماره ۱۹۰-۱۹۸، ۱۳۵۵، ص ۵۱۲-۵۱۵.
۳۴. احمدعلی خان وزیری، تاریخ کرمان «سالاریه»، به کوشش ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، علمی، چ سوم، ص ۶۵۳؛ کرمانی، محمود همت، تاریخ مفصل کرمان، ص ۳۴۷؛ یحیی احمدی کرمانی، فرماندهان کرمان، تصحیح باستانی پاریزی، تهران، علم، چ چهارم، ۱۳۷۰، ص ۳۵۴.
۳۵. احمدی کرمانی، فرماندهان کرمان، ص ۱۶۵؛ وزیری، تاریخ کرمان، ص ۸۴۴.

منبع: ناهید کشتمند «نگاهی گذرا به زندگی و زمانه امیر نظام گروسی»،
مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

پی نوشت ها : ناصرتکمیل همایون «تنها منصب دیوانی دکتر محمد مصّدق پیش از نظام مشروطیت»

- ۱- مصّدق، دکتر محمد، خاطرات و تألمات دکتر محمد مصّدق با مقدمه دکتر غلامحسین مصّدق به کوشش ایرج افشار، (تهران، علمی ۱۳۶۵) ص ۱۷
 - ۲- همان ص ۴۵ - ۱۵
 - ۳- همان ص ۲۸ (پاورقی)
 - ۴- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، جلد چهارم (تهران، زوار ۱۳۴۷) ص ۴۸
 - ۵- خاطرات و تألمات دکتر محمد مصّدق، ص ۵۱ - ۴۹
 - ۶- همان ص ۵۱
 - ۷- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، جلد دوم (تهران، زوار ۱۳۴۷) ص ۴۱۳
 - ۸- هدایت، مهدی قلی. خاطرات و خطرات، (تهران، زوار ۱۳۴۴) ص ۱۵۱
 - ۹- مصّدق، دکتر محمد، خاطرات و تألمات، ص ۵۴ - ۵۳
 - ۱۰- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، جلد دوم، ص ۴۱۲
 - ۱۱- کاتوزیان (محمدعلی تهران) مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ مشروطیت ایران با مقدمه ای از دکتر ناصر کاتوزیان (تهران، شرکت انتشار ۱۳۷۹) ص ۸۵
 - ۱۲- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه (تهران، زوار ۱۳۳۰) ص ۲۳۲،
- درمورد سن دکتر مصّدق زمان پذیرش منصب مستوفی گری خراسان اختلاف نظر وجود دارد. از ۱۶۱۶ - ۱۷ سالگی تا ۲۵ - ۲۶ سالگی نوشته شده است اگر سال تولد دکتر مصّدق ۱۲۹۹ قمری باشد علی القاعده در زمان آغاز مستوفی گری خراسان، زمانی را که مهدی بامداد نوشته، به واقعیت نزد کی تر است.

- ۱۳ - سپهر، عبدالحسین خان. مرآة الوقایع مظفری با تصحیحات و توضیحات و مقدمات دکتر عبدالحسین نوایی (تهران، انتشارات زرین ۱۳۶۸) ص ۱۰
- ۱۴ - افضل الملك، غلامحسین، افضل التواریخ به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان (تهران، نشر تاریخ ایران ۱۳۶۱) ص ۳ - ۸۲
- ۱۵ - عاقلی، باقر. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، جلد سوم، (تهران، جلد سوم)، تهران، نشر گفتار، نشر علم، ۱۳۸۰ - ص ۱۴۵۷
- ۱۶ - مصدق، دکتر محمد، خاطرات و تألمات، ص ۵۴
- ۱۷ - عاقلی، باقر. همان ص ۱۴۵۷
- ۱۸ - مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد اول (تهران، زوار ۱۳۴۰) ص ۳۲۲
- ۱۹ - پهلوی، محمدرضا شاه. مأموریت برای وطن (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۵) ص ۱۴۷
- ۲۰ - قائد، محمد. ظلم، جهل و برزخیان زمین (تهران، طرح نو ۱۳۸۹) ص ۳۰۹ (پاورقی)
- ۲۱ - خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، ص ۳۴۶
- ۲۲ - درباره عکسی از دکتر مصدق (در سن نزدیکی به ده یا یازده سالگی) که او را در کنار حاج محمد حسن امین الضرب و آقا میرزا علی اکبر مستوفی موزه نشان می دهد، شادروان ایرج افشار توضیحی ارائه کرده که به نقل آن مبادرت می شود.
- «این عکس مربوط به موقعی است که مرحوم مصدق (پسر میرزا هدایت وزیر دفتر) سمت استیفای خراسان یافته بود (به مرسوم زمان) و با پیشکار خود (میرزا علی اکبر مستوفی موزه) نزد حاجی محمدحسن رفته بودند تا درباره مسائل مالی مربوط به خراسان مذاکره کنند. حاجی امین الضرب ذیل

فصل سوم

تحصیلات در ایران

دکتر باقر عاقلی درباره تحصیلات ابتدایی دکتر مصدق نوشته است: «مجد از سن پنج سالگی تحصیلات مقدماتی را تحت نظر معلمین خصوصی که از بین بهترین مدرسین آن زمان انتخاب شده بودند [معلم سرخانه] آغاز کرد. ذكاء و فطانت این کودک موجب شد که در مدتی قلیل مقدمات زبان و ریاضیات و تاریخ و جغرافیا را فرا گیرد و در حسن خط و نوشتن رسائل [همانند پدر] پیشرفت زیادی نماید و به علت قرابت مادرش با خاندان سلطنت به اندرون شاه راه یافت و غالباً همبازی سالارالسلطنه، عضدالسلطنه و یمین الدوله پسران ناصرالدین شاه بود.» دکتر عاقلی ادامه میدهد که پس از درگذشت پدر «هرگز رشته تحصیلات را رها نکرد و زبان فرانسه و ادبیات فارسی را نیکو فراگرفت.» (۱)

«دکتر مصدق در خاندان اشرافی و دیوانی قاجار متولد شد و به دلیل علاقه مندی پدر و به ویژه مادرش به تعلیم و تربیت او، و داشتن موقعیت ممتاز، تحصیلات ابتدایی خود را توسط معلمان و مدرسان خصوصی به انجام رسانید و پس از درگذشت پدرش عهده دار وظایف دیوانی (استیفاء) شد و در این مسیر دیگر نتوانست در مدرسه هایی چون دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی به تحصیل بپردازد و در خانه به تشویق مادر «مسأله آموزش صد مدرس شد.» وی در محضر برخی شخصیتها که با پدر و بزرگان خاندانش در رابطه بودند، چون عبدالحسین میرزا فرمانفرما (دایی)، حاج شیخ هادی نجم آبادی و حاج سیداسدالله خرقانی، امیرنظام گروسی و دیگران، آداب و رسوم برخوردارهای اجتماعی و متانت نفس و بزرگ منشی را فرا گرفت و با داشتن «گوهر پاك» در زندگی «قابل فیض» گردید. هشت یا نه ساله بود که نهضت تنباکو، به قول کسروی «نخستین تکان در توده ایران» به وجود آمد.

واکنش روحی و آرمانی ویژه ای را در آن کودک پدید آورد که در تمام دوران زندگی سیاسی خود «مخالف با واگذاری هر نوع امتیاز به خارجیان باشد.» اعتقادات ملی او بی تردید در رابطه با پدرش به عنوان یار وفادار میرزا تقیخان امیرکبیر (پرورده میرزا ابوالقاسم قائم مقام و پدرش میرزا عیسی فراهانی) و آشنای اصلاحات میرزا حسینخان مشیرالدوله (سپه سالار)، و در رابطه با مادرش به دو فرزند برومند عباس میرزا نایب السلطنه (نخستین اصلاح گر عصر قاجار) بوده است که با تدین خانوادگی مادر و عرفان پدر، اندیشه ای را در مصداق ایجاد کرد که با عنوان «ایرانیت و اسلامیت» در بازگشت به وطن با جوهر مردم سالاری و دموکراسی آرایش بیشتری یافته و آمیزش داده شده است.» (۲)

دکتر مصداق در باره ادامه تحصیلاتش در ایران می نویسد: ارتباط بی اثرم [هنگام مستوفی گری در خراسان] با بعضی از مخالفین امین السلطان اتابک اعظم سبب شده بود که نسبت بمن متغیرو بی لطف شود و شکایت یکی از ارباب رجوع که حقوقی در حقتش برقرار شده بود و از تأدیه رسوم معمول خود داری میکرد سبب شود آنچه در دل داشت اظهار کند و بخواهد مرا از کار برکنار کند. ولی نکرد.

از آن بیعد از معاشرت با اشخاص خود داری کردم و در خانه منزوی شدم و چون از بیکاری بمن بد میگذشت و مدرسه سیاسی هم در آن ایام تازه دایر شده بود میخواستم در آن مدرسه تحصیل کنم. ولی از این نظر که یک مستخدم دولت پس از سالها تصدی کار و خدمت نمی توانست در عداد محصلین در آید وسایل تحصیل خود را در حدود برنامه آن مدرسه در خانه تهیه کردم و ایامی را که با استادان گرامی شادروان شیخ محمد علی کاشانی - میرزا عبدالرزاق خان بغایری - میرزا غلامحسین خان رهنما - و میرزا جواد خان قریب دیپلمه مدرسه سیاسی و ناظم مدرسه آلمانی گذرانیده ام فراموش نمی کنم خود را مرهون الطافشان میدانم.

در آنوقت هیچ چیز برایم اهمیت نداشت جز اینکه هر روز قدری بر معلومات خود بیفزایم و دو چیز سبب شد که من از خدمت دولت صرف نظر کنم: یکی این بود که از مسئولیت کاری که داشتم خود را خلاص کنم تا بهتر بتوانم تحصیل کنم، دیگر اینکه تبلیغات بر علیه مستوفیان روز بروز شدت می کرد و من خود را از جرگه ی آنان خارج نمایم و علت شدت تبلیغات این بود که بعد از مشروط این فکر در جامعه قوت گرفت که تجدید رژیم مستلزم تشکیلات جدید. کارمندان قدیم باید از کار خارج شوند و جای خود را باشخاص جدید بسپارند.

این حرف صحیح بود اگر مشروطه هم روی یک زمینه و سوابقی نصیب ما شده بود و مملکت میتوانست از اشخاص مطلع بر رژیم استفاده کند. گویندگان کسانی بودند که چندی بخارج رفته جریان مشروط را از دور دیده و معلوماتی جز یک اطلاعات سطحی با خود به ایران نیاورده بودند و دیگران حتی نام مشروطه را هم نشینده و بین استبداد و مشروطه فرق نمی گذاشتند.

روی این عقیده و فکر عده ای از هواخواهان تجدّد زبان بانقتاد گشودند و از تشکیلات وزارت مالیه یگانه تشکیلات منظم مملکت و مقصدیان آن تنقید نمودند و چون سبک سیاق این بود که در افراد خطوط افقی ترسیم کنند سپس و ارقامی را ذیل آن خطوط سیاق این بود که در افراد خطوط افقی ترسیم کنند سپس ارقام و ارقامی را ذیل آن خطوط بنویسند مستوفیان را بلقب «دراز نویس» ملقب و بآنها بدون استثناء دزد خطاب نمودند. بطوریکه لفظ مستوفی و دزد مترادف شده بود که برای تکذیب این گفته ها یگانه کار مهمی که چند سال قبل از مشروطه در مالیه مملکت صورت گرفت و توجه عموم را بخود جلب کرده بود در فصل گذشته شرح دادم و آنچه مذکور شد جز این نبود که مستوفی خراسان بیست هزار تومان بدون اینکه محل آن را تعیین کند در کتابچه دستورالعمل آن ایالت با اسم تفاوت عمل جمع کرده و بر طبق احکام صریح دولت برای اشخاص مواجب به خرج نوشته بود که نوشته بود که این عمل جمع کرده و بر طبق احکام صریح دولت برای اشخاصی مواجب بخرج نوشته بود که این عمل نه

دزدی بود نه کلاه برداری، نه اختلاس بود نه سوء استفاده از اموال دولتی و مشمول هیچیک از مقررات قانون جزائی فعلی هم که آن وقت وجود نداشت نمیشد و فقط یک تجاوز از مقررات اداری بود که روی این نظر صورت گرفته بود ولات و حکام که بیش از آنچه بعنوان پیشکش بدولت می دهند از مودیان مالیاتی باسم تفاوت عمل میگردند، این مبلغ را هم والی خراسان اضافه پیشکش معمول بدهد که عده ای صاحب حقوق شوند و این کار آنقدر مخالف افکار بود که موجب عزل فاعل شد و از کار برکنار گردید تا دیگران نتوانند حتی از یک مقررات اداری هم تجاوز کنند و نیز ثابت کردم چنانچه کسی میخواست اختلاس کند اختلاس در آن زمان موضوع نداشت و راه آن برای هرکس مسدود بود و این قبیل نسبت ها بیشتر از ناحیه یکسانی داده میشد که از معلومات قدیم و جدید هردو بهره نداشتند و بواسطه یک مسافرتی بخارج و یک اطلاعات سطحی می خواست مشاغلی را در ید خود در آورند و مردم نیز بعلت نادانی باین سخنان ترتیب اثر می دادند.

سال ۱۲۹۹ شمسی که با پسر و دختر بزرگ از اروپا به ایران میآمدم بدعوت میرزا اسدالله خان یمین الممالک کارگزار وارد کارگزاران بوشهر شدم و برای دیدن بعضی از نقاط من جمله میدان توپخانه که وضعی بسیار بد داشت بانجا رفتم. در مراجعت روی میز اطاق نامه ای که بعنوان من نوشته شده بود با دو ظرف پر از خرما و تخم مرغ بدین مضمون دیدم.

ساعتی دارم که مدتی است از کار افتاده نظر باینکه فرزندان شما تحصیلات خود را در اروپا کرده اند آن را می فرستم درست کنند و هدیه ناقابلی هم که ارسال شده نوش جان نمایند. این نامه وقتی نوشته شده بود که چهارده سال از عمر مشروطه گذشته بود و هنوز مردم دور از پایتخت اینطور تصور میکردند هر کس برای تحصیل بخارج رفت همه چیز حتی ساعت سازی آموخته است.

جنگ اول جهانی درگرفت و مردم توانستند بواسطه رقابت بین المللی در مقررات خود اظهار نظر کنند. همان مستوفیان بودند که مرنارد بلژیکی خزانه دار و یکی از عمال مهم سیاست خارجی آنقدر مبارزه کردند تا او را از کار اخراج نمودند و همین مبارزات سبب شد که مشیرالدوله نخست وزیر قانون تشکیلات وزارت مالیه را بمجلس سوم پیشنهاد کند و مجلس آن را قائم مقام قانون ۲۳ جوزا نماید.

هر کس بیانات شیخ اسدالله محلاتی را در جریان شور و تصویب این لایحه در مجلس میخواند پی میبرد که آن بیانات و مبارزات از کجا سر چشمه گرفت است و باز همان مستوفیان بودند که با قرارداد وثوق الدوله مخالفت کردند و شادروان سید حسن مدرس از معلومات آنان استفاده میکرد.

در رژیم قدیم واحد ثروت و پول کرور بود که در اواخر دوره ی ناصری تمام عواید مملکت از نقد و جنس به دوازده کرور تومان بالغ میگرددید. فرض کنیم که نصف این عایدات صرف مخارجی میشد از قبیل مخارج دولتی و بودجه دربار سلطنتی که مستوفیان از آن حقی نمیگرفتند و از نصف دیگر آن که بمصرف حقوق اشخاص میرسید موقع حاشیه نویسی قبوض ۲ % بعنوان حق الزحمه و رسوم میگرفتند. در این صورت بودجه تشکیلات مرکزی وزارت مالیه در سال بیش از شصت هزار تومان نمی شد.

و باز بفرض اینکه متصدیان وصول مالیات هم وجهی معادل همین از ولات و حکام میگرفتند بودجه کل وزارت مالیه در سال از ۱۲۰ هزار تومان تجاوز نمیکرد. در اینصورت چه خدمتی از این بالاتر و چه صحت عملی از این بیشتر که با این مبلغ مالیه مملکت اداره میشد و مالیات املاک مزروعی که در آن رژیم کفاف تمام مخارج مملکت را مینمود اکنون یک پنجم مخارج دستگاه وصول خود را هم تأمین نمی کند. (۳)

انتخاب من از اصفهان برای وکالت مجلس

مصداق درباره « داوطلب نمایندگی از شهر اصفهان » اینگونه شرح می دهد :
روزهای اول مشروطه که هنوز مشروطیت ایران نضج نگرفته بود و مقام نمایندگی حقوق نداشت و کمتر کسی داوطلب وکالت بود برای من سهل بود که مثل بعضی از همقطارانم بنمایندگی یکی از طبقات وارد مجلس بشوم و آن چیزی که مانع از هراقدام گردید نداشتن سن سی سال بود. ولی بعد که اعتبار نامه ی بعضی از نمایندگان کمتر از سی سال بتصویب رسید من نیز فکر وکالت افتادم و چون در طهران محلی برای انتخابم نبود بجهات ذیل داوطلب نمایندگی از شهر اصفهان شدم.

(۱) از طبقه ی اعیان و اشراف در آن شهر کسی انتخاب نشده و محل آن خالی بود. (۱)

(۲) همسر من در اصفهان دو ملک موروثی داشت موسوم به « کاج » و « خاتون آباد » که این علاقه سبب شده بود با بعضی از رجال و اعیان آن شهر آشنا بشوم.
(۳) شاهزاده سلطان حسین میرزا نیرالدوله حاکم اصفهان و یکی از ملاکین مهم نیشابور سالها در نیشابور حکومت میکرد و با من که مستوفی خراسان بودم ارتباط داشت.

(۴) دوستان دیگری هم در طهران داشتم که می توانستند به من کمک بسیار بکنند ولی غافل از اینکه در آن دوره نیز مثل ادوار بعد اعتبار نامه هائی که قبل از رسمی شدن مجلس مطرح شد بدون اعتراض گذشت و اعتبار نامه ی من که بعد می خواست مطرح شود در شعبه ی مأموریه رسیدگی مورد اعتراض قرار گرفت و میرزا جواد خان موتمن الممالک نمایندگی کرمان و عضو شعبه که تاریخ وفات مرحوم مرتضی قلی خان وکیل الملک والی کرمان و شوهر اول مادرم را می دانست چنین استدلال نمود اگر مادرم بلافاصله پس از ۴ ماه و ۱۰ روز عده ی قانونی با پدر ازدواج کرده بود و من نه ماه بعد از ان متولد

شده بودم باز سی سال نداشتم. چون این حرف جواب نداشت صرف نظر کردم. این اعتراض که در آن دوره بر ضرر من بود در دوره شانزدهم تقنینیه بسوادم تمام شد و علت این بود در کابینه وثوق الدوله که هنوز قرار داد تصویب نشده ولی رویه کار دولت معلوم بود و من می خواستم از ایران بروم و در یک از ممالک اروپا اقامت کنم احتیاج بگذرنامه داشتم که طبق تصویبنامه هیئت وزیران گذرنامه بکسانی داده میشد که دارای سجل احوال باشند. نظر باینکه سال ولادتم در پشت قرآنی نوشته شده بود که در دست نبود آن را بدون تحقیق و تشخیص اختلاف سال قمری با سال شمسی در کلانتری ۳ شهر طهران نوشتم که شناسنامه صادر شد و موقع انتخابات دوره ۱۶ تقنینیه طبق آن شناسنامه از هفتاد تجاوز میکرد. این بود عکس سنگ قبر مرحوم وکیل الملک کرمانی را که تاریخ وفاتش با تمام حروف روی آن منقور است از نجف خواستم و آن را بوزارت کشور فرستادم و با همان دلیل که مؤتمن الممالک ثابت کرده بود سی سال نداشتم ثابت کردم که سالم از هفتاد کمتر است که مورد تصدیق انجمن مرکزی انتخابات قرار گرفت و اعتبار نامه ام را صادر کرد. (۴)

◀ توضیحات و مأخذ:

- ۱ - عاقلی، باقر. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، جلد سوم، (تهران، جلد سوم)، تهران، نشر گفتار، نشر علم، ۱۳۸۰ - صص ۱۴۵۵ - (۱۴۵۴)
- ۲ - ناصر تکمیل همایون «دکتر مصدق در پهنه آموزش و دانش»، ماهنامه بخارا - سال دوازدهم، شماره ۷۵، فرودین - تیر ۱۳۸۹ صص ۳۴۳ - ۳۴۴
- ۳ - دکتر محمد مصدق «خاطرات و تألمات»، به کوشش ایرج افشار (تهران، انتشارات علمی ۱۳۶۴)، صص ۵۷ - ۵۴

فصل چهارم

رویارویی مصدق با فراماسونری

مصدق در سن ۲۴ - ۲۵ سالگی در جریان انقلاب مشروطیت (۱۲۸۶ شمسی/ ۱۳۲۵ قمری، ۲۰ جمادی الاول)، با امضای سوگندنامه جامع آدمیت، به این انجمن وارد شد، ولی حضورش در این تشکیلات چندان دوامی نیافت و آن نهاد را ترک کرده و به جمعیت دیگری پیوست.

ناصر تکمیل همایون «پژوهشگر فرهنگ و تاریخ معاصر ایران» که در این فصل از او می خوانید بدرستی می گوید: « الف - مخالفان نهضت ملی ایران با سوء استفاده های نامذبذبانه کوشیدند تا پیشوای نهضت اصیل تاریخی - فرهنگی ایران را وابسته به بیگانگان معرفی کنند که رژیم پهلوی، دربار و سازمان امنیت، پیشگام واقعی این توطئه بودند.

ب - وابستگان چپ « موازنه مثبت» در آن زمان (دلبستگان به روسیه شوروی) کوشیدند تا نهضت ملی ایران را لگه دار معرفی کنند و اصالت را فقط متعلق به جناح خود بدانند.

ج - نیمه راهان و بریدگان از نهضت ملی ایران خود را درگزینش راه و روش جدید، محق و صادق معرفی نمایند.

د - فراماسون های سابقه دار برای آبرو، دکترمصدق را از جناح خود به شمار آورند و تبلیغ هم بکنند و بدنامی های دوپست ساله پیشین خود را دربوته فراموشی قرار دهند.

ه - چیزنویسان روزنامه ها، دانسته و ندانسته با باورمندی راه و روش های سیاسی و عقیدتی تعصب آمیز غیرمتعهدانه و خلاف اخلاق دانش پژوهانه، آب

در آسیاب دشمنان ایران بریزند و مدتی ذهن جوانان را مغشوش نمایند. « خوانندگان ارجمند در متن زیر خواهید خواند که اسماعیل رائین برای گرفتن مجوز از ساواک برای کتاب ” فراموشخانه و فراماسونری در ایران“ با **جعل** » زیر تصویر قسم نامه مرحوم دکتر مصدق نوشت «قسم نامه فراماسونری دکتر مصدق!» و او در گفتگوی حضوری با ابوالحسن بنی صدر (قبل از انقلاب) و با ناصر تکمیل همایون (در یکی از روزهای انقلاب) به این مهم اذعان می کند:

۱- بنی صدر: بدین خاطر که من او (رائین) را در لندن دیدم. در باره کتابش صحبت کردیم. از او پرسیدم: شما که می دانید مصدق فراماسون نبود و شما که لژیپهلوی و نقشش را در براندازی حکومت مصدق شرح کرده اید، پس چرا زیر سوگند نامه عضویت او در جامع آدمیت نوشته اید: قسم نامه فراماسونری مصدق؟ او پاسخ داد: این یک جمله پاسپورت انتشار کتاب بود. به او گفتم: شما از خود نپرسیدید که ملکوک کردن مظهر استقلال و آزادی برای رژیم شاه و اربابان خارجیش از معرفی ۸۰۰ فراماسون باید بیشتر بها داشته باشد؟ پاسخ داد خاطر جمع بود که مصدق ملکوک نمی شود!

۲- تکمیل همایون: اما نگارنده در یکی از روزهای انقلاب که با شادروان داریوش فروهر از چهار راه استانبول به شمال لاله زارنو می رفتیم، مرحوم رائین را که در همان مسیر افتان و خیزان (به علت بیماری شدید قلبی) راه می رفت و گاه می نشست و استراحت می کرد، ملاقات کردیم. پس از احوالپرسی ایشان با شادروان فروهر، جسارت کردم و با آنکه از سالها پیش به چگونگی کتاب ایشان آگاهی داشتم، از وی پرسیدم، آقای رائین، شما در کتابتان آورده اید که جامع آدمیت ارتباطی با تشکیلات فراماسونی نداشته است، و حتی با یکدیگر نثار و اختلاف خط مشی داشته اند، پس چرا زیر تصویر قسم نامه مرحوم دکتر مصدق نوشته اید «قسم نامه فراماسونری دکتر مصدق»؟ ایشان فرمودند: «آن جمله جواز چاپ کتاب بود!»

در آن زمان بعلت سانسورشیددی که توسط رژیم شاه بر ایران حاکم بود ، نشریه « خبرنگارانه جبهه ملی ایران » خارج از کشور مقاله ای به قلم ابوالحسن بنی صدر در سال ۱۳۴۸ و در نقد کتاب « فراموشخانه و فراماسونری در ایران » در دفاع از دکتر مصدق منتشر کرد و آن نوشته در این بخش آمده است و بنابراین:

*** دکتر فریدون آدمیت، نویسنده کتاب فکر آزادی و مقدمه مشروطیت در باره «جامع آدمیت» می نویسد:**

باید دانست که ملکم و مستشار الدوله یعنی اولین کسانی که در فلسفه حکومت و حقوق اساسی فرد آثاری به فارسی نوشتند، اندیشه های نوراً مستقیماً از حکمای فرانسه گرفتند. و مهمترین اصول دموکراسی یعنی شناسائی اراده ملت به عنوان منشاء قدرت دولت، انصاف قوا ، تفکیک قدرت دولت از قدرت خارجی، مساوات از لحاظ گهرو نژاد و دین، و امتیاز فضلی و هنر (به عنوان معیار ارزش اجتماعی فرد) را از متفکران فرانسه اخذ کردند. و نیز ملکم در نگارش اصول آدمیت از دین انسان دوستی آگوست گنت فیلسوف و جامعه شناس عالیقدر فرانسوی الهام گرفت. همچنین بحث او در تشبیه هیكل انسانی به هیئت اجتماع مدن از فلسفه تحقیقی آن حکیم اقتباس شده است. عقاید جان استوارت میل متفکر نامدار انگلیسی درباره اصول آزادی و اصالت فرد و حیثیت انسانی نیز در نوشته ها و افکار ملکم مؤثر واقع شد. (۱)

آدمیت در ادامه این مهم را تأکید می کند: باید دانست که فراموشخانه (جامع آدمیت) نه شعبه ای از تشکیلات فراماسون بود و نه بانی آن ادعای تشکیل « لژ » فراماسون را کرده و نه اساساً ملکم اجازه تأسیس لژ را داشته است البته او بعدها به عضویت لژ فراماسون فرانسه در آمد. (اولین لژ فراماسون در ایران به « لژ آزادی » در ۱۲ آوریل ۱۹۰۶ مطابق ۱۷ صفر ۱۳۲۴

تشکیل گردید. آن شعبه ای از تشکیلات فراماسون فرانسه بود و هیچ ارتباطی با فراموشخانه ملکم و جامع آدمیت که پیروان ملکم بنیان نهادند، نداشت. (۲) هادی حائری درباره میرزا ملکم و پیروانش، تصریح می کند: «که به عضویت دوستی صادقانه پاریس درآمد ولی فراموشخانه اش در ایران به رسمیت شناخته نشد و مستقل بود. پس از آن «مجمع آدمیت» شد و سپس بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه، جامع آدمیت توسط عباسقلی خان آدمیت تشکیل گردید. این ها هیچ یک وابسته به سازمان های جهانی فراماسونی نبودند.» حائری می افزاید «اعضای جامع آدمیت تنها به خاطر پیوستگی به آن نهاد نباید فراماسون خوانده شوند و اسماعیل رایین که برخی از سرشناسان مانند دکتر محمد مصدق را تنها به همین دلیل از اعضای فراماسونگری وانمود کرده سخنی دوزاخ تاریخی گری و تاریخ نگری آورده است» (۳) محمد محیط طباطبایی محقق ایرانی در این باره می نویسد: «ملکم از ابتدای کار هم هرگز یک سالک منظم مسلک و مرام فراماسونی نبوده و به هیچ وجه از طرف محفل های شرق اعظم فرانسه و اسکاتلند، رخصت چنین اقدامی را نداشته و درحقیقت، استفاده ای که او پنجاه سال قبل از عنوان فراماسون به صورت فراموشخانه در تنظیم افکار و ترتیب مجامع سیاسی خود کرده، یک ابتکار و با استفاده غیر مجاز و بخشش ناپذیر از عنوان فراماسونی بوده است. (۴)

فریدون آدمیت شرح می دهد که : مؤسس این جمعیت میرزا عباسقلیخان آدمیت بود. او قزوینی است پسر عیوض علیخان پسر محمد خان پسر فتحعلی خان. در سال ۱۲۷۸ قمری (۱۲۴۰ شمسی) تولد یافت و در سال ۱۳۵۸ (۱۳۱۸ شمسی) درگذشت. در کودکی پدرش مرد (۱۲۸۳) و نزد شوهر خواهرش میرزا محمد خان قزوینی معروف به منشی باشی ، پیشکار امور کشوری کامران میرزا نایب السلطنه، تعلیم و تربیت یافت. میرزا عباسقلی خان در حدود بیست سالگی به معرفی منشی باشی به دستگاه میرزا یحیی خان قزوینی مشیرالدوله برادر میرزا

حسینخان سپهسالار پیوست و در سال ۱۲۹۹ که میرزا یحیی خان به وزارت عدلیه منصوب گردید او را به خدمت در آنجا گماشت. در عدلیه با میرزا یوسف خان مستشارالدوله همکاری می کرد، ارادتی به او یافت که تازنده بود در دل داشت.

میرزا عباسقلی خان از برکشیدگان (یحیی خان) مشیرالدوله بود. توسط او با جرگه آزادیخواهان و روشنفکران و یاران ملکم محشور گردید و با آثار و افکار او اشنائی یافت... بعداً در مقام نشر و ترویج آن افکار و اصول برآمد. در حدود ۱۳۰۰ به فراموشخانه پیوست..» (۵)

«مرام و اصول آدمیت»

مرامنامه جامع آدمیت اصول آدمیت و دفتر حقوق اساسی فرد بود. هر دو از آثار میرزا ملکم خان است. اصول آدمیت پیامی در رستاخیز بنی آدم و دین انسان دوستی و قیام علیه جور و بیدادگری است و دفتر حقوق اساسی یا صراط المستقیم در شناسائی و تشریح حقوق اساسی فرد است. زبده مواد هر دو رساله نقل می شود: ستایش باد بر آدم که جویای علم و طالب آدمیت آمده است. یعنی هستی نیست مگر در علم، معنی انسان نیست مگر در آدمیت.

برخیزای انسان غافل. قدرت تو نه اینست که در ظلمت جهل خود را مشاهده می نمائی. برخیز داخل آدمیت شو، و در عالم انوار علم ببین درازل چه وجود عالی بوده ای و حال در قعر چه نوع پستی ذلیل افتاده ای! آدمیت عبارت است از علو انسان به عوالمی که مخصوص عالم است. (۶)

آدمیت بر این عقیده است که آثار و عقاید ملکم در بیداری ایرانیان که «تقریباً همه رساله های به این مسائل اصلی می انجامد: اخذ تمدن اروپائی، تأمین آزادی، استقرار حکومت قانون و اصلاح آئین حکومت و...» (۷)

او می افزاید: «ملکم مؤسس تلگراف در ایران بود و اولین سیم تلگراف را در تهران کشید.» و در ضمن در ارتباط با امتیاز لاتاری سخت به ملکم انتقاد می کند که «در زندگی سیاسی ملکم فروش غیر قانونی امتیازنامه لاتاری و کارزشت او در این امر لکه سیاهی بر دامن او گذاشت و مخالفانش آنرا به عنوان سخت ترین حربه ای علیه او بکار برده اند و حتی جهد کرده اند دفتر خدمات او را در راه بیداری افکار و نشر آزادی خواهی بکلی پایمال بسازند.» (۸)

محمود کتیرایی درباره «اصول آدمیت» و سرنوشت عباسقلی خان، رئیس جامع آدمیت می نویسد:

اصول آدمیت پیام آوری بیکار با بیدادگری و پخش حقوق انسانی و اتفاق همگانی و دانش بیداری اندیشه ها بود.

دفتر حقوق اساسی، از حقوق آزادی ملت سخن می گفت و بر پایه امنیت جانی و مالی و آزادی اندیشه و زبان و خامه و بنیانگذاری «جمعیت و برابری مردم در حقوق اجتماعی و حکومت قانون استوار بود.

بنیان فلسفه سیاسی جامع، بر «مشروطیت و محدودیت» نیروی پادشاه و «انفصال قوای دولت بود.».. «جامع آدمیت به سرپرستی میرزا عباسقلی خان آدمیت، روز بروز گام های بلند به پیش بر میداشت و نیرویش افزون میگردد. این اندازه نیرویافت که آدمیت، لزوم صدور فرمان «مختاریت عامه و تأسیس مجلس شورای ملی» را به مظفر الدین شاه تأکید کرد.»... «رئیس جامع تا سال ها پس از آن [حمله میرغضبان محمدعلی شاه در دوم تیرماه ۱۲۸۷ به مجلس و سرکوب آزادی خواهان توسط ناخدای استبداد] زنده بود... او مردی ناسیونالیست بود و با بیگانگان داد و ستدی نداشت ... پیکار او در راه آزادی و در افتادن با خودکامگی و نیروهای ارتجاعی و بی باکی او در گفتن باور اندیشه خود در خور ستایش است.» (۹)

* ناصر تکمیل همایون درباره «عضویت مصدق در «جامع آدمیت» و خروج از آن می نویسد:

درسالهای پایانی سلطنت ناصرالدین شاه که دوره اوجگیری استبداد و خودکامگی اوبود، مسأله آزادیخواهی و قانون گرایی، گاه برخاسته از فرهنگ ایرانی و مدنیت اسلامی و گاه به تقلید از عثمانیان یا فرنگیان به گونه های مختلف تقلیدی و تلقینی یا تعلیمی اندک اندک رواج یافت و به مرور در دوره دوم سلطنت مظفرالدین شاه، جنبه های تشکیلاتی و مبارزاتی پیدا کرد.

جامع آدمیت که با عنوانهای مجمع آدمیت، انجمن آدمیت و حتی حزب آدمیت در منابع تاریخی از آن یاد شده، یکی از آن سازمان ها است.

این تشکیلات که اعضای آن خود را «اخوان» (برادران) می خواندند و هیأت مدیره خود را در سال ۱۳۲۲ قمری (۱۹۰۴م) که دوازده نفر بودند «امناهی آدمیت» می نامیدند، به رهبری میرزا عباسقلی خان قزوینی (آدمیت) فعالیت خود را آغاز کرد و چشمگیری تلاش های سیاسی آنان دقیقاً از سال انتشار روزنامه قانون (۱۳۰۳ ق) محسوس شده بود. اندیشه های حاکم بر روشنفکران آن روزگار و بخش هایی از فراماسونیسیم جهانی، ریشه در دو منبع فلسفی اجتماعی زمان داشت: دین انسانیت (Religion De L' Humanite) آگوست کنت (Auguste Conte ۱۸۵۷ - ۱۷۹۸ م) که متأثر از نوعی سوسیالیسم سن سیمون (Saint - Simon) هم بود، و دیگر اصول آزادی (liberalisme) جان استوارت میل (John Stuart Mill ۱۸۷۶ - ۱۸۰۶ م).

میرزا ملکم خان که زبان انگلیسی و فرانسه می دانست، با خواندن کتابهای مربوط، بی آنکه به طور طبیعی متأثر از آن نوشتارها می شدند و او را فیلسوف و دانشمند بزرگ می شناختند.

از این رو، گروه های زیاد از مشتاقان آزادی و روشنفکران متعهد و غیرمتعهد، وقشراهای اجتماعی متدین و غیرمتدین، و طبقات گوناگون جامعه خادم به ملت

و غیر خادم، به دلایل گوناگون عضویت «جامع آدمیت» را به ظاهر یا باطن می پذیرفتند.

اسماعیل رائین عدد کسان را که «قسم نامه» امضاء کرده بودند، برپایه آرشیم موجود درخاندان آدمیت، بیش از ۳۰۰ تن دانسته که تمام آنان طبق فهرست زیر، از افراد شاخص و درجه اول جامعه ایران عهد مظفری بوده اند:

۱- ۱۶ نفر نمایندگان دوره اول مجلس شورای ملی، ۲- ۱۲۵ نفر رجال و سرشناسان، ۳- ۲۰ نفر شاهزادگان، ۴- ۱۱ نفر اطباء، ۵- ۳ نفر هنرمندان، ۶- ۲ نفر نظامیان، ۷- ۱۳ نفر بازرگانان، ۸- ۱۴ نفر روحانیون، ۹- ۹۰ نفر افراد طبقه متوسط.

وی کلیه اسامی شناخته شده از وابستگان به جامع آدمیت را در کتاب خود آورده، بدین سان معلوم می شود که «جامع آدمیت» را روشنفکران [از قشرهای گوناگون جامعه] تأسیس کردند و مسلک آن [در برابر «سوسیال دموکرات» ها] غیر انقلابی بود. بنیان فلسفه سیاسی این جمعیت بر «مشروطیت» (Consitution) و محدودیت قدرت سلطنت و انفصال قوای دولت بنا شده بود. این معنی در نوشته ها و اسناد جامع آدمیت همواره تکرار و تأکید شده است.»

به همین دلیل عده ای از جوانان و علاقه مندان به وطن و دموکراسی که با استبداد و زورگویی مخالف بودند و به جدایی سه قوه اجرایی و قضایی و قانونگذاری اعتقاد می ورزیدند جذب جامع آدمیت شدند. مصداق السلطنه نیز همانند بسیاری از روشنفکران و علاقه مندان به حقوق مدنی و استقلال و پیشرفت مملکت، در سن حدود ۲۵ سالگی به تشویق ابوالفضل عضد السلطان (فرزند چهارم مظفرالدین شاه) که از خویشان او بود در تاریخ بیستم جمادی الاول ۱۳۲۵ قمری وارد جامع آدمیت شد و پس از چند جلسه (چند هفته) از آن کناره گیری کرد و آن جامع نیز با عضویت محمد علی شاه و پرداخت هزار اشرفی به جای پنج تومان ماهیانه، و زندان رفتن عباسقلی خان و حوادث دیگر رو به انحلال نهاد و «کان لم یکن شیئاً مذکوراً» شد و اعضای آن هم «

هریک از گوشه ای فرا رفتند»! ناگفته نماند که در این مدت همواره میان اعضای لژ آزادی (فراماسون های رسمی) و بسیاری از اعضای فراموشخانه و جامع آدمیت را نه تنها فراماسون نمی دانستیند بلکه اعتقاد داشتند که آنان بر خلاف قانون، تشکیلاتی غیر مجاز به شیوه فراماسونها، ایجاد کرده اند. اماراج به چگونگی انجمن فراموشخانه، فریدون آدمیت فرزند میرزا عباسقلی خان آدمیت قزوینی بر این باور بود که فراموشخانه میرزا ملکم خان « نه شعبه ای از تشکیلات فراماسون بود و نه بانی آن ادعای تشکیل » لژ فراماسون» را کرده و نه اساساً ملکم اجازه تأسیس لژ را داشته است.»

وی افزوده است که خود را او [میرزا ملکم خان] بعدها به عضویت لژ فرانسه در آمد اما اولین لژ فراماسون در ایران به نام لژ آزادی که در ۱۲ آوریل سال ۱۹۰۶ میلادی مطابق صفر ۱۳۲۴ قمری (۴ یا ۵ ماه پیش از صدور فرمان مشروطیت) تشکیل گردید، شعبه ای از تشکیلات فراماسون فرانسه بود و هیچگونه ارتباطی با فراموشخانه میرزا ملکم خان و جامع آدمیت میرزا عباسقلی خان نداشته است»

اسماعیل رایین نیز در صفحه ای از کتاب خود نوشته است:

« تشکیلات ماسونی جهانی، فراموشخانه و مجمع آدمیت و جامع آدمیت را به رسمیت نمی شناخت و آنها را از جمعیت ها و فرقه های «غیرمجاز» و به اصطلاح ماسونری Clendisten [شبکه زیرزمینی و غیر قانونی] می شمرد» همین شخص (که دستش فعلاً از دنیا کوتاه است) زمانی که قسم نامه های چهار تن از اعضای جامع آدمیت را چاپ می کند نه برای ذکاء الملک فروغی که فراماسون بودنش مبرهن است و نه برای سالارالدوله زورگو، برادر مستبد و ضد مشروطه محمدعلی شاه، و نه برای دکتر اسمعیل مرزبان از واژه «فراماسونری» استفاده می کنند، فقط زیرکلیشه قسم نامه مصدق به عمد و

- حساب شده می نویسد « قسم نامه فراماسونری دکتر مصدق ».
- اما آنچه از این عمل غیر اخلاقی و ضد ملی طی سالهای اخیر حاصل شده بود:
- الف - مخالفان نهضت ملی ایران با سوء استفاده های نامدبذبانانه کوشیدند تا پیشوای نهضت اصیل تاریخی - فرهنگی ایران را وابسته به بیگانگان معرفی کنند که رژیم پهلوی، دربار و سازمان امنیت، پیشگام واقعی این توطئه بودند.
- ب - وابستگان چپ «موازنه مثبت» در آن زمان (دلبستگان به روسیه شوروی) کوشیدند تا نهضت ملی ایران را لکه دار معرفی کنند و اصلت را فقط متعلق به جناح خود بدانند.
- ج - نیمه راهان و بریدگان از نهضت ملی ایران خود را در گزینش راه و روش جدید، محق و صادق معرفی نمایند.
- د - فراماسون های سابقه دار برای آبرو، دکتر مصدق را از جناح خود به شمار آورند و تبلیغ هم بکنند و بدنامی های دوپست ساله پیشین خود را در بوته فراموشی قرار دهند.
- ه - چیز نویسان روزنامه ها، دانسته و ندانسته با باورمندی راه و روش های سیاسی و عقیدتی تعصب آمیز غیرمتعهدانه و خلاف اخلاق دانش پژوهانه، آب در آسیاب دشمنان ایران بریزند و مدتی ذهن جوانان را مغشوش نمایند.
- خوشبختانه در همان زمان ها مرحوم ایرج افشار، چگونگی عضویت و شرکت دکتر مصدق را در جامع آدمیت به وسیله نامه ای از وی پرسید و پاسخی بدین مضمون دریافت کرد.

« احمد آباد ۱۲ آذر ماه ۱۳۴۴ »

قربانت گردم... مرقومه محترمه که حاکی از صحت و سلامت جناب عالی است عز وصول ارزانی بخشید و موجب کمال مسرت و خوشحالی گردید. راجع به

انجمن‌هایی که در بدو مشروطیت تشکیل می‌شد و یکی از آنها انجمن آدمیت بود، اطلاعی که دارم این است. مرحوم میرزا عباسقلی درخانه خود این انجمن را تشکیل داد و هرکس هم که می‌خواست عضو انجمن بشود لازم بود کسی از اعضا او را معرفی کند و مبلغی هم بابت حق عضویت بپردازد و یکی از روزها شخص محترمی به خانه‌ی من آمد مرا دعوت نمود و با خود به انجمن برد و بعد هم دو سه جلسه بنده حاضرشدم و چون مجمع انسانیت تحت ریاست مرحوم مستوفی‌الممالک تشکیل شد و مرکب بود از آقایان آشتیانی‌ها و گرکانی‌ها و تفرشی‌های ساکن طهران و بنده را هم به سمت نیابت رییس انجمن انتخاب کردند و دیگر نتوانستم در انجمن آدمیت حاضر شوم. این است اطلاعات بنده که به استحضار رسید. در خاتمه ارادت خود را تجدید می‌نمایم. دکتر محمد مصدق»

اما نگارنده در یکی از روزهای انقلاب که با شادروان داریوش فروهر از چهار راه استانبول به شمال لاله زار نو می‌رفتیم، مرحوم رایین را که در همان مسیر افتان و خیزان (به علت بیماری شدید قلبی) راه می‌رفت و گاه می‌نشست و استراحت می‌کرد، ملاقات کردیم. پس از احوالپرسی ایشان با شادروان فروهر، جسارت کردم و با آنکه از سالها پیش به چگونگی کتاب ایشان آگاهی داشتم، از وی پرسیدم، آقای رایین، شما در کتابتان آورده اید که جامع آدمیت ارتباطی با تشکیلات فراماسونی نداشته است، حتی با یکدیگر نثار و اختلاف خط مشی داشته اند، پس چرا زیر تصویر قسم نامه مرحوم دکتر مصدق نوشته اید «قسم نامه فراماسونری دکتر مصدق»؟ ایشان فرمودند:

«آن جمله جواز چاپ کتاب بود!» و کفی بالله شهیدا

با این دلایل روشن، نشان داده می‌شود که نه همه اعضای جامع آدمیت معتقد به «فراماسونیزم» بوده اند و نه ادعای وابستگی جهانی به فراماسون‌ها را داشته اند و نه می‌توانستند مدعی این امر باشند و نه انتشاردهندگان این گونه اتهامات «قصد قربت» داشته اند، و از این رو اکثر پژوهشگرانی که غرض

ورزی عقیدتی و اسارت های سیاسی و غیر سیاسی نداشتند، در دام توطئه های رژیم پهلوی قرار نگرفتند و صادقانه خردمندانه به زبان منطقیان حوزه های علمی خودمان، رفتار کرده و «قضیه را سالبه به انتقای موضوع» دانستند و وجدان خود را آسوده ساختند. (۱۰)

◀ ابوالحسن بنی صدر « انقلابی جوان » ، « فراموشخانه و فراماسونری در ایران »

ابوالحسن بنی صدر در نوشته خود بنام « انقلابی جوان » در نقد کتاب « فراموشخانه و فراماسونری در ایران » نوشت: از آنجا که این مقاله بدر از او خواهد کشید، بجاست که عنوان های قسمتهای مختلف آن از همان ابتدا بر خواننده معلوم شود، این مقاله دو قسمت دارد، در قسمت اول تحت عنوان فصلی از زندگانی مصدق به ترتیب از: فلسفه سیاسی راهنمای مبارزه مصدق؛ جامع آدمیت؛ چگونگی عضویت مصدق در این جامع و استعفای او از آن؛ و تشکیل انجمن انسانیت به قصد شرکت مسلحانه در پاسداری از دستاوردهای انقلاب سخن به میان خواهد رفت. در قسمت دوم تحت عنوان « فراماسونری و مصدق » بترتیب از: دو موضع گیری در برابر یک امر واقع، موضع گیری مصدق در برابر پلیس جنوب و موضع گیری حکومت رضا خانی در برابر آن؛ فراماسونری و توطئه قتل مصدق در دوره حکومت رضا خان؛ فراماسونری و نهضت ملی ایران با تاریخچه تشکیل لژ پهلوی و فعالیتهای این لژ علیه حکومت ملی و اسامی اعضای این لژ؛ فراماسونری پس از کودتای ۲۸ مرداد تا به امروز گفتگوبه میان خواهد آمد. پیش از شروع تذکر این نکته بجاست که مآخذ اصلی ما در نگارش این مقاله سه جلد کتاب « فراموشخانه و فراماسونری در ایران » نوشته آقای اسماعیل راینی خبرگزار آسوشیند پرس در ایران است و جز در موارد نادری به مدارک و مآخذ دیگری رجوع نمی شود.

◀ قسمت اول فصلی از زندگانی مصدق

۱- فلسفه سیاسی راهنمای مبارزه مصدق یا سیاست موازنه منفی: به قراریکه خود مصدق در جلسه سه شنبه بیستم شهریور مجلس ۱۴ درباره فلسفه سیاسی راهنمای خود گفت، از روزی که پای سیاستهای روس و انگلیس به این کشور باز شد و کشور تحت سلطه آنها درآمد، سیاستمداران کشور سه سیاست را در پیش گرفتند، گروهی به عاملیت سیاست انگلیس درآمدند، گروهی طوق اطاعت همسایه شمالی را به گردن انداختند، و جمع سوم که به استقلال کشور پایبند بودند، سیاست دو طرفی منفی" را اساس کار قرار دادند، به این ترتیب که به هیچ کدام از دو همسایه شمالی و جنوبی امتیازی ندهند و تلاش کنند با استفاده از تناقض ها و معارضه های این دو سیاست استقلال کشور را محفوظ دارند اساس این فکر این بود که اگر مملکتی مستقل نباشد چگونه می توان مردم آنرا از مواهب آزادی و ترقی برخوردار کرد: " تا وقتی که ما بین دو سیاست زندگی می کنیم ممکن است از مقررات قانون اساسی استفاده نمائیم... (سیاست موازنه منفی اثر حسین کی استوان - جلد دوم - ص ۷۲)

از اینجا مصدق خط فکری خود را همزمان با آغاز زندگانی سیاسی خود روشن کرد. او آزادی را در یک کشور مستقل می خواست و هدف هر تلاش انقلابی را نخست استقلال کشوری دانست. بنابراین در میان دسته هائی که هوادار مشروطیت بودند، او همکاری با جناحی را که در خفا و علن طرفدار سیاست انگلیس بودند، نپذیرفت. او موافق همکاری با روسها نیز نبود. زیرا این سیاست هم با استقلال ایران منافات داشت و هم این گروه طرفدار استبداد وابسته به سلطه خارجی بودند و این امر با خط فکری مصدق ناسازگار نبود که می گفت: " در سیاست داخلی برقراری اصول مشروطیت و آزادی و در سیاست خارجی تعقیب از سیاست منفی - این هدف من بوده و خواهد بود." (موازنه منفی - جلد دوم - ص ۷۴)

۲ - جامع آدمیت: تشکیلاتی که در بحبوحه انقلاب پدید آمد و سرانجام به فساد و تلاشی گرائید. دربدو تشکیل قراربراین بود که تنها روشنفکران جانبدار استقلال و آزادی را دربربگیرد، اما دیری نگذشت که گردانندگان ترک این شیوه را گفتند. مرضی که از آن روزتا امروز گریبانگیرسازمانهای سیاسی کشور ماست یعنی مرض فرصت طلبی مجال رشد و حیات را ازجامع آدمیت گرفت و آن را متلاشی کرد. از آنجا که نه موقع دارد و نه قصد نگارش تاریخ جامع آدمیت است، فقط به اختصاربا مراجعه به جلد اول " فراموشخانه و فراماسونری ... "، نخست به خط فکری جامع آدمیت دربدو پیدایش و آنگاه به رابطه اش با فراماسونری می پردازیم: در باره خط فکری این جامع باید گفت که بنای کار بر پیروی از همان خط سیاسی یعنی کسب استقلال از طریق آزاد کردن کشور در چهار چوب سیاست موازنه منفی بود. آقای راین درین باره در صفحه ۶۴۸ کتاب خود می نویسد: « باری در این اوان لژماسونری بیداری ایران از طرف گراند اوریان فرانسه رسماً در ایران تشکیل شده شروع بکار کرده بود و جالب اینکه فراماسونرهای این لژ در دو جبهه می جنگیدند، از یک طرف با جامع آدمیت که آن را یک نوع فراماسونری غیر قانونی می شمردند، سرسختانه مبارزه می کردند و از طرف دیگر تلاش می کردند تا اداره و هدایت دسته انقلابی مشروطه را برای بدست گرفتن قدرت همچنان به خود منحصر کنند و خواستهای لژ را اجرا نمایند.» این چند جمله خود بسیار گویاست و به خوبی خط فکری جامع را میرساند و نشان می دهد چگونه عمال انگلیس با تشکیل لژ " بیداری ایران " عکس العمل نشان دادند و سعی به متلاشی کردن جامع آدمیت نمودند. برای آنکه به استناد همین کتاب از اندازه تأثیرشعاراستقلال درتشکیل این انجمن آگاه تر گردیم، بد نیست قسمتی از یک سند محرمانه (جزو اسنادی که وزارت خارجه انگلیس بعد از ۵۰ سال منتشرکرده است) را عیناً از صفحه

۶۵۲ کتاب نقل کنیم: «عمال شخص اخیر (سعدالدوله) مخصوصاً در آن انجمن فعالیت فوق العاده داشتند و سایر اعضاء را معتقد کرده بودند به اینکه رئیس الوزراء (اتابک) و رئیس مجلس (صنیع الدوله) هر دو خائنند که دست بدست هم داده می خواهند ایران را به بیگانگان بفروشند». بدین ترتیب بنوشته وزیرمختار انگلیس (به نقل از صنیع الدوله) آنچه بیش از همه در این انجمن حساسیت بر می انگیزت استقلال ایران بود. و این خود بهترین معرف خط فکریست که قرار بود انجمن تعقیب کند. اما درباره اینکه جامع آدمیت یک سازمان فراماسونری بود یا نه: باز رشته سخن را به آقای رائین می دهیم. ایشان در صفحه ۵۶ تا ۵۸ کتب دیگرش، "انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت ایران"، می نویسد: "تحت این شرایط بود که بعضی از همفکران و همکاران ملکم جمعیت مستقل و متشکل تازه ای بنام "جامع آدمیت" تأسیس کردند. عقیده واستنباط ما اینست که جامع آدمیت را می توان به یک معنی دنباله همان فراموشخانه ملکم به حساب آورد. زیرا مرانامه آن اصول آدمیت نوشته ملکم خان و کتابچه "حقوق اساسی افراد" نوشته هم او است. اما بیک معنی دیگر مجمع (جامع) آدمیت یک سازمان مستقلی است برای آنکه مؤسس و مدیر آن ملکم نبوده و هیأت مدیره مشخص و تشکیلات جداگانه نسبتاً وسیعی در تهران و ولایات داشته است." حالا چطور شد که این جمعیت که به شرح فوق فراماسونری نبوده و رابطه ای هم با فراماسونری نداشت، فراماسون غیرقانونی از آب درآمد (مراد از غیر قانونی به نقل از کتاب اینست که مراکز فراماسونی جهان این جمعیت را به رسمیت و عضویت نمی شناخته است)؟ دلیل و مدارک تاریخی تازه ای پیدا شد؟ خیر. بخود آقای رائین مراجعه کنیم تا ببینیم علت نامگذاری چیست، علت فراماسون بودن این جمعیت را آقای رائین در صفحه ۶۳۷ کتاب "فراموشخانه و..." چنین توضیح می دهد: «درباره نام این جمعیت که مرام و نظامنامه اش عین فراموشخانه ملکم بود و می توان آنرا سومین

فراموشخانه ایران و فراماسونری غیرقانونی نام نهاد اختلافاتی موجود است.» بدین قرار فراماسون خواندن آن متکی به هیچ سند تاریخی نیست و خود آقای رائین این نام گذاری را کرده اند. چرا؟ برای اینکه بتوانند زیر ورقه تعهد عضویت مصدق درجامع آدمیت بنویسند « سوگند نامه فراماسونری دکتر مصدق» و بازلابد برای اینکه درمیان مردم کشور نسبت به سازمانهای مخفی ایجاد بی اعتمادی کنند(مگر نه هر سازمانی به قول ایشان وقتی مخفی بود فراماسون است؟) و خیال دولت اعلیحضرت را از گسترش این سازمان ها آسوده نمایند. برای اینکه وقتی مردم بی اعتماد شدند دیگر سازمان مخفی نمی تواند مخفی بماند ولو می رود. پوشش سازمان مخفی اصیل مردمند و بدون این پوشش هیچ سازمان مخفی نمی تواند پا بگیرد اما اینکارها آب درهاون کوبیدن است زیرا سازمان مخفی اصیل را خود مردم بوجود می آورند و باید به نیاز مردم پاسخ بگویند و اگر اینطور شد بصرف نامگذاری آقای رائین، مردم لوش نمی دهند. آقای رائین به قول خودش برای گرفتن اجازه انتشار کتاب به جعل توسل می جویند ، و نام گذاری می کند (حالا کجا یک مدعی تحقیق حق دارد جعل نام کند امر دیگری است بجای خود محفوظ) به این گمان که خوانندگان را نه حوصله خواندن سه جلد کتاب است و نه مقابله مطالب کتاب و در ذهنشان می نشیند که مصدق فراماسون بود. بقیه را هم مأمورین امنیت و متخصصان ایجاد حساسیت که اینروزها درخارج کشور بسی فعال شده اند با تبلیغ فراماسون بودن مصدق تدارک خواهند دید.

نوشتیم به قول خودش، بدین خاطر که من او را در لندن دیدم. در باره کتابش صحبت کردیم. از او پرسیدم: شما که می دانید مصدق فراماسون نبود و شما که لژپهلوی و نقشش را در براندازی حکومت مصدق شرح کرده اید، پس چرا زیر سوگند نامه عضویت او در جامع آدمیت نوشته اید: قسم نامه فراماسونری مصدق؟ او پاسخ داد: این یک جمله پاسپورت انتشار کتاب بود.

به او گفتم: شما از خود نپرسیدید که ملکوک کردن مظهر استقلال و آزادی برای رژیم شاه و اربابان خارجیش از معرفی ۸۰۰ فراماسون باید بیشتر بها داشته باشد؟ پاسخ داد خاطر جمع بود که مصدق ملکوک نمی شود!

۲ - چگونگی عضویت مصدق در جامع آدمیت و استعفای از آن :

خلاصه حرف راین در جلد اول " کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران این شد که چون جامع آدمیت در تشکیلات خود شبه فراماسون بود (صفحه ۶۳۲ کتاب) پس می توان آن را فراماسونری غیرقانونی نامید. در شرحی که آمد این نام گذاری از روی سوء نیت کامل بوده و با اظهار نظرایشان در کتاب دیگرشان « انجمن های سری در انقلاب مشروطیت » تناقض آشکار دارد و بر هیچ مدرک تاریخی مبتنی نیست. پیش از اینکه به اختصار بشرح این قسمت از مقاله پیردازیم این نکته مهم را گوشزد می کنیم که اولاً هم آقای فریدون آدمیت در کتاب خود " فکر آزادی" و هم آقای راین در هر دو کتاب خود مصدق را از اعضای گرداننده جمعیت ندانسته اند و این منتهای بی انصافی است که غلط کاریهای رهبری یک سازمان سیاسی را به پای اعضاء ساده اش نوشت. ثانیاً مصدق از عضویت جامع آدمیت استعفا کرد.

وقتی نویسنده به لحاظ اهمیت سیاسی مصدق عضویت او را در جامع آدمیت با طول و تفصیل یاد آور می شود باید دست کم استعفای ویرا نیز متذکر شود. مگر آنکه بگوئیم که خواسته اند این کار بکنند ولی سازمان امنیت مانع شده است. باری آقای راین جامع آدمیت را یکی از سه سازمانی می داند که " آرمانها و افکار جوانان و تحصیل کردهای سرگردان و ظلم کشیده کشور را رهبری می نمود" (صفحه ۶۳۲ جلد اول کتاب مزبور) و درباره ترکیب اعضای آن می

نویسد: "... و بسیاری از افراد طبقه حاکمه که هوا خواه سلطنت محدوده بودند و یا بدان تظاهری کردند، به آن تشکیلات پیوستند و یک فرقه سیاسی که درحقیقت نماینده هیأت روشنفکر اصلاح طلب دستگاه حاکمه و مستبدین که بعدها با مشروطیت ستیز کردند، بود، تشکیل گردید".

رائین بعد در باره راه و رسم این "جامع" می نویسد: " رویه و نحوه عمل آن در پیشرفت و اجرای این اصول و برنامه کار آن" (اصول و مرام و هدفهای جمعیت) غیرانقلابی بود. " در صفحه ۶۴۷ کتاب مزبور هم در باره تلاش فراماسونری متکی به سیاست انگلیس یعنی " لژ بیداری" برای متلاشی کردن جامع آدمیت می نویسد: " وقتی فهمیدند جامع آدمیت با فراماسونری جهانی بستگی ندارد (پس وقتی با فراماسونری رابطه ندارد چرا زیر تعهد نامه عضویت مصدق در سازمان می نویسد " قسم نامه فراماسونری مصدق"؟) و باصطلاح ماسونها، فراموشخانه دوم " غیرمجاز" است. کتابچه ای تحت عنوان "تقلب طرح جدید" انتشار دادند (ص ۶۳۹ کتاب مزبور) و در جای دیگر "مبارزه با جامع آدمیت" با بودن عده زیادی منتفذ عضو جامع در داخل تشکیلات دربار مظفرالدین شاه و محمد علیشاه، کار آسانی نبود و لازم بود که بتدریج فعالیت آن خنثی و اعضاء جامع آدمیت عضو لژ فراماسونی بیداری شوند. " (صفحه ۶۴۸ کتاب مزبور).

حالا اگر این نوشته ها را به خط بیاوریم چنین می شود:

الف - جامع آدمیت دربرگیرنده " روشنفکران ظلم کشیده و اصلاح طلب بود»
ب- تنی چند (درخفا) طرفداران سیاست انگلیس می خواستند عده ای از اعضاء جامع آدمیت را در لژ بیداری عضو کنند، یعنی جامع را از درون بپاشند .
بعلاوه :

ج - استبداد طلبان متظاهر به آزادی خواهی می خواستند جامع را وسیله اجرای سیاستهای خود کنند.

د - راه و رسم این جامع غیرانقلابی بود.

نتایجی که بدست می آید اینستکه :

الف ایادی هردو سیاست هم از ابتدا با هرگونه گرایش و فکروجمعیت ایرانی مستقل از دوسیاست و استقلال طلب، مخالف بودند ودرتخریب بنای آن همکاری و معاضدت داشتند. این توافق میان دو سیاست شمال و جنوب تعقیب شده و هنوز نیز می شود.

ب - آنچه بیشترمایه زوال کارسازمانهای سیاسی مستقل ایرانی شده است و می شود، حمله خارج نیست بلکه حمله از داخل است. بدین ترتیب که عدم مراقبت درقبول عضویت فعالان سیاسی، موجب می شود که عوامل خرابکارو به خصوص فرصت طلبان به سازمان راه پیدا کنند . همین فرصت طلب ها هستند که با پیش گرفتن شیوه "ساخت و پاخت " آنهام زیرعناوین ظاهر فریب " آدم کردن"، " تربیت کردن"، " اتحاد جناح ها انقلابی" و...به عنصر طرفداراین دو سیاست امکان می دهند که مقدمات متلاشی کردن سازمان سیاسی را فراهم آورند.

بهرحال مطالبی که از کتاب " فراموشخانه و فراماسونری درایران" نقل شد خود گویای علت استعفای مصدق از جامع آدمیت است. با ورود محمد علیشاه به جامع آدمیت، مصدق از جامع آدمیت استعفاء کرد

پ - مصدق با محمد علیشاه بعلت اینکه اصل موازنه منفی را زیر پا گذارده بود و به سیاست روسیه تکیه کرده بود مخالف بود: " توسل و تحصن ایشان (تقی زاده) در انقلاب مشروطیت بیک سفارتخانه ای که در آن روزگار مصلحت سیاسی خود را در آن می دید که از مشروطه طلبان حمایت و با محمد علیشاه قاجار پادشاهی که موازنه را فراموش کرده بود مخالفت بکند کسی فراموش نکرده است و شاه هم بر اثر همین خبط سیاسی تاج و تخت خود را بباد داد." (موازنه منفی - جلد دوم - ص ۲۵۶) .

ج - درشرایطی که پاسداری از دست آوردهای انقلاب به مبارزه قهر آمیز نیاز داشت، مصّدق نمی توانست با روس محافظه کارانه و صلحجویانه از راه " آدم کردن " محمد علیشاه و مستبدین و ایادی دو سیاست خارجی موافق باشد. د - مهمتر از همه اینکه جامع را در تعقیب خط اصلی یعنی " تحصیل استقلال ایران " ناتوان می دید. این بود که استعفاء کرد و جمعیتی از داوطلبان مسلح تشکیل داد.

۳ - تشکیل انجمن انسانیت به قصد شرکت مسلحانه در پاسداری از دست آوردهای انقلاب:

بر اساس تجربه ای که از عضویت در جامع آدمیت بدست آمده بود، مصّدق برای آنکه عناصر فرصت طلب به جمعیتی که می خواست تحت ریاست مستوفی الممالک تشکیل دهد، راه نیابند " انجمن را از اهالی آشتیان و گرگان که همشهریانش بودند و آنها را می شناخت تشکیل داد. در این انجمن اساس کار مبارزه قهر آمیز بود. رئیس انجمن مستوفی الممالک بود. انجمن دو نایب رئیس داشت، یکی حاج یمین الملک معز السلطان (جدّ دکتر حسابی که در گرما گرم کار با محمد علیشاه ساخت و اسلحه ها و اسناد انجمن را تحویل داد) و دیگری دکتر مصّدق. رابطه انجمن با جمعیت های دیگری که تصمیم به دفاع مسلحانه از مجلس گرفته بودند، دکتر مصّدق بود. " هر انجمن از جمله انجمن انسانیت در مسجد سپهسالار " غرفه ای داشت.

شرح ادامه تاریخ و برخورد انقلابیان و محمد علیشاه در اینجا ، جا ندارد . بطوریکه بر خواننده معلوم می شود مصّدق این انقلابی راستین به قصد تحصیل استقلال ایران وارد یک سازمان سیاسی شده است و در این قصد متناسب با موقع، از روش های مختلف مبارزه قهر آمیز و غیر آن، استفاده کرده است. چقدر گردانندگان تبلیغات دستگاه حاکمه باید دروغ پرداز باشند که تعهد نامه

ایکه سندی زنده و گویا و افتخار آمیز از روح مبارزه طلبی و استقلال جوئی جوانی انقلابی است، را مدرک فراماسون بودن وی جا بزنند!

.... از مشروطیت تا شروع نهضت ملی کردن صنعت نفت اداره کشور یکسره بدست ایادی سیاست انگلیس که بطور عمده در لژیبیداری ایران متمرکز بودند افتاد. البته این لژ خود به دوجناح منقسم است. این دوجناح در طول تاریخ معاصر همواره با هم رقابت داشته اند، جزدر قبال نهضت ملی ایران و نیروهای مستقل از قدرت خارجی. به شرحی که خواهد آمد خواننده توجه خواهد کرد که همواره وقتی پای منافع ارباب به میان آمده است این دوجناح با هم اتحاد کرده اند. و از آنجا که شرح مفصل برخوردها در این مقاله نمی گنجد و هم برای اینکه برخی تحریفات معلوم خوانندگان بشود ترجیح در این است که به شرح مختصر یک چند از این برخوردها بسنده کنیم.

۱- مصدق و پلیس جنوب

۲ - لژ پهلوی و حکومت ملی دکتر مصدق و فراماسونری در دوره مصدق و پس از آن

۱ - مصدق و پلیس جنوب

الف- مختصری در تشکیل پلیس جنوب

در سال ۱۹۱۶ دولتین روس و انگلیس بزور دولت سپهدار را وادار به قبول دولشکر یکی تحت اداره روس در مناطق شمالی ایران و دیگری تحت اداره انگلیس نمودند. تنها راه گریزی که کابینه سپهدار برای خود جست این بود که موافقت قطعی را موقوف به تصویب مجلس کرد.

با اینکه ایجاد دولشکر هیچوقت مورد موافقت و تصویب قرار نگرفت هر یک از دو کشور شروع به عمل کردند. روسها به توسعه بریگاد قزاق تا حدود یک

لشکر پرداختند و انگلیسها هم نیروئی تحت عنوان تفنگچیان جنوب ایران که به پلیس جنوب معروف شد، تشکیل دادند.

کابینه وثوق الدوله (فراماسون و ازگردانندگان لژ بیداری ایران) موافقت کرد که پلیس جنوب تا پایان جنگ بطور موقت در فارس و کرمان دائر باشد و بدین سان به حضور این نیروی خارجی صورت رسمی داد.

ب - دو نوع بر خورد با مسئله ی پلیس جنوب: برخورد مصدق و موضع کودتاجیان (کابینه سید ضیاء)

در کتاب تحولات سیاسی نظام ایران تألیف جهانگیر قائم مقامی آمده است که :
 " ... و مأموران دولت هم در جنوب ایران کاملاً مراقب بودند که در تماسها و ارتباطهایی که با فرماندهان جنوب می یابند مدرک و سندی مبنی بر رسمیت آن نیرو ندهند. چنانکه دکتر مصدق السلطنه که در ۱۹ مهر ماه سال ۱۲۹۹ به ایالت فارس انتخاب شده بود، تلگرافی از دولت مشیرالدوله در خصوص وضع تلقی و رفتار خود نسبت به پلیس جنوب کسب تکلیف کرد و متعاقب آن به پلیس جنوب رسمیت نداد. و با آنها مکاتبه نکرد و برای اینکه آنها در مراسم سلامهای رسمی حضور نیابند تا مبادا حضور خود را دلیل بر رسمی بودن سازمان خویش تلقی کنند، اجرای سلام را که در آن ایام در تمام اعیاد مذهبی انعقاد میافت ترک کرد... " ولی چون کودتای سوم اسفند وقوع یافت و سید ضیاء الدین طباطبائی رئیس الوزرا شد کاری را که انگلیسها بارها با مساعی و نیرنگهای خود می خواستند صورت دهند و اولیای بیدار ایران زیر بار نمی رفتند، او انجام داد. به این معنی که قسمتی از قشون جنوب را به منظور انتظامات و حفظ امنیت در روز ۱۱ حوت به تهران احضار کرد و به ایالت فارس هم تلگرافی تصمیم خود را اطلاع داد... (صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱ کتاب)

همین چند جمله ی منقول بخوبی گویای موضع گیری مصدق و موضع گیری

کودچیان (سید ضیاء - رضا خان) در قبال پلیس جنوب است. اکنون برای اینکه نمونه ای از تحریف ها به دست داده شود و برای اینکه بر خوانندگان معلوم شود که ایادی خارجی چگونه و با چه جرأتی حقایق تاریخی را وارونه می کنند، مطلبی را که آقای رائین در صفحه ۱۵ (جلد سوم کتاب فراموشخانه و فراماسونری با ادعای نقل از صفحه ۲۲۱ کتاب تحولات سیاسی نظام ایران (کتاب که فوقاً بدان استناد شد) آورده است، عیناً نقل قول می کنیم: " پس از کودتای ۱۲۹۹ ش (۱۹۲۰ م) سید ضیاء الدین طباطبائی تلگرافی بوالی فارس (دکتر مصدق بود- خبر نامه) مخابره کرد و اطلاع داد به فرماندهی جنوب امر شده که یک ستون قشون با توپخانه به طهران اعزام دارد". سید ضیاء الدین می خواست بدین وسیله پلیس جنوب را منحل و آن را ضمیمه ژاندارمری کند ولی انگلیسها موافقت نکردند..."

اکنون بر خوانندگان است که این متن را با متن فوق که عیناً از همان صفحه ۲۲۱ نقل کردیم مقایسه کنند و ملاحظه کنند چگونه می خواهند با وارونه کردن تاریخ کودتائی را که ساخته و پرداخته سازمان های جاسوسی و فراماسونری بود «ملی» بقلم آورند.

حقیقت آن است که حکومت کودتا برای تأمین امنیت خود در قبال بخشی از قشون و ژاندارمری که زیر بار کودتاچیان نمی رفت، پلیس جنوب را برسمیت شناخت و یک ستون از آن را به تهران فراخواند تا پشت و پناه کودتاچیان باشد. برای مزید اطلاع خوانندگان بجاست که قسمتی از نطق دکتر مصدق را در مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاء که راجع است برسمیت شناختن پلیس جنوب از طرف کودتاچیان عیناً نقل کنیم: " ولی آقا (مراد سید ضیا است - خبر نامه) که قرارداد را ملغی نموده بود! معلوم نشد بچه دلیل قشون جنوب را برسمیت شناخت و آنها را بموجب تلگرافی ... به طهران احضار نمود."

دکتر مصدق در سال ۱۳۱۹ در زمان نخست وزیری علی منصور و وزارت کشور سهیلی (هر دو از فراماسون های بنام هستند) دستگیر شد و تا پای

مرگ رفت. فرماسونها در تمام دوران دیکتاتوری بیست ساله درسایه غول دیکتاتور که خود تراشیده بودند در منتهای مطلق العنانی حکومت و کشور را به زانده ای از امپریالیسم انگلیس تبدیل کردند. در دوره این دیکتاتوری سیاه، نزاع میان این جناح لژیبیداری ایران با جناح تقی زاده - حکیمی - علا - جم و... بود و این جناح خیانت ها را کارگردانی می کرد و با پیش آمد شهریور ۲۰ جناحی که وثوق الدوله و قوام السلطنه اداره اش می کردند از نو وارد میدان شد. مجلس ۱۵ نقطه ی اوج منازعه این دو جناح برای دست یافتن به قدرت حکومتی است. این نزاع مقارن بود با اوائل نهضت ملی ایران و تدارک حمله به پایگاه سلطه خارجی یعنی شرکت نفت. بناچار در دعوی دو جناح مسئله نقش تقی زاده در امضای قرار داد ۱۹۳۳ طرح شد و منجر شد به اعتراف تقی زاده به اینکه آلت فعل بوده و در امضای قرار داد از خود اختیاری نداشته است (بگذریم از اینکه مطابق سندی که مصدق در مجلس ۱۶ ارائه کرد تقی زاده از پیش از نقشه اربابان دائر به تمدید قرارداد اطلاع داشته است. (نگاه کنید به دفتر دوم از نطق های دکتر مصدق ص ۱۲۵ که اخیر از طرف انتشارات مصدق منتشر شده است)

نهضت ملی شدن صنعت نفت اوج گرفت و جبهه ملی ایران نخستین حکومت ملی را در کشور تشکیل داد. دشمنان نهضت ملی بتکاپو افتادند برای آنکه بکار خود سروصورتی بدهند و با وارد کردن خون تازه در تن فرسوده خود، حکومت ملی را از سر راه امپریالیسم بردارند. برای اینکار لژی با شرکت شخص شاه به اسم لژی پهلوی تشکیل شد. گردانندگان لژیبیداری ایران نخست کوشیدند از راه از میان برداشتن اختلافات خود حکومت ملی را سرنگون سازند و بدین ترتیب حکومت را کمافی سابق بخود منحصر گردانند. حکومت چند روزه قوام تظاهر تجدید وحدت در میان جناح های فراماسونری بود. درسی تیراراده مردم بر این اتحاد نامیمون پیروز شد. مصدق بقدرت رسید و مصمم شد تمامی سازمان های کشوری و لشکر را از وجود فراماسونها پاک کند. و برای

اینکه فراماسونها نتوانند مقاومتی کنند از مجلس اختیارات تامه گرفت. فراماسونها بیکارنماندند. دربار را مرکز اقدامات خود قرار دادند و به تجهیز قوا در چهارچوب لژ پهلوی پرداختند و کودتای ۲۸ مرداد حاصل همکاری این لژوسیا و انتلیجنت سرویس و دیگرآیادی سلطه خارجی بود. کابینه کودتا را در اکثریت اعضای این لژتشکیل می دادند.

◀ لژ پهلوی: تاریخ تشکیل و فعالیت – رابطه انتلیجنت سرویس و دربار - تصفیه در آن

آقای رائین در صفحه ۱۱ جلد سوم کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران پس از معرفی محمد خلیل جواهری شخصی که از طرف انتلیجنت سرویس مأمور تشکیل لژ پهلوی شد، از قول وی می نویسد: " در نیمه دوم سال ۱۹۵۱ (۱۳۳۰ ش) در هتل «گیلان شش نفر از افرادی را که من قبلاً از آمادگی آنها اطلاع یافته بودم بعضویت فراماسونری در آوردم...

" ... فرمان تشکیل لژ روز ۲۴ نوامبر ۱۹۵۱ که مطابق با سال فراماسونری ۵۹۵۱ و سال شمسی ۱۳۳۰ بود صادر گردید و به امضاء رسید."

محمد خلیل جواهری مذکور در باره شرایط زمانی فعالیت می گوید: " با توجه به شرایط سخت آن روز برگزاری همه تشریفات میسر نمود" (صفحه ۱۳ کتاب) و در باره هدفهای فعالیت لژ می آورد: " وقتی احساس کردیم و بما هشدار دادند که مملکت در خطر است از فعالیت علیه عناصر و دستجات مخالف کوتاهی نکردیم... طی جنجال سه ساله نفت ما زیرزمین فعالیت می کردیم. در این مدت دو بار مراکز فعالیت لژ ما مورد سوء ظن و تعقیب مقامات دولتی قرار گرفت ولی با کمک دوستانی که در دستگاه دولت و به خصوص شهربانی داشتیم از تعرض مصون ماند." (ص ۲۷ کتاب) و باز در باره فعالیت سیاسی لژ پهلوی (که ایشان مدعیند بر اثر اعتراض نامش تبدیل به همایون شد) در صفحه های ۱۱ و ۱۲ کتاب از قول جواهری آمده است: " بخاطر

دارم در یکی از جلسات یکی از اعضای جوان لژ پیشنهاد کرد که از این پس در سیاست روز دخالت نکنیم ... روز بعد برای اینکه بکارگردانان لژ ثابت کنم که او با دکتر محمد مصدق نخست وزیر ارتباط دارد بوسیله کار آگاه مخصوص نخست وزیر که متأسفانه در واقعه ۲۸ مرداد ۳۲ کشته شد اسامی کسانی را که فردای آن روز به خانه شماره ۱۱۰ " مصدق " آمده بودند بدست آوردیم و معلوم شد جوان مذکور یک روز پس از پیشنهاد عدم مداخله در امور سیاسی دوساعت با دکتر مصدق در خلوت گفتگو می کرده است. پس از این حادثه در روزها نیکه این جوان در اثر... شرکت می کرد از گفتگو در امور سیاسی و تشریح کارهای سقوط دکتر مصدق خود داری می کردیم."

◀ رابطه لژ پهلوی با انتلیجنت سرویس انگلیس:

در باره رابطه این لژ با انتلیجنت سرویس انگلیس نویسنده در صفحات ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ کتاب از قول دکتر اسکندانی فراماسون عضو این لژ می نویسد: " چند ماهی در لژ کار می کردم تا اینکه برای انجام مأموریتی مجبور به مسافرت به رضائیه شدم طبق رسوم قدیمی و دیرینه ماسون ها موضوع و مقصد مسافرت را به اطلاع جواهری استاد اعظم لژ رسانیدم. ولی ایشان بمن گفتند فعلاً دو هفته ای مسافرتتان را بعقب بیندازید. پرسیدم چرا؟ و بچه دلیل؟ او در جواب گفت: بزودی یکی از مأمورین انتلیجنت سرویس به طهران می آید و می خواهد تو را ملاقات کند. از شنیدن این جمله به شدت بر آشفتم ... با صدای بلند گفتم: من چه ارتباطی با انتلیجنت سرویس دارم؟ ... این جملات اعتراض آمیز من سبب دخالت چند نفر دیگری که حضور داشتند شد و آنها هم در بحث ما شرکت کردند. و یکی دو نفر که از ذکر نامشان معذورم، گفتند: عصبانیت شما بیهوده است ما هم چنین ملاقاتهایی کرده ایم."

◀ رابطه لژ پهلوی با شاه و عضویت شاه در این لژ:

آقای راین درباره علت انحلال لژ پهلوی در صفحه ۱۰۰ کتاب مذکور می نویسد: "بتدریج احساس شد که وجود باشگاه حافظ (باشگاهی که لژ پهلوی برای اداره فعالیت ها، ضد حکومت مصدق ایجاد کرده بود. به نقل از ص ۲۵۷ کتاب) و دخالت‌های بی مورد و بی جای فراماسونها در امور مملکت لازم نیست، بدین سبب دستور انحلال باشگاه مذکور داده شد."

برای اینکه معلوم شود دستور انحلال از طرف یک مقام فراماسونری صادر شده است و این مقام که بوده است به کتاب خود راین مراجعه می کنیم. وی در صفحه ۴۵۰ کتاب می نویسد: "جریان او (مراد جواهری است) بعرض شخص اول مملکت رسید و معظم له به موقع دستور دادند که سازمان منحل و غیر قانونی شود."

و برای اینکه معلوم شود مقصود از انحلال و غیر قانونی شدن چیست باز به صفحات ۸۳ و ۸۴ کتاب مذکور بر می گردیم:

"... اختلافاتی نیز بین اعضاء لژ همایون روی داد که سر دسته مخالفان سپهبد حاج علی کیا بود. سپهبد کیا که مأمور بود لژ همایون را تعطیل کند به عده ای از اعضاء تکلیف استعفا کرد. و با استعفای ۱۵ نفر از طرفداران او به محمد خلیل جواهری نیز تکلیف استعفا شد. خود جواهری نیز در این باره گفته است: ... چند بار بمن اخطار گردید که مستعفی شوم ولی مدتی مقاومت کردم و سرانجام پس از چند ماه مذاکره خصوصی و وساطت دکتر سید حسن امامی امام جمعه تصمیم گرفتم برای مدت سه ماه کار لژ را متوقف کنم."

چون در قانون اساسی فراماسونری قید شده است که اگر لژی سه ماه بدون عذر موجه فعالیت نکند بخودی خود تعطیل و منحل می شود. لذا من هم از اختیاراتی که داشتم استفاده کردم سه ماه کار لژ را متوقف ساختم و بدین ترتیب آن را منحل کردم.

پس از اعلام انحلال به اعضاء لژ همایون اطلاع دادم که می توانند در لژ

جدید (مولوی) که مقدمات تأسیس آن کاملاً فراهم شده است فعالیت کنند. بدین ترتیب معلوم است که شاه بعنوان مقام فراماسونی تصمیم گیرنده، دستور انحلال لژ را صادر کرده است. زیرا تصمیم به انحلال لژ را - بنا به نوشته آقای رائین - جز یک مقام فراماسونی مافوق نمی تواند اتخاذ کند. و بازگفته جواهری روشن می شود که لژ پهلوی با تبدیل شدن به لژ مولوی در واقع تصفیه شده است.

◀ لژ پهلوی و وابستگیهایش با صهیونیسم و بهائیت:

لژ پهلوی با صهیونیسم بین المللی و بهائیان نیز وابستگیهای بسیاری داشته است. از آنجا که پرداختن بدین قسمت نوشته حاضر را بیش از حد به درازا می کشد بناچار خواننده را به فهرست اسامی اعضاء این لژ رجوع می دهیم و فراوانی شمار صهیونیست های عضو و هم بهائیان مبین این وابستگیها ... بود. مضافاً بر اینکه بودجه فعالیت ها را اینان تأمین می کرده اند.

حال که معلوم شد فراماسونری از بدو پیدایش یکی از هدفهای خود را از میان برداشتن مردان ملی و میهن دوست و بطریق اولی مصدق قرارداد بود (در واقع مصدق ۴۰ سال از عمر را زندانی فراماسون ها بود و هم اکنون هم جسمش در زندان آنها است)، ببینیم دردوران مصدق، فرماسونرها چه حال و روزی یافتند:

◀ فراماسونری و روزگار آن در دوره حکومت ملی مصدق:

طلوع حکومت ملی موجب مقارن از بین رفتن بسیاری از لژهای فراماسونی در طهران و شهرستانها است:

۱ - لژ شماره ۱۳۰۵ بنام پیشاهنگ: تاریخ تشکیل ۱۳۰۱ محل تشکیل شهر آبادان و اعضای آن قریب به اتفاق کامندان شرکت نفت بودند. معبد این لژ

به خرج شرکت نفت ساخته شده بود. در موقع ملی شدن صنعت نفت اخراج کارکنان انگلیسی از آبادان لژ مزبور تعطیل و کلیه اثاثیه و لوازم آن موقتاً به بصره حمل شد. (صفحه ۱۴۴ کتاب مذکور)

۲ - لژ شماره ۱۳۲۴ بنام مسجد سلیمان: تاریخ تشکیل ۱۹۲۴ - محل تشکیل مسجد سلیمان و اهواز و اعضاء آن انگلیسیان و معدودی از ایرانیان بودند. با ملی شدن صنعت نفت لژ تعطیل شد و معبد آن به تصرف حکومت ملی در آمد و تبدیل به محل حسابداری شرکت نفت شد. (صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ کتاب)

۳- لژ روشنائی ایران: تاریخ تشکیل ۱۹۱۹ است. اعضاء آن افسران و گروه‌بانیان ارتش مستعمراتی انگلیس و ایرانیان اعم از نظامی و غیرنظامی بودند. این لژ به دنبال روی کار آمدن حکومت ملی و از بین رفتن امکان فعالیت‌های ضد ایرانی از گرانند لژ اسکاتلند تقاضای تعطیل موقت کرد. (صفحات ۱۰۹ و ۳۳۳ کتاب)

۴ - لژ سن ژرژ: که تحت اساننامه انگلیسی در آبادان تشکیل شد و با ملی شدن صنعت نفت تعطیل شد. (صفحه ۴۵۰)

علاوه بر این لژها که با زمامداری دکتر مصدق برچیده شدند و در کتاب راین مذکور است نگاهی به فهرست اسامی کسانی که توسط حکومت ملی مصدق و با استفاده از اختیارات قانونی از ادارات کشوری و لشگری تصفیه شدند گواه مبارزه قاطع و بی‌امان مصدق با تمامی عوامل خارجی است.

سراسر عمر مصدق در مبارزه گذشت. و اکنون که بر اثر رقابت سازمان‌های جاسوسی، فرا ماسونها معرفی شده اند. خوب روشن می‌شود که چرا مشرف نفیسی، نصرالملک هدایت، تقی زاده، فروغی، وثوق الدوله، قوام السلطنه، تقوی، حکیمی، سید محمد صادق طباطبائی، فهیمی، محمد علی بوذری، ساعد، گلشانیان، دکتر اقبال و... از بدو فعالیت سیاسی دکتر مصدق مورد حمله وی قرار گرفتند و در نطق یا عمل سیاسی ای نیست که مصدق خیانت‌های این خائنان را برنشمرده باشد.

بجاست در بیان اندازه دشمنی فراماسونها با مصّدق باز به کتاب رائین رجوع کنیم: " فراماسونها بقدری که با نخست وزیر... (مراد از این سه نقطه مصّدق است- خیر نامه) دشمنی داشتند و دارند هرگز با کمونیستها مخالف نبوده اند." (صفحه ۸۷ کتاب نقل از مقاله ایران ما) (۱۱)

◀ نامه دکتر مصّدق در جواب ایرج افشار

ایرج افشار می نویسد: یکی از اسنادی که درباره‌ی احوال او (دکتر مصّدق) باید آورد مرقومه‌ای است از او به نگارنده در خصوص شرحی مورخ بیستم جمادی‌الاول ۱۳۲۵ قمری مربوط به عضویت در «جامع آدمیت» که نخستین بار آقای فریدون آدمیت آن سند را در کتاب «فکر آزادی» (تهران ۱۳۴۰) منتشر کرد و همان موقع، احتیاج به توضیح داشت. آقای عبدالله راست‌گو در کتاب «یادی از مصّدق» (تهران ۱۳۵۷) صفحات ۹ تا ۱۲ به این موضوع اشاره کرده و به حق توجه داده است که مصّدق از آن مجمع کنار رفت. ولی مرجع اطلاع خود را بیان نفرموده است. در کتاب «مصّدق و نهضت ملی ایران» هم همین نکته مورد توضیح قرار گرفته است.

موقعی که کتاب آقای آدمیت انتشار یافت، به ملاحظه‌ی اهمیتی که کتاب ایشان داشت، نسخه‌ای از آن را به انضمام شرحی به طورسئوال در موضوع تعهد نامه‌ی مورد سخن نوشته بودم، توسط آقای دکتر غلامحسین مصّدق به خدمت مرحوم مصّدق فرستادم. آن بزرگوار پس از چند روز، جوابی فرستاد. ولی متأسفانه آنرا به انضمام نامه‌های دیگری که از ایشان داشتم از دست دادم. اما خوش‌بختانه فرصتی دیگر دست داد و طی سوال مجددی همان پرسش را تکرار کردم. مرحوم مصّدق جوابی گویا و روشن نوشت که آن شرح را حفظ کرده‌ام و اینک به طبع می‌رسانم تا از زبان آن مرحوم و به طور غیر مستقیم به تمام گفت‌وگوها خاتمه داده شود.

ولی محمد خلیل جواهری پس از مسافرت حنا ابوراشد این برنامه را تعقیب می کرد. در سال ۱۳۳۰ (اوایل حکومت مصدق) نماینده دیگری به نام «خلیل ابوالخود» را به تهران فرستاد. مأموریت او تهیه مقدمات تشکیل لژ فراماسونری و تعیین هفت نفاعضای اولیه این لژ بود که میبایست عضویت آنها در فراماسونری محرز باشد. این هفت نفر جز محمد خلیل جواهری عبارت بودند از دکتر احمد هومن، دکتر محمود هومن، محمدعلی امامی، جعفر رائد، محمد قریشی، ارنست پرون، میراسلاو با دین. نام لژ نیز خود شاه «پهلوی» پیشنهاد شد و خلیل ابوالخود با تقاضای تشکیل لژ از طرف نامبردگان به قاهره بازگشت. فرمان تشکیل لژ پهلوی به تاریخ ۲۴ نوامبر سال ۱۹۵۱ (سوم آبان ۱۳۳۰) به نام اشخاص فوق الذکر صادر شد و محمد خلیل جواهری که عملاً رئیس لژ شده بود فعالیت خود را برای جلب اعضای تازه و توسعه لژ آغاز کرد. (۱۲)

◀ نا بهنجاریهای انجمن ها و عضویت دکتر مصدق در مجمع

انسانیت!

ناصرتکمیل همایون در رابطه با « نا بهنجاریهای انجمن ها و عضویت دکتر مصدق در مجمع انسانیت! » می نویسد: یکی از حرکات سودمند و گاه زیان بخش دردوره مشروطه خواهی، تشکیل انجمن های متعدد با نام و نشان های گوناگون، محلی، تباری و خاندانی، شغلی، آرمانی و جز اینها بود. دکتر مصدق نوشته است: همانطور که در هر کشور احزاب سیاسی و مشروطه لازم و ملزوم یکدیگرند، در ایران نیز هموطنانم حس می کردند که مشروطه بدون مرکز اتکاء سر نخواهد گرفت و روی این نظر، هرچند نفر که با هم تجانس و اشتراک منافع داشتند، جمعیتی تشکیل می دادند تا در موقع لزوم همه

روی یک اصل متفق باشند و بتوانند از آزادی دفاع کنند و الحق هم که عده‌ای جان در کف نهادند و در راه ایمان و عقیده از همه چیز گذشتند. (I)

یکی از انجمن‌ها که متعلق به خویشان و هم ولایتی‌های آشتیانی و تفرشی و گرکانی‌ها بود «مجمع انسانیت» نام داشت مصدق از این انجمن هم در خاطرات و تألمات و هم در «تقریرات در زندان» سخن به میان آورده است که نگارنده از هر دو منبع سود جسته است.

انجمن انسانیت در خانه مرحوم میرزا حسن خان مستوفی الممالک تشکیل می‌شد. این مجمع یک رئیس داشت و دونفرنایب، ریاست بر عهده مستوفی الممالک و نیابت بر عهده مصدق السلطنه و معز السلطان (معین الملک جدّ دکتر حسابی) بود خانه‌ای نزدیک منزل مستوفی الممالک اجازه شد و همانند دیگر انجمن‌های عده‌ای مسلح داشت به نام «سربازمئی» تا موقع لزوم از آزادی دفاع کنند...» (II)

در آن هنگامه که تضاد مشروعه طلبان و مشروطه خواهان بالا گرفته بود، و همه نهادهای سیاسی درگیر قدرت طلبی بودند تعداد انجمن‌ها هم روزبه روز فزونی یافت و خواسته‌های متضاد و اختلاف آمیز زیاد از اندازه شد. آدمیت در این مقوله و رفع اشکالات آن نوشته است: «با افزایش شمار انجمن‌ها «انجمن مرکزی» به وجود آمد و قرار بود هر انجمنی دو نماینده به آن بفرستد که «روح تمام انجمن‌ها» آنجا حاضر باشند. در رقابت آن «انجمن رابط» برپا گشت که آن را انجمن سیار نیز خوانده‌اند و مقرر بود که هر انجمن نماینده‌ای در آن داشته باشد. منطق وجودی دو انجمن مرکزی و سیار تصمیم‌گیری جمعی در امور مشترک عمومی باشد، اما هیچ کدام به صورت بنیادی، استوار در نیامد بلکه شیوه عمل رایج این بود که هر انجمنی برای گفت و گو در مطلب مورد نظرش از برخی انجمن‌ها دعوت می‌کرد که ظاهراً به مشورت نشینند و در واقع آنها را شریک رأی خویش گرداند. مصوّبات این جرگه به مهر حاضران می‌رسید و آنرا به عنوان «رأی ملت» اعلام می‌کردند. این نحو تصمیم‌گیری غلط و عاری از حقیقت بود. نه رأی چند انجمن نماینده افکار عمومی پایتخت بود و نه

به طریق اولی منعکس کننده آرای ملت و رأی ملت تنها در مصوّبات مجلس ملی می توانست جلوه یابد» (III)

انجمن های پدید آمده که به انواع و اقسام تندرو (آذربایجانیها- محله دروازه قزوین و...) و معتدل (مظفری، انسانیت و ...) حتی طرفدار دربار و سلطنت و به روایت هایی انجمن های « دولت ساخته» (که وظایف دیگری برعهده داشتند) منقسم بودند این انجمن ها از یکسو با خود اختلاف نظر داشتند و از سوی دیگر با مجلس شورای ملی یکدل نبودند و همزمان برخی از آنها با محمد علی شاه و نهاد سلطنت عناد داشتند و برخی از آنها درخفا روابطی با شاه و قزاقخانه برقرار کرده بودند.

عبدالله مستوفی نوشته است :

« یکصد و هفتاد انجمن در طهران تشکیل شده و هر یک با برنامه و نظامنامه مخصوص خود در پیشرفت آزادی می کوشد. مستبدین هم با تظاهر مشروطه طلبی در این انجمن ها یافت می شوند و با خبر چینی های خود رؤسای خویش را از افکار و مقاصد آزادی طلبان خبرداری می سازند.» (IV) در چنین شرایط مسأله قراردار ۱۹۰۷ میلادی و تروراتیک اعظم امین السلطان ، اوضاع را نابسامان تر کرده بود، کینه توزی و گستاخی و برخوردهای خصامانه از هر طرف نمایان تر شد که نشان دهنده نا آگاهی های سیاسی و ناهماهنگیها و ناهمسازیهای اجتماعی بود. برای مثال در هنگامه پس از دفن عباس آقا تبریزی عده ای که خود را هوادار وی معرفی می کردند . نشانی گور او را از جلال السلطنه « رئیس کل نظمی» گرفته و به نام انجمن آذربایجان گور آن مرد تبریزی را گل باران کردند و وی را « شهید راه وطن » نامیدند و مرحوم ملک المتکلمین و آقا جلال اصفهانی در آن مکان داد سخن دادند و آیه شریفه «ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً..» را درشان او دانستند، و زمان دیگر پس از سوء قصد به محمد علی شاه و وقایع « یوم التوب» و کودتای شاه مستبد با کمک قزاق های روسی علیه نظام مشروطه، گروه هایی پیدا شدند با احساس های متفاوت،

گور عباس آقای صرّاف تبریزی را شکافتند و استخوانهای آن مرحوم را به آتش کشیدند که نمایانگر شیوه ای بود « از رفتار آدمی در خشم و کینه کشیدن و دیوانگی» (V)

آدمیت مجموع چند انجمن را با عنوان «جبهه افراطیون» نام می برد و هویت آنها را « انقلابی با مرام سوسیال دموکراسی روسی» به علاوه گروه اجتماعیون - عامیون، به علاوه چند انجمن به علاوه عناصر مجاهد و فدایی قفقازی و آذربایجانی، به علاوه منفردینی با همکاری محدود، دانسته و آن را ائتلافی «مرکب از عناصر گوناگون بدون رهبری واحد حزبی، اما با همکاری جمعی که در مسائل عمده به قاعده مشورت تصمیم گرفته می شد و به اجرا درمی آمد، شناسانده است. (VI)

وی درباره مجلس شورای ملی و موضوع آن آورده است: «موضوع و مشخص مجلس نسبت به انجمن ها دفاع از معیارهای دموکراتی در نظام مشروطه پارلمانی بود. پُرانتقاد و اعتراضی که مجلسیان وارد آوردند، بر بی قاعدگی چند انجمن و افراد انگشت شماری بود که درون جبهه افراطیون جای گرفته بودند. انجمن ها و عناصری که فعالیتشان تنیده در حرکت افراطی بود و جبهه ای که مرام و روش خویش را در منطق پرخاشگری و خشونت سیاسی دریافته بود» (VII) آدمیت به درستی نتیجه گیری کرده است: جبهه افراطیون نه خدمتی به آزادی و دموکراتیسم کرد، نه بصیرت و خرد سیاسی داشت که در مسیر حوادث روش منطقی پیش گیرد به همین سبب در مجلس ملی و جامعه آزادیخواه از منزلت و اعتبار سیاسی برخوردار نبود (VIII)

دکتر مصدّق در مخصّصه فعالیت های این نوع انجمن ها قرار گرفته بود، و به طوری که خود نوشته است: «جلسات مجمع (انسانیت را من اداره می کردم و هر وقت هم که کاری در خارج پیش می آمد، عده ای از حضّار پیشنهاد می کردند نایب رئیس دیگر آن را انجام دهد، تا اینکه روزی محمدعلی شاه از شهر به باغ شاه رفت و انجمن مظفّری واقع در شمال میدان بهارستان (منزل مرحوم مسیح

المک شیرازی پدرسردار فاخر حکمت) از عموم انجمن‌ها دعوت کرد هر کدام نماینده خود را با مهر انجمن به آنجا اعزام کنند که این مرتبه هیچکس پیشنهادی برای انتخاب آن نایب رئیس (معزالسلطان) ننمود و حضار تقاضا کردند که این کار را هم من انجام دهم.

در مورد چگونگی دعوت و قصد نیت آن دکتر مصدق افزوده است: «انجمن مظفری، نامه‌ای به شاه نوشته و درخواست کرده بود خود را از ملت جدا نکند و به شهر مراجعت کند که من نیز مثل سایر نمایندگان آن را مهر کردم. سپس قرار شد هر یک از نمایندگان موضوع را در جمعیت خود طرح کند و هر انجمن یک نماینده دائمی برای تصمیماتی که در آن روزها می‌بایست اتخاذ شود، انتخاب نمایند.» (IX)

هر انجمنی یک طاق نما در مسجد سپه سالار برای خود انتخاب کرد و دفتر و دستک خود را در آنجا قرار داد و مجمع انسانیت هم صاحب طاق نمایی شد که در واقع مرکز تصمیمی گیریهای آن بود. سربازان ملی هم مسلحانه در آنجا اقامت داشتند. از انجمن‌های آماده نبرد نام انجمن شاه آباد، انجمن فاطمیه، انجمن تشکر، انجمن امامزاده یحیی، انجمن وفاییه، انجمن مجاهدین و مجمع انسانیت، در اسناد تاریخی آمده است و از مبارزان انجمن انسانیت افرادی که رسماً آماده نبرد علیه قزاقان روسی طرفدار محمد علی شاه بودند، این نام‌ها شناخته شده‌اند:

میرزا یحیی خان ولد میرزا عباسعلی آشتیانی

میراز حسین خان گرکانی

قاسم آقای خیاط

مشهدی حسن تفرشی

محمد حسن بقال

محمود پاره دوز

میرزا رضای فرآش» که هدایت و راهنمایی آنان برعهده میرزا محمد خان

هدایت السلطنه بوده است. (X) مستوفی الممالک فقط عنوان ریاست داشت. و دو تن که به ظاهر معاون او بودند (مصدق السلطنه و یمین الملک معز السلطان تفرشی)، در واقع همه کارهای سازمانی و نظامی برعهده دکتر مصدق بود و او به عنوان نماینده مجمع در « کمیسیون حرب» که محل آن هم در شبستان مسجدبود، شرکت می کرد. (XII)

برپایه تصمیم کمیسیون، همه سربازان ملی برای دفاع از مشروطه آماده می شدند اما بر اثر دسیسه ای پنهانی در روز بمباران مجلس، سربازان ملی بعضی از انجمن ها مرخص شده بودند و دفتر آنها بسته شده بود از آن میان دفتر و تجهیزات نظامی مجمع انسانیت به دستور معاون دوم (معز السلطان) به خارج از مسجد انتقال داده شده بود و به قول دکتر مصدق معلوم شد که «نایب رئیس دیگر، بیش از من در سیاست وارد بود و از همه جا اطلاع داشت!» (XIII)

دکتر مصدق زمانی که عازم مسجد سپه سالار و مجلس بود، هنوز به چهار راه لاله زار نرسیده، صدای شلیک توپ از منطقه بهارستان شنیده می شد و کودتای شوم محمد علی شاه (۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ برابر ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ م، ۲ تیر ماه ۱۲۸۷) به فرماندهی لیاخف سرکرده قزاقخانه شاهنشاهی که تحت نظارت فراماندهی روسیه در قفقاز بود، تحقق پیدا می کرد.

سخن پایانی

مجلس شورای ملی ویران شد. بسیاری از اثاثیه و دفاتر و اسناد و تابلوهای گرانبها به غارت برده شد. (XIV) نظام نوین مشروطه که آزادیخواهان و روحانیان پیشرو در ایجاد آن مرارت ها کشیده بودند، تعطیل شد و « استبداد صغیر» جانشین آن گردید. تنی چند از آزادیخواهان و نمایندگان کشته شدند و گروهی به اسارت درآمدند که سران آنها در باغشاه ناجوانمردانه اعدام شدند..

عده ای فرار کردند و از آن چند تنی به سفارتخانه انگلیس پناه بردند و بقیه در گوشه و کنار شهر متواری بودند.

دکتر مصدق صادقانه وقایع بعد از کودتا را تحریر کرده و از «مجلس شورای دولتی» و عضویت خودش در آن مجلس با کمک و درایت حشمت الدوله و الاتبار سخن به میان آورده و چنین نوشته است:

مجلس شورای دولتی در عمارت خورشید، محلّ بعدی وزارت دارائی تحت ریاست میرزا عبدالوهاب خان نظام‌الملک تشکیل گردید. مشیرالسلطنه صدر اعظم آن را افتتاح نمود و چون برنامه‌ای نداشت، هرکس بمذاق خود صحبتی می‌کرد...

جلسه اول شورای دولتی به این ترتیب خاتمه یافت و چون اطمینان حاصل شد که متعرض من نمی‌شوند به آن یک مرتبه اکتفاء کردم و تصمیم گرفتم وسایل مسافرت خود را برای تحصیل فراهم کنم. صدور تذکره نیز احتیاج به اجازه داشت که این کار هم به دست سناتور و الاتبار انجام گرفت. (۱۳) (صص ۴۹۷ - ۴۹۴) (XV)

◀ خلیل موحد مصدق و «جامع آدمیت»

چکیده مقاله خلیل موحد بنام «مصدق و نهاد مدنی» که در باره مصدق و «جامع آدمیت» در اینجا برای خوانندگان می‌آورم:

نخستین نهاد غیردولتی که مصدق به عضویت آن درآمد، تشگلی به نام «جامع آدمیت» به رهبری میرزا عباسقلی خان آدمیت (۱۲۴۰ - ۱۳۱۸ ش) بود. جامع آدمیت که اندکی پس از قتل ناصرالدین شاه (۱۲۱۱ - ۱۲۷۵) باحضور برخی از رجال سیاسی کشور تشکیل شد، کم و بیش متأثر از افکار میرزا ملکم خان ناظم الدوله (۱۲۱۲ - ۱۲۸۷) بنیانگذار «فراموشخانه» و سپس «مجمع آدمیت» بود و در تدارک ذهنی و عینی انقلاب ضد خودکامگی مشروطیت نقش مهمی

داشت.

دکتر فریدون آدمیت، نویسنده کتاب فکر آزادی و مقدمه مشروطیت، بعد از بیان تفصیلی پیش درآمدهای اجتماعی و سیاسی نهضت مشروطیت، با تکیه به اسناد و مدارکی که درباره ی «جامع آدمیت» در اختیار داشته، به معرفی بنیانگذاران و رهبران جامع آدمیت و انعکاس گسترده خاستگاه، مرامنامه، اندیشه و عملکرد جامع آدمیت در قبال دستگاه ستم و استبداد قاجاری و خیزش آزادی خواهان ایران، پرداخته است.

فریدون آدمیت از نقش مثبت جامع آدمیت و میرزا عباسقلی خان در جنبش ضد یگه تازی مشروطیت یاد کرده و افراد وابسته به جامع آدمیت را از طبقه روشنفکر می داند. طبقه روشنفکری که مسلکی غیرانقلابی داشتند و بنیان فلسفه سیاسی آن ها بر «مشروطیت و محدودیت» حاکمان بود. آن ها هوادار سلطنت مشروطه، پارلمان ملی شامل دو مجلس شورا ملی متشکل از وکلای ملت و مجلس ستاد متشکل از کاملین و ریش سفیدان بودند. هم چنین از استقرار حکومت انتخابی، مسؤل بودن و پاسخگو بودن وزرا، و استقلال قضات حمایت می کردند.

رهبران جامع آدمیت از اصلاحات عمومی و برپایی تأسیسات سیاسی و اجتماعی نوین براساس اصول علمی و به سبک کشورهای اروپایی پشتیبانی کرده، اما با رادیکالیسم و عملیات انقلابی و تند که نهضت رهایی بخش مشروطیت را از مسیر اصلی و طبیعی خود منحرف کند، مخالف بودند.

به روایت دکتر آدمیت، در انجمن مذکور سیصد و چند نفر از طبقات مختلف مردم به شرح زیر عضویت داشتند:

نمایندگان مجلس اول ۱۵ نفر، رجال و سرشناسان ۱۳۵ نفر، شاهزادگان ۲۰ نفر، اطبّا ۱۱ نفر، هنرمندان ۳ نفر، نظامیان ۱۲ نفر، تجّار ۱۳ نفر، افراد طبقه متوسط ۹۰ نفر، روحانیون ۱۴ نفر. (۱)

برخی از این روحانیون عبارت بودند از: ملامحمد علامه مجتهد بار فروش،

سید ولی الله شریف العلماء، میرزا سید ابوالقاسم طباطبایی، میرزا مصطفی امجد الذاکرین، شیخ علی زرندی، میرزا محمدباقر مجتهد آملی، سیدرضا بدیع الذاکرین، صدر المعالی مازندارانی. (۲)

مصداق نیز در روز دهم تیرماه سال ۱۲۸۶، در سن ۲۵ سالگی و در حالی که کمتر از یکسال از صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه در ۱۴ مرداد ماه ۱۲۸۵ می گذشت، با امضای سوگندنامه جامع آدمیت، به این نهاد مدنی پیوست؛ ولی حضورش در تشکل پیش گفته چندان دوامی نیافت و آن نهاد را ترک کرده و به جمعیت دیگری پیوست. (۳)

موضوع عضویت مستعجل مصداق در جامع آدمیت، به اندازه ای کم اهمیت و بی رنگ بود که تا ۵۴ سال بعد، در هیچ سند مکتوبی انتشار نیافت، تا این که فریدون آدمیت برای نخستین بار در سال ۱۳۴۰ قسم نامه مصداق را به همراه چند قسم نامه دیگر، با استفاده از اسناد و مدارک به جای مانده از جامع آدمیت، در کتاب فکر آزادی و مقدمه مشروطیت به چاپ رساند. (۴)

چاپ تعهدنامه مصداق به جامع آدمیت، این امکان را برای برخی مخالفان رهبر نهضت ملی ایران فراهم آورد، تا آن را به عنوان یک کشف تاریخی در بوق و کرنا کنند..

بلافاصله بعد از انتشار کتاب فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، روزنامه فرمان، متن سوگندنامه را کلیشه کرده و آن را تحت عنوان سوگندنامه عضویت مصداق در دستگاه «فراماسونی» منتشر کرد. روزنامه آژنگ نیز دیگر نشریه ای بود که به چاپ تعهدنامه مصداق به جامع آدمیت اقدام کرد. (۵)

هفت سال بعد (۱۳۴۷) موضوع عضویت مصداق در جامع آدمیت، بار دیگر از درون یکی از کتاب ها سر درآورد. این بار اسماعیل رابین (۱۲۹۸ - ۱۳۵۸) در جلد اول از کتاب سه جلدی خود به نام «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» تعهدنامه مصداق را به جامع آدمیت، به همراه تعهدنامه افرادی مانند دکتر اسماعیل مرزبان و محمدعلی فروغی (۱۲۵۱ - ۱۳۲۱) آخرین نخست وزیر

رضاشاه و نویسنده کتاب هایی مانند: «سیر حکمت در اروپا» و «حکمت سقراط و افلاطون» به چاپ رساند.

رایین اما با عبور از معیارهای اخلاقی، در زیر تعهدنامه نوشت: «متن قسم نامه فراماسونری دکتر محمد مصدق»؛ در حالی که به رغم یکسان بودن عبارات قسم نامه ها از کاربرد واژه «فراماسونری» در صدر و ذیل قسم نامه فروغی خودداری کرد. (۶) رایین با فراماسون خواندن مصدق، دل خواهانه و یا نابه دلخواه، آغازگر مرحله ی جدیدی از کارزار پلید افترا زنی علیه مصدق گردید و اسباب رقص و پایکوبی مخالفان عجول و ستیزه جوی مصدق را فراهم کرد.

رایین در شرایطی مصدق را در ردیف فراماسونرها قرار می دهد که خود، ضمن معرفی فراموشخانه و مجمع آدمیت میرزا ملکم خان و جامع آدمیت به عنوان سه سازمان سیاسی شبه فراماسونری و بیان این نکته که این سازمان ها «آرمان ها و افکار جوانان و تحصیل کرده های سرگردان و ظلم کشیده را رهبری می نمودند» تصریح می کند که «تشکیلات ماسونی جهانی، فراموشخانه و مجمع آدمیت را به رسمیت نمی شناخت و آن ها را از جمعیت ها و فرقه های غیرمجاز و به اصطلاح ماسونی (Clandesten) می شمرد.»

به باور رایین؛ به رغم پیروی جامع آدمیت از نظام و مرام میرزا ملکم خان و عضویت برخی از رهبران آن در لژهای اروپا و هند، سازمان مذکور «بستگی رسمی با فراماسونری جهانی نداشت و صرفاً تقلیدی از این فراموشخانه و تشکیلات ملکم و تعقیب کارهای گذشته او بود...» (۷)

فریدون آدمیت نیز پس از معرفی ملکم خان به عنوان «مبرزترین رجل روشنفکر دربار ناصرالدین شاه قاجار» و بنیانگذار مکتبی که «مؤثرترین عامل نشر اندیشه آزادی و تجددخواهی در ایران» بود، درباره رابطه بین عباسقلی خان، مؤسس جامع آدمیت با ملکم خان می نویسد: «میرزا عباسقلی خان از برکشیدگان یحیی خان مشیرالدوله بود و توسط او با آزادی خواهان روشنفکر و یاران ملکم محشور گردید و در مقام ترویج افکار او برآمد و در سال ۱۳۰۰ هـ

ق به فراموشخانه ملکم پیوست.»

آدمیت اما بر این عقیده است که: «فراموشخانه [ملکم] نه شعبه ای از تشکیلات فراماسون بود و نه بانی آن ادعای تشکیل لژ فراماسون را کرده و نه اساساً ملکم اجازه تأسیس لژ را داشته است، البته او بعدها به عضویت لژ فراماسون فرانسه درآمد.» (۸)

عبدالهادی حائری نیز در کتاب خود به نام «تاریخ جنبش ها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی» بعد از ذکر تاریخچه ی پیدایش نحله و گروه فراماسونی در غرب و اشاره به شعارهای سه گانه این طبقه نوپای بورژوازی؛ یعنی برادری، برابری و آزادی می نویسد: انجمن های فراماسونری، خواهان «آزادی از یوغ فئودالیتة مذهبی و سیاسی، آزادی در کار، بازرگانی و انباشتن دارایی بود. و می خواست در زمینه حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و قضایی با دو طبقه دیگر - اشراف وابسته به کلیسا و اشراف حاکم بر سیاست و دولت - برابر باشد...»

حائری سپس متفکران، سیاست مداران، نویسندگان و سازمان های مختلفی را نام می برد که همگی دارای اندیشه ماسونی بوده و نقش تعیین کننده ای در برخی رویدادهای فرهنگی و سیاسی داشته اند.

این نویسنده پس از بیان پیشینه اندیشه فراماسونی در ایران و معرفی برخی افراد از جمله: سیدجمال الدین اسدآبادی (۱۲۲۰ - ۱۲۷۶) و میرزا یوسف مستشارالدوله تیریزی به عنوان فراماسون، درمورد نهادهای تأسیسی میرزا ملکم و پیروانش، تصریح می کند: «به عضویت دوستی صادقانه پاریس درآمد ولی فراموشخانه اش در ایران به رسمیت شناخته نشد و مستقل بود. پس از آن «مجمع آدمیت» شد و سپس بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه، جامع آدمیت توسط عباسقلی خان آدمیت تشکیل گردید. این ها هیچ یک وابسته به سازمان های جهانی فراماسونی نبودند.»

به باور حائری «اعضای جامع آدمیت تنها به خاطر پیوستگی به آن نهاد

نباید فراماسون خوانده شوند و اسماعیل رابین که برخی از سرشناسان مانند دکتر محمد مصدق را تنها به همین دلیل از اعضای فراماسونگری وانمود کرده سخنی دور از تاریخی گری و تاریخ نگری آورده است» (۹)

دیگر محققى که دیدگاه مذکور را تأیید می کند محمد محیط طباطبایی (۱۲۸۱ - ۱۳۷۱) است. او در این باره می نویسد: «ملکم از ابتدای کار هم هرگز یک سالک منظم مسلک و مرام فراماسونی نبوده و به هیچ وجه از طرف محفل های شرق اعظم فرانسه و اسکاتلند، رخصت چنین اقدامی را نداشته و در حقیقت، استفاده ای که او پنجاه سال قبل از عنوان فراماسون به صورت فراموشخانه در تنظیم افکار و ترتیب مجامع سیاسی خود کرده، یک ابتکار و با استفاده غیر مجاز و بخشش ناپذیر از عنوان فراماسونی بوده است. (۱۰)

طباطبایی اما درباره برخی از رهبران جامع آدمیت، دیدگاهی بدبینانه داشته و معتقد است که بعد از کودتای باغ شاه (به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه مطلق العنان)، میرزا عبدالمطلب یزدی مدیر روزنامه آدمیت و عباسقلی خان قزوینی مؤسس جامع آدمیت، بدخواه و بداندیش عناصر مشروطه شدند.

این دیدگاه محیط طباطبایی با آن چه افرادی مانند فریدون آدمیت و پژوهشگر دیگری به نام محمود کتیرایی درباره ی رئیس جامع آدمیت گفته اند به کلی مغایرت دارد.

کتیرایی بعد از ذکر این نکته که بعد از به توپ بستن مجلس، «طومار جامع آدمیت در هم نوردیده شد» درباره سرنوشت عباسقلی خان، رئیس جامع آدمیت می نویسد: «رئیس جامع تا سال ها پس از آن [حملة میر غضبان محمدعلی شاه در دوم تیرماه ۱۲۸۷ به مجلس و سرکوب آزادی خواهان توسط ناخداى استبداد] زنده بود... او مردی ناسیونالیست بود و با بیگانگان داد و ستدی نداشت ... پیکار او در راه آزادی و در افتادن با خودکامگی و نیروهای ارتجاعی و بی باکی او در گفتن باور اندیشه خود در خور ستایش است. (۱۱)

به نظر می رسد انتقاداتی که عباسقلی خان بر برخی مخالفان رادیکال محمدعلی

شاه وارد می کرده و توصیه او به در پیش گرفتن روش های اعتدالی در مقابل حاکمیت، این ذهنیت را در نزد بعضی مانند محیط طباطبایی به وجود آورد که رئیس جامع آدمیت را در ردیف هواداران شاه ضد مشروطه قرار دهد.

البته تشکل جامع آدمیت - مانند سایر گروه ها و جمعیت های سیاسی و اجتماعی در ایران - در مسیر خود، دچار دو دستگی و تفرقه شد و افرادی مانند میرزا محمود خان احتشام السلطنه (در گذشت به سال ۱۳۱۴) نماینده در مجلس اول و دوم مشروطه، سلیمان میرزا اسکندری (۱۲۵۵ - ۱۳۲۲) یحیی میرزا اسکندری، محمد غفاری کمال الملک نقاش (۱۲۲۷ - ۱۳۱۹) و مصدق از آن بریدند. (۱۲) سلیمان میرزا انجمن حقوق را تشکیل داد و روزنامه حقوق را با شعار آزادی، برادری و برابری چاپ می کرد. نشریه ای که انتشارش هفتگی بود و عمرش تا کودتای محمدعلی شاه علیه آزادی و مشروطیت ادامه داشت. (۱۳)

سلیمان میرزا چند دوره وکیل مجلس بود و بعدها از بنیانگذاران حزب توده شد. حضور مصدق در انجمن آدمیت هم به گفته خودش، بیش از دو سه جلسه نبود. او در نامه ای که در ۱۲ آذر ماه ۱۳۴۴ به ایرج افشار نوشته، درباره انجمن های دوران مشروطیت و سابقه حضور خود در جامع آدمیت می گوید: «... راجع به انجمن هایی که در بدو مشروطیت تشکیل می شد و یکی از آن ها انجمن آدمیت بود اطلاعی که دارم این است مرحوم میرزا عباسقلی در خانه ی خود این انجمن را تشکیل داد و هر کس هم که می خواست عضو انجمن بشود لازم بود کسی از اعضا او را معرفی کند و مبالغی هم بابت حق عضویت بپردازد و یکی از روزها، شخص محترمی به خانه من آمد، مرا دعوت نمود و با خود به انجمن برد. در بعدها در دو سه جلسه بنده حاضر شدم و چون مجمع انسانیت تحت ریاست مرحوم مستوفی الممالک تشکیل شد و مرکب بود از آقایان آشتیانی ها، گرگانی ها و تفرشی های ساکن تهران و بنده را هم به سمت نیابت رئیس انتخاب کردند دیگر نتوانستم در انجمن آدمیت حاضر شوم...» (۱۴)

رایین از یک سو با قرار دادن واژه فراماسونری در زیر قسم نامه مصدق، به

اصطلاح تخم لقی در دهان مخالفان مصدق می شکند و از دگر سو در جلد سوم از کتاب خود به ذکر مواردی از ضدیت گروه های فراماسونی، قبل از ۲۸ مرداد ۳۲، با مصدق و برنامه های آنان برای سرنگون کردن دولت ملی می پردازد.

به روایت رایین، عناصر لژ فراماسونری «همایون» می کوشیدند از «گفت و گو در امور سیاسی و تشریح کارهای سقوط دکتور مصدق» در حضور یکی از اعضای جوان لژ که حشر و نشری با مصدق داشته است خودداری کنند. اما پیشنهاد محاکمه و مجازات و اخراج آن عضو به این علت که دولت شخص دیگری را مأمور کسب اطلاع از لژ خواهد کرد، از سوی دستگاه رهبری لژ رد شد. او بعد از ۲۸ مرداد از لژ اخراج گردید ولی بار دیگر به آن محفل باز گشت. افزون بر این، لژ همایون - که رهبری آن به عهده محمدخلیل جواهری بود - تصمیم گرفت هیچ یک از اعضا حق شرکت در رفراندوم و موافقت با دولت را ندارند. رفراندومی که مصدق در آن از مردم خواسته بود از میان ادامه کار دولت و مجلس، یکی را انتخاب کنند. مردم در ۱۲ مرداد ۳۲ به انحلال مجلس رای دادند.

لژ همایون - که محل اجتماع اعضای آن باشگاه حافظ بود - در مخالفت با رفراندوم مصدق تا آن جا پیش رفت که یکی از اعضای خود به نام شهاب خسروانی را به محاکمه کشید. علت بازخواست خسروانی، چاپ عکسی از وی در روزنامه ها بود که نشان می داد او در حال دادن رأی است؛ ولی در پایان جلسه دادرسی حزبی، مشخص گردید که عکس پیش گفته مربوط به سال های گذشته بود و در نتیجه خسروانی تبرئه گردید. (۱۵)

به روایت رایین، لژ آبادان، موسوم به لژ ۱۳۰۵ پیشاهنگ که در سال ۱۳۰۱ تشکیل شده و نیز لژ مسجد سلیمان و اهواز که در سال ۱۳۰۲ تأسیس شده بودند و تا قبل از جریان ملی شدن صنعت نفت و اخراج انگلیسی ها فعال بودند، با خارج شدن صنعت نفت از سلطه انگلیسی ها و اخراج کارکنان

بریتانیایی صنعت نفت، فعالیت آن ها تعطیل گردید. (۱۶)

اسناد ساواک نیز بیانگر اوضاع نه چندان مساعد لژهای فراماسونی در دوران مصدق است. در آن اسناد از قول دکتر جعفر جهان (از بنیانگذاران لژ هخامنش) آمده که: «در زمان صدارت دکتر محمد مصدق، تشکیلات ماسونی سخت تحت کنترل بود و ما به سختی جلسات خود را در زیر زمین تشکیل می دادیم و نهایت در زحمت بودیم... در زمان مصدق جلسات ما بسیار سرد بود و اگر احساس می شد یکی از ما ماسون هستیم چه بلایی که به جان ما می آوردند...» (۱۷)

«...رایین اما جویندگان را خیلی در حالت انتظار رها نکرده و با عرضه ی پاسخی قاطع می کوشد به تشویش ذهنی آنان پایان دهد. از منظر این نویسنده، نماد ناوابستگی به جوامع ماسونی و در نتیجه به انگلیسی ها و سمبل مبارزه با اندیشه های آن ها، کسی نیست جز رضاشاه پهلوی.

«در نیم قرن اخیر، نخستین رئیس الوزراء ایران که طوق برادری ماسن ها به گردن نینداخت. وبه این مقام رسید، رضاخان سردار سپه اعلیحضرت (شاه فقید) بود. اعلیحضرت فقید نه تنها فراماسن نشد بلکه در دوران سلطنتش، محافل ماسون ها را بست و اجازه فعالیت به آن ها نداد.» (۲۳)

البته نباید تصور شود که رضاشاه (۱۲۵۶ - ۱۳۲۳) تنها کسی است که هیچ نسبتی با فراماسون ها نداشته، بلکه به گمان رایین، زمامداران دیگری نیز قدم در جای پای رضاشاه گذاشته اند.

رایین در این باره می نویسد: «در حوادث بعد از شهریور ۱۳۲۰ فقط پنج رئیس الوزراء مشهور ایران که دوران صدارتشان با حوادث مهمی به پایان رسید فراماسون نبودند... عبدالحسین هژیر (۱۲۸۱ - ۱۳۲۸) سپهبد حاجیعلی رزم آرا (۱۲۸۰ - ۱۳۲۹) سپهبد زاهدی (۱۲۷۲ - ۱۳۴۸) و آقایان اسدالله علم (۱۲۹۸ - ۱۳۵۷) و دکتر امینی (۱۲۸۴ - ۱۳۷۱). چند سال قبل فراماسون های ایران از اسدالله علم دعوت می کنند تا در حلقه برادران فراماسن در آید. ایشان

در جوابشان می گویند: من در دنیا فقط دست یک نفر را می بوسم و آن شاه ایران است و بس. بنابراین نمی توانم عبودیت و تسلیم مطلق شدن را در محافل فراماسونری بپذیرم.» (۲۴)

رایین علاوه بر ستایش از رضاشاه - که از او تحت عنوان «اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر» و یا اعلیحضرت رضاشاه کبیر « یاد می کند، با نقل جملاتی از کتاب مأموریت برای وطن نوشته محمدرضا شاه پهلوی (۱۲۹۸-۱۳۵۹) و با کاربرد عنوان «شاهنشاه آریامهر» در تکاپوی این است که او را نیز مانند پدرش، عنصری ضد فراماسون و مخالف «نوکران اجنبی و عمال متفقین» نشان دهد. (۲۵)

به نظر می رسد از دیدگاه رایین، هرکس حتی اگر به طور کوتاه مدت و با انگیزه های آزادی خواهانه و برابری طلبانه نیز سرکی به محافل فراماسونری کشیده باشد دلباخته سیاست های بیگانه به ویژه بریتانیای کبیر بوده و باید تا ابد هزینه این وابستگی را بپردازد؛ اما شاهان سلسله پهلوی که به ظاهر با گروه های فراماسونری وصل نبوده اند، به حتم ضد خارجی بوده و به خصوص با انگلیسی ها هیچ نسبتی نداشتند سهل است که در اصل با محافل سیاسی انگلیس در ستیز و نبرد نیز بوده اند!

از سال ۴۷ که رایین به چاپ کتاب سه جلدی فراموشخانه و فراماسونری در ایران دست زد و مسائل درونی و بیرونی لژها و محافل فراماسونری را با عکس و تفصیل منتشر کرد و جنجالی را در محافل سیاسی و دولتی ایران به وجود آورد؛ این پرسش برای برخی طرح گردید که رایین چگونه توانسته به این اسناد عموماً محرمانه دست یافته و بدون این که از سوی اداره نگارش وزرات فرهنگ و هنر (بخوانید دستگاه ممیزی و سانسور و قلع و قمع کتاب) و نهاد امنیتی و سرکوب گر حاکمیت (ساواک) با موانعی رو به رو گردد، کتاب را در چاپخانه ای داخلی - که همگی تحت کنترل دستگاه دوزخی امنیتی بوده اند - به چاپ برساند.

پژوهش های برخی محققان تاریخ معاصر که مستند به گفته های بعضی از صاحب منصبان عصر پهلوی دوم و اسناد ساواک و برخی اسناد دیگر است بیانگر این است که رایین خود با دربار پهلوی و شخص محمدرضا شاه و سیستم اطلاعاتی او، در تعامل مثبت بوده و این اسناد سری باندهای فراماسونی، از سوی ساواک در اختیار او قرار گرفته و کتاب با پشتیبانی اسدالله علم و نعمت الله نصیری رئیس ساواک، به وسیله دستگاه اطلاعاتی در چاپخانه ای که مورد اعتماد ساواک بود (چاپخانه داور پناه) چاپ شده است.

به باور این پژوهش گران، چاپ و انتشار این کتاب، محصول تضادهای جناح های آمریکایی و انگلیسی درون حاکمیت با یک دیگر بوده و در واقع، نوعی ضد حمله از سوی امریکوفیل های درون ساختار قدرت مانند علم و نصیری به رقبای انگلوفیل خویش نظیر امیرعباس هویدا (۱۲۹۸ - ۱۳۵۸) - کسی که ۱۳ سال در دوران پهلوی دوم نخست وزیر ایران بود - می باشد.

علم که «هوادر پر و پا قرص چاپ این کتاب بود می دانست که به مدد آن، دامن سیاسی دشمنانش لگه دار خواهد شد. گویا حتی توصیه کرده بود که این کتاب را در دانشگاه نیز تدریس کنند.»

پیامدهای چاپ این کتاب برای علم، شادی آور بود؛ زیرا این کتاب به گفته او مورد مطالعه شاه و ملکه (فرح پهلوی) و برخی دیگر از درباریان قرار گرفت. آمریکایی ها نیز نسبت به این کتاب حساس شده و درباره ی آن گزارشی تهیه کردند. در واکنشی متقابل، فهرستی از مأموران سیا در ایران نیز پخش گردید. (۲۷)

«..اقدام رایین به نوشتن عبارت «متن قسم نامه فراموسونری دکتر محمد مصدق» در ذیل آن قسم نامه و معرفی مصدق به عنوان یک فراماسون، واکنش ها و اعتراض های از سوی نیروهای هوادار مصدق و برخی پژوهش گران برانگیخت. رایین در پاسخ به این انتقادات، عملکرد خود را معلول فشار ساواک دانست. دستگاه اطلاعاتی شاه، به گفته مکرر رایین، هنگامی اجازه چاپ و

انتشار کتاب را صادر کرد که رایین پذیرفت عبارت مذکور را در پایین تعهدنامه مصدق به جامع آدمیت، قید کند. رایین نوشتن آن جمله را پاسپورت انتشار کتاب خود می دانست.

اما به هر حال عمل ارادی و یا غیرارادی رایین در اضافه کردن آن جمله کذایی در زیر پیمان نامه مصدق و کاربرد لفظ فراماسونری درباره مصدق، سال ها بعد و این بار پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، با استقبال گسترده مخالفان مذهبی مصدق قرار گرفت. این دسته از منتقدان افراطی مصدق با دستاویز قرار دادن قسم نامه او در جامع آدمیت، وی را آماج حملات بی پروای خود قرار داده و بعضاً به گمان خود برای اثبات حقایق آیت الله کاشانی (۱۲۶۲ - ۱۳۴۰) در اختلافات بین او و مصدق، به جد کوشیدند با علم کردن موضوع عضویت مصدق در جامع آدمیت و زدن مارک نامقبول فراماسونری بر پیشانی او و جار زدن این خبر بر هر کوی و برزن، به زعم خود، مصدق را از چشم مردمان این سرزمین بیندازند.

یکی از نویسندگانی که موضوع عضویت مصدق در جامع آدمیت را با انبوهی شاخ و برگ در کتاب خود ذکر کرده است نویسنده ای به نام بهمن اسماعیلی است.

اسماعیلی که خود را دکتر و استاد تاریخ و علوم اجتماعی از دانشگاه بیروت و میشگان معرفی کرده در کتابی به نام «زندگی نامه مصدق السلطنه» پافشاری می کند که همکاری مصدق با جامع آدمیت برخلاف آن چه که «چند جویای نام و حواریون کنونی مصدق السلطنه» ادعا می کنند، نمی تواند کوتاه مدت باشد، زیرا به گفته اسماعیلی: «کسانی که به رموز ماسونی و ریتول های جهانی آشنایی کامل دارند می دانند که استعفا در لژهای ماسونی به هیچ وجه صحیح نیست... و ماسون وارد شده به لژ پای استاد اعظم را می بوسد تا روزی که می میرد، همیشه به ماسونی وفادار بوده و هیچ گاه هم استعفا نمی دهد...» می توان گفت به زعم نویسنده، لژ فراماسونی دوزخی است که اگر هر کس

لحظه ای هم در آن وارد شود راه بازگشتی برای او وجود نخواهد داشت بلکه در آن جاودان خواهد ماند! اسماعیلی در کتاب خود - که در آن نام ناشر، مکان و تاریخ نشر آن خبری نیست - در دیگر اظهار نظری عجیب که با مدعیات خودش ناسازگار بوده و ناخواسته اسباب منزلت افراد و جمعیت هایی می شود که او آن هارا بی مهابا مورد حمله قرار داده است، معتقد است که «فراموشخانه ملکم»، «جامع آدمیت» و «لژ فراماسونری» وابسته به بیداری ایران، از پناهگاه های تاریک و پوشیده از راز و رمز اعضای خانواده قاجار بوده که همگی علیه سلاطین قاجار توطئه و قیام کرده و دشمن سرسخت پادشاهان ظالم، جبار، ستمگر و بی رحم قاجار بوده و بر ضدّ این سلسله سلطنتی ستمگر فعالیت می کرده اند!!

اسماعیلی آن گاه به رغم اذعان به این که درباره کم و کیف فعالیت مصدق در به قول خودش «لژ ماسونی» هیچ اثر مکتوبی در دست نیست، به احتمال، به قصد این که مصدق را در قتل علی اصغر خان امین السلطان اتابک اعظم، شریک کند.

برخلاف مستندات تاریخی با قاطعیت، اعضای جامع آدمیت را به شرکت در ترور صدراعظم محمدعلی شاه منّهم می کند.

گفتنی است هر دو منبعی که اسماعیلی بر پایه مندرجات آن دو، مصدق را فراماسون می خواند، بر این باورند که جامع آدمیت در ترور امین السلطان (۸ شهریور ۱۲۸۶) نقشی نداشته است. (۲۹)

این نویسنده مخالف و منتقد مصدق، ضمن بیان مخالفت «دستگاه استبداد شاهی با هر گونه فکر، اجتماع سیاسی و تشکیل لژهای ماسونی» می گوید که در جامع آدمیت در حدود ۳۲۰ عضو از خوشنام ترین رجال و بیست نفر از شاهزادگان دربار قاجار گرد هم جمع شده بودند. و در آن افراد آزادی خواه و پاکدامن به همراه عناصر مستبد و سودجو دور هم جمع شده بودند.

به حتم، به پندار اسماعیلی، مصدق شأن این را نخواهد داشت که از مصادیق

افراد آزادی خواه و پاکدامن انجمن آدمیت باشد. ولی استعداد این را دارد که از نمونه های عناصر مستبد و سودجوی آن جماعت به حساب آید.

اسماعیلی در این بخش از نوشته خود یک پارادایم و پیش فرض و باور قطعی دارد و آن پیش فرض این است که مصدق فراماسونر است. سپس ابر و باد و مه و خورشید و فلک را به خدمت می گیرد تا با رو کردن مستندات عینی، پیش فرض ذهنی خود را برای دیگران نیز اثبات کند.

ادعاهای اسماعیلی عبارتند از: کوشش مصدق برای به قدرت رساندن ابوالفضل میرزا عضدالسلطان، فرزند مظفرالدین شاه به سلطنت، برخی دیدگاه های مثبت مصدق نسبت به میرزا ملکم خان و انتقاد رضا آشتیانی زاده نماینده دور شانزدهم مجلس از مصدق به جهت به کار گماردن یکی از دو نفر از متهمان به عضویت در فراماسونی به وسیله برخی وزرای مصدق در پست معاونت وزیر. (۳۰)

اسماعیلی نه فقط انتساب مصدق به جامع آدمیت را در بوق و کرنا کرده بلکه در سراسر کتاب به تقریب دویست صفحه ای خود، با زیر و زبر کردن حیات فردی و اجتماعی مصدق، سراسر زندگی شخصی، خانوادگی و سیاسی او را چنان ظلمانی و وحشت زا به تصویر کشیده است که در جبین آن کمترین نور رستگاری دیده نمی شود. مصدق در این کتاب فردی به کمال و تمام ریاکار، خرافاتی، خیال باف، منفی باف، مورد حمایت انگلیس، روسیه و آمریکا معرفی شده است. از منظر این استاد دانشگاه بیروت و میشیگان، در پس همه اندیشه ها، گفتارها و کردارهای مصدق، جز نیرنگ، ناخالصی، غل و غش و اجرای برنامه های استعماری و توطئه آمیز آمریکا، انگلیس و روس، هیچ واقعیت دیگری وجود ندارد.

موضوع عضویت چند روزه مصدق در جامع آدمیت، در کتاب «نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق و نقش علمای مجاهدین اسلامی» نوشته محمدصادق تهرانی نیز بازگویی شده است وی در قسمت سوم از کتاب مذکور،

تحت عنوان بازتاب انقلاب اسلامی عراق در ایران، به نظر می‌رسد بیشتر به بغض مصدق و نه الزاماً حب کاشانی، بار دیگر کهنه قباله‌ی فراماسونری مصدق را به نقل از اسماعیل رایین پیش کشیده و با چاپ قسم‌نامه مصدق، به این نتیجه‌ی قاطع می‌رسد که «جای تردید در ارتباط او [مصدق] با شبکه فراماسونری که سازمان جاسوسی انگلیسی‌ها در ایران است باقی نمی‌گذارد.»^{۳۱} تهرانی که از شدت مخالفت خود نسبت به مصدق، از موضوع تحلیل انقلاب اسلامی عراق، سراسیمه به مسئله‌ای بی‌ربط به آن؛ یعنی فراماسون بودن وهمی مصدق، سر در می‌آورد، برای اثبات ادعای بی‌بنیاد خود، از سناتور محسن خواجه نوری نیز مدد می‌جوید.

خواجه نوری در هنگام محاکمه خود در دادگاه انقلاب در مهر ۱۳۵۸، علت حضور خود را در لژ فراماسونری ابن سینا، حضور و سابقه عضویت افرادی مانند سیدجمال، سیدنصرالله تقوی (۱۲۴۴ - ۱۳۲۶) از بلندپایگان دستگاه قضایی ایران و وکیل دوره اول و دوم مجلس و رئیس دانشکده‌ی معقول و منقول (الهیات) و مصدق در آن لژ دانست. (۳۱)

سخن خواجه نوری مبنی بر عضویت سیدجمال، مصدق و تقوی در لژ ابن سینا، سخنی سست و بی‌پایه است؛ زیرا لژ مذکور به نوشته رایین در سال ۱۹۶۲ م / ۱۳۴۱ تأسیس شده است. (۳۲) اگر خواجه نوری در شرایط دشوار دادگاه برای حفظ جان خود مجبور بوده تا این سخن برهنه از کمترین واقعیت را بیان کند، شاید نتوان چندان بر او خرده گرفت. اما از شیخ محمدصادقی تهرانی که بنا به نوشته آن کتاب، در برخی حوزه‌های علمیه در قم، به تدریس فقه سیاسی، تفسیر و اقتصاد اسلامی اشتغال داشته است، پذیرفته نیست که ادعای بی‌اساس یک نفر متهم را بدون این که صدق آن را در لابلای کتب تاریخی بیاید، به ابزاری برای متهم کردن و حتی محکومیت مخالفان خود تبدیل کند.

ایشان از خود نپرسیده است سیدجمال که در سال ۱۲۷۶ ش یعنی ۶۵ سال پیش از تأسیس لژ ابن سینا بدروید حیات گفته، چگونه می‌تواند عضو لژ ابن

سینا باشد؛ و همین طور تقوی که ۱۵ سال قبل از تأسیس آن لژ درگذشته است و همین گونه مصدق که در آن زمان به تقریب ۸۰ ساله بوده و دوران تبعید محنت بار خود را در احمدآباد می گذرانده است.

خواجه نوری اما چرا برای رهایی خود، پای سیدجمال و مصدق و تقوی را به در دادگاه به میان کشیده است، به گمان نزدیک به یقین می توان گفت خواجه نوری قصد داشته به دادگاه یادآوری کند که اگر عضویت در فلان لژ، جرم است، پس همه افراد ولو این که دستشان از این دنیا هم کوتاه باشد باید اخلاقاً و غیباً محکوم شوند. و آیا دادگاه حاضر به انجام چنین کاری است؟ (۳۳)

دیگر نویسنده ای که از موضع هواداری از کاشانی به نقد مصدق پرداخته حسن آیت (۱۳۱۷ - ۱۳۶۰) است. آیت - که از نزدیکان مظفربقایی کرمانی (۱۲۹۱ - ۱۳۶۶) از مخالفان سرسخت مصدق به شمار می رفت، در نگاهی مطلقاً منفی و ویرانگر، با کاریست که تمام اندوخته ذهنی و توان نوشتاری خود، جد و جهدی بلیغ کرده تا مصدق را تمام عیار سیاه نموده، او را به کلی از اعتبار ساقط کند.

آیت که بعد از فروپاشی رژیم سابق نظریه پرداز حزب جمهوری اسلامی شد و در مجلس بررسی قانون اساسی با همکاری آیت الله حسینعلی منتظری، نقش مهمی در طرح، تنظیم و تصویب اصل ۱۱۰ قانون اساسی داشت، به سان همفکران خود، اسماعیلی و صادقی تهرانی، موضوع عضویت مصدق را در جامع آدمیت طرح و قسم نامه مصدق وی را به سبک اسماعیل رایین به چاپ رسانده است. (۳۴)

محمود کاشانی (فرزند آیت الله کاشانی) نیز پیمان نامه مصدق را به نقل از کتاب رایین نقل کرده و «با آب و تاب مفصل، مصدق را فراماسون معرفی کرده است» (۳۵)

اما این فقط برخی نویسندگان مسلمان نبوده اند که قسم نامه مصدق به جامع آدمیت را در هر کوی برزن جار زدند، بلکه تک و توکی از عناصر چپ

مارکسیست نیز نیمه نگاهی به این پدیده مهم تاریخی! داشته اند احسان طبری - که ایدئولوگ و مشهورترین تئوری پرداز حزب توده ایران - به شمار می رفت در یکی از کتاب های خود به نام «کژ راهه خاطراتی از تاریخ حزب توده ایران» در ذیل مسائل مطروحه در پلنوم چهارم حزب توده، بعد از ذکر چگونگی موضع حزب در برابر مصدق و کاشانی، به این داوری می رسد که دیدگاه حزب نسبت به مصدق از ضدیت و دشنام گویی تا انتقاد از او، در حال تغییر بوده و این قضاوت بعدها به شکل افراطی به سود مصدق تصحیح شد.» (۳۶)

به باور طبری داوری افراطی مثبت حزب توده درباره مصدق، باعث شد که «نقش گذشته مصدق در فراماسون... به کلی فراموش شد و مصدق عنصر ملی پاکدامن معرفی گردید.»

این عضو کمیته مرکزی حزب توه، در اثر دیگرش که پیش از یک دهه بعد از کتاب کژراهه، انتشار داده است، بعد از ذکر نام برخی از افراد شاخص مرتبط با انجمن های فراماسونری، تصریح می کند: «هرگز روانیست زندگی و شخصیت کسانی مانند ادیب [الممالک فراهانی] و کمال الملک را در کنار تقی زاده نهاد...»

این دکترای فلسفه در کتابش به نام «نوشته های فلسفی و اجتماعی» که در سال ۱۳۵۹ انتشار یافته، به این باور است که نمی شود هر فرد پیوسته به «لژ ماسونی» را «عامل استعمار و امپریالیسم» دانست. طبری - که رساله دکترای خود را در فلسفه ملاصدرا از آلمان شرقی گرفت - در مورد افراد بریده از جامع آدمیت نیز دیدگاهی عرضه می کند که با نظرگاهش در کتاب کژ راهه ناسازگار است.

به گفته طبری «... افراد با حسن نیت از همان «جامع آدمیت»، راه مخالفت را در پیش می گیرند و بعدها در مشروطیت و پس از آن نقش رادیکال و میهن پرستانه ای ایفا می کنند.» (۳۷) طبری نیک می دانست که مصدق یکی از

همان افراد با حسن نیت است .

جالب این جاست که طبری تا قبل از یورش مأموران جمهوری اسلامی به حزب توده در بهمن سال ۶۱ و دستگیری و زندانی کردن رهبران و کادرهای آن، در چهارچوب تفکرات حزب توده، در تضاد میان مصدق و کاشانی از مصدق حمایت می کرد؛ اما این متفکر نامعتقد به جهان بینی مذهبی، با معجزه زندان به قول نورالدین کیانوردی، دبیر کل سابق حزب توده، در زندان به یک «مسلمان دو آتشف» (۳۸) تبدیل گردید و دیدگاه های خود را درباره مصدق و کاشانی جا به جا کرد.

طبری زمانی که کمونیست بود بعد از کودتای ۲۸ مرداد، در سال ۱۳۳۴، با صدای خود، شعر زیبایی به مناسبت سقوط «حکومت ملی دکتر محمد مصدق» سرود و در سال ۱۳۵۷ نیز «حکومت ملی» را تأیید کرده ولی بعد از سال ۶۲ و در دوران مسلمانی خود، در زندان، با یک انقلاب فکری به صف مخالفان تمام عیار مصدق پیوست. (۳۹) و داوری خود درباره او را به اغراض سیاسی نامنصفانه آلوده کرد، « (۱۴)

◀ وحید میرزاده : « "فراماسون " بودن مصدق ، دشنام سیاسی و یک واقعیت تاریخی؟»

وحید میرزاده در نوشته ای تحت عنوان « "فراماسون " بودن مصدق ، دشنام سیاسی و یک واقعیت تاریخی؟» اینگونه شرح می کند :

حامد الگار در مورد جامع آدمیت معتقد است: « جامع آدمیت به وسیله عباسقلی خان قزوینی تأسیس گردید. این سازمان در تمام طول مدت بقای خود تحت رهبری وی قرار گرفت و او حتی اصول این انجمن یعنی آدمیت را به عنوان نام خانودگی خود برگزید. گرچه سازمان جدید بنا به تصویب ملکم تشکیل گردید و از رُم نظارت و سرپرستی خود را بر آن اعمال می داشت (در آن

زمان ملکم خان سفیر ایران در رُم بود)، ولی بنیانگذاری آن بنا به ابتکار عباسقلی خان صورت گرفت و خط مشی آن نیز به وسیله خود او در تهران تعیین می گردید». همین پژوهشگر در اثر دیگر خود با عنوان نقش روحانیون پیشرو در جنبش مشروطیت آورده است.

« در واقع هنگامی که مجمع فراماسونهای وابسته به شرق اعظم در دوران حکومت محمد علی شاه تأسیس شد. معلوم شد که فراموشخانه ملکم خان رسماً هیچ گونه ارتباط رسمی با مجامع فراماسونری اروپا نداشته است. ملکم از آنان بیش از همه شکل - تکنیک تشکیلات مخفی و تبلیغ - را اخذ کرده بود که بی شک شباهت زیادی با سنت ایرانی داشت. شباهت محافل سرّی -- نه فقط آنهایی که منشأ فراماسونری یا شبه فراماسونری داشتند - به اشکال سنتی تشکیلات نفوذ مذهبی آنها را هنگام انقلاب مشروطیت افزایش بسیار داد.» (نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، پرفسور حامد الگار، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، انتشارات طوس، ۱۳۵۹، ص ۲۶۲)

اسماعیل رائین نیز در کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران در این ارتباط می گوید: « پس از شکست فراموشخانه ملکم و مجمع آدمیت، سومین سازمان سیاسی شبه فراماسونری ایران که به نام «جامع آدمیت» نامیده می شد، به وسیله پیروان ملکم بوجود آمد. فراموشخانه ملکم، «مجمع آدمیت» و «جامع آدمیت» سه سازمان سیاسی بودند که آرمانها و افکار جوانان و تحصیل کرده های سرگردان و ظلم کشیده را رهبری می نمودند... اما تشکیلات ماسونی جهانی فراموشخانه و مجمع آدمیت را به رسمیت نمی شناخت و آنها را از جمعیتها و فرقه های غیر مجاز و به اصطلاح ماسونی (landesten) می شمرد.» (رائین - فراموشخانه و فراماسونری در ایران - ج ۱، صص ۶۳۵ - ۶۳۲)

در ادامه آن به اختلاف و دشمنی جامع آدمیت با « لژ فراماسونری بیداری

ایرانیان « می پردازد و می نویسد: « در این اوان لژ فراماسونر « بیداری ایران « از طرف "گرناد اوریان" فرانسه، رسماً در ایران تشکیل یافته و شروع به کار کرده بود. جالب این که فراماسونهای این لژ در دو جبهه می جنگیدند. از یک طرف با جامع آدمیت که آن را یک نوع فراماسونی غیر قانونی می شمردند سرسختانه مبارزه می کردند و از طرف دیگر تلاش می کردند تا اداره و هدایت دسته انقلابی مشروطه را برای به دست گرفتن قدرت همچنان به خود منحصرکنند و خواهستهای لژ را اجرا نمایند». راین در بخش دیگری از این کتاب تصریح دارد: جامع آدمیت گرچه از نظام و مرام فراموشخانه ملکم پیروی می نمودند و عده ای از سرجنبانان آن در لژهای اروپا و هند "ماسون" شده بودند، مع هذا همانطور که قبلاً گذشت سازمان مزبور بستگی رسمی با فراماسونی جهانی نداشت، و صرفاً تقلیدی از این فراموشخانه و تشکیلات ملکم و تعقیب کارهای گذشته بود. این گسیختگی جامع آدمیت از سازمانهای ماسونی جهانی از یک سو گروهی را به عضویت آن می کشانید و از سوی دیگر برخی از اعضای جامع را از آن روی گردان کرده و به عضویت در لژ بیداری متمایل می گردانید و کم کم کار به آنجا کشیده شد که همین گروه زمزمه مخالف را با جامعه ساز کردند».

با تمام این تفصیلات مذکور متأسفانه اسماعیل راین مرتکب بی انصافی نابخشودنی نسبت به دکتر مصدق شده است. او تصویر متن قسم نامه دکتر مصدق و دکتر اسماعیل مرزبان و محمد علی فروغی را برای عضویت در جامع آدمیت چاپ کرده و زیر قسم نامه دکتر مصدق آورده است « متن قسم نامه فراماسونری دکتر محمد مصدق » ، اما در ذیل قسم نامه های مرزبان و فروغی نوشته است نوشته است قسم نامه دکتر اسماعیل مرزبان و قسم نامه محمد علی فروغی ذکاء الملک. مؤلف کتاب با اضافه کردن واژه فراماسونری در جلوی کلمه قسم نامه ضمن اقدامی غیر اخلاقی عملاً سند مزبور را مخدوش نموده است و خلاف ادعای قبلی خود برخورد کرده است.

حال این سؤال مطرح است که چرا آقای راین با داشتن اطلاعات وسیع در خصوص قضایای مربوط به جامع آدمیت و فراماسونری در ایران چنین خطبی را مرتکب شده است؟ این سؤالات و اعتراضات در سالهای انتشار این کتاب در سالهای ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ بارها از سوی محققان و پژوهشگران تاریخ ایران و همچنین علاقه مندان و وفاداران راه مصدق مطرح گشت. در نشریه خبر نامه جبهه ملی ایران شماره (هشتم، مورخ تیرماه ۱۳۴۸) آمده است: «نویسنده کتاب (اسماعیل راین) در برابر موج اعتراض علیه این گونه اعمال دور از شرافت و ردیالانه مکرر در مکرر گفته است: "این کار پاسپورت انتشار کتاب بوده است" و سازمان امنیت انتشار کتاب را منوط به آن جمله در زیر آن تعهد نامه کرده است». البته این نقد مربوط به سالهای انتشار آن مقالات است اما با توجه به اسنادی که اخیراً به دست آمده می باید ماهیت اسماعیل راین مورد بررسی مجدد قرار گیرد.

راین با شخص محمد رضا پهلوی رابطه حسنه ای داشته که برای اطلاع بیشتر می توان به نامه نامبرده به «نصرت الله معینان» رئیس دفتر مخصوص شاه در تاریخ ۳۰ / ۲ / ۱۳۵۵ و حواشی آن نامه توسط شاه، مراجعه کرد. در آن نامه حمایت شاه از اقدامات تحقیقی راین به وضوح توضیح داده شده و سابقه حسن رابطه آنها بنا به آن نامه حداقل به سالهای قبل از ۱۳۳۷ می رسد. همچنین ارتشبد فردوست در کتاب خاطراتش نقل کرده که «جعفر شریف امامی» نسبت به ارتباط راین با مقامات بالای رژیم معترض بوده و با توجه به عضویت شریف امامی در تشکیلات فراماسونری، گویا از افشای نام خود در هراس بوده که لب به اعتراض گشوده است. هر چند در این درگیریهای، رقابت گروههای درون حکومت افراد را نباید از نظر دور داشت. در دوران انقلاب راین کتاب اسناد خانه سدان را منتشر کرد و در آن به تبلیغ و تمجید از مظفر بقایی و تخریب چهره رهبر نهضت ملی ایران مرحوم مصدق پرداخت. نکته حائز اهمیت دیگر در این خصوص این است که دکتر

مصداق در سال ۱۲۸۶ خورشیدی یعنی حدود یک سال از انقلاب مشروطیت به این گروه سیاسی پیوسته و قریب چند جلسه هم بیشتر در آن جامع شرکت نکرده و در همان سال به «مجمع انسانیت» که توسط گروهی از رجال آشتیان و گرگان از جمله مستوفی الممالک تشکیل شده بود، پیوست و دیگر در جلسات جامع آدمیت حاضر نشده است. خود آن مرحوم در نامه مورخه ۱۴ آذر ۱۳۴۴ به آقای افشار این موضوع را تأیید کرده است.

در دوران نخست وزیری دکتر مصداق عوامل متناسب به لژهای فراماسونری در جهت تضعیف دولت و تهیه مقدمات سقوط آن سخت کوشا بودند. برای نمونه می توان اقدامات لژ همایون که از طرف لژ وابسته به گراند اوریان در سراسر جهان مورد شناسایی قرار گرفته بود و این موضوع موفقیت بزرگی برای آن محسوب می شد، اشاره کرد. در متون مربوط به این لژ به صراحت از «تشریح کارهای سقوط دکتر مصداق» و «تصمیم لژ مبنی بر این که هیچ یک از اعضا حق شرکت در رفراندوم انحلال مجلس هفدهم در روزهای پایانی دولت مصداق» و موافقت با دولت را نداشتند» نام برده است.

گفتنی است در سالهای نخست پس از انقلاب دو کتاب انتشار یافت که در ادعای اسماعیل رائین تکرار نمودند. یکی نوشته دکتر محمد صادقی تهرانی به نام نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۸۲۰ عراق و نقش علماء مجاهدین اسلام (انتشارات دارالفکر قم، منتشر شده در سال ۱۳۵۸) و دیگری کتاب قیام ملت مسلمان ایران ۳۰ تیر از دکتر محمود کاشانی (فرزند مرحوم آیت الله کاشانی) در تیر ۱۳۵۹. از هر دو کتاب سند چاپ شده در کتاب رائین آورده شده و با آب و تاب مفصل مصداق را فراماسون کرده است. کتاب دیگر که در پاسخ به این ادعا منتشر شد کتاب تحقیقی - تحلیلی آقای محمد ترکمان با نام آیا مصداق فراماسون بود، که نویسنده این کتاب سئوالی را مطرح می کند: «اگر آقای رائین تحت فشار سازمان ضد امنیتی شاه در سال ۱۳۴۷ مجبور به نوشتن چنین جمله ای در زیر پیمان نامه پیشوای نهضت مالی ایران می گردد، آقایان محمد صادقی تهرانی

وسید محمود کاشانی در زیرچه جبر و فشاری این عمل زشت و ضد اسلامی و... را در سال ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ تکرار می کنند؟!» برای بیشتر روشن شدن نظر سوء آقایان صادقی تهرانی و محمود کاشانی لازم به ذکر است که مقاله فوق را هر دو نفر مطالعه فرموده اند، نفر اول بیش از ۱۵ سال خارج از ایران بوده و نشریه خبر نامه جبهه ملی ایران که پاسخ مستدل به ادعای آقای راین داه است را دریافت می نموده است و نفردوم نیز در صفحه ۱۸۸ «قیام ملت مسلمان ایران»... بدون ذکر مأخذ اشاره ای به این مقاله نموده است. به راستی روی آقای راین سفید.

جهت اطلاع خوانندگان تذکر ذیل بی فایده نیست که آقای صادقی تهرانی در سالهای اوایل دهه چهل همراه با گروهی از بانده مظفر بقایی از جمله دکتر حسن آیت در خیابان فلسطین (کاخ سابق) برای انحراف دانشجویان از مسائل سیاسی و در تقابل با نهضت آزادی که در آن زمان رهبران آن در زندان و تحت فشار رژیم شاه بودند اقدام به تأسیس جمعیتی به نام «کانون تشیع» نمود که این نکته بنا به اعتراف حسن آیت در نامه به بقایی که در کتب زندگینامه سیاسی بقایی منتشر شده، آمده است. شخص مذکور پس از انقلاب مدرسه ای در قم احداث کرد که بنا به دلایلی توسط دولت تعطیل گردید.

دکتر محمود کاشانی نیز از افراد جانبدار مظفر بقایی است که در کتاب بقایی بارها از وی نام برده شده و نوشته های متعدد مغرضانه ای علیه نهضت ملی از او منتشر شده است. او مدتی نماینده ایران در دیوان داوری لاهه در خصوص دعاوی مربوط به بیانیه الجزایر بود که بعداً از این سمت برکنار شد و در سال ۱۳۶۴ به عنوان نامزد ریاست جمهوری داوطلب گردید که توفیقی در این زمینه نداشت.

در ماههای اخیر نیز برخی از نشریات به تکرار ادعاهای سازمان امنیت شاه پرداخته اند و بدون زحمت هیچ گونه تحقیق و رعایت تقوای انسانی و اخلاق اسلامی همان اتهامات واهی و با دشنامهای سیاسی را مطرح نموده اند. (۱۵)

◀ منصور بیات زاده: درباره شایعات مخالفین و دشمنان نهضت ملی در متهم کردن دکتر مصدق به «فراماسونری»!

منصور بیات زاده در کتاب «دکتر محمد مصدق و راه مصدق» بدرستی با اشاره به افرادی که یک نقل قول جعلی از کتاب «دکتر باقر عاقلی- ذکاء الملک فروغی و شهریور» (۱۳۲۰ ص ۱۶۰) که چاپ اول کتاب ۱۳۶۷ بوده و خوشبختانه کتاب براحتی مجوز از وزارت ارشاد (بخوانید وزارت ممیزی) رژیم جمهوری اسلامی گرفته است را اساس اثبات ناسزاهای خود بر علیه دکتر مصدق می کنند، می نویسند: «.. به قلم آقای دکتر باقر عاقلی، مدّعی شده است که معرّف آقای محسن فروغی پس محمد علی فروغی – یعنی پسر استاد اعظم فراماسونری – به تشکیلات فراماسونری، شخص دکتر مصدق بوده است. بدون اینکه جناب نویسنده از خود سؤال کند که آقای محسن فروغی پسر استاد اعظم فراماسونری در ایران، با داشتن پدری همچون ذکاء الملک فروغی برای ورود به تشکیلات فراماسونی به معرفّی فردی مانند دکتر مصدق اصولاً چه احتیاجی داشته است؟ آنها همان مصدقی که در مجلس شورایی دوره ششم قانونگذاری در دوران سلطنت احمد شاه قاجار، بخاطر حضور و ثوق الدوله و پدر همین آقای محسن فروغی، یعنی محمد علی فروغی ذکاء الملک در کابینه مستوفی الممالک، با ترکیب آن کابینه به مخالفت برخاست و علیه سیاست و عملکرد دولت انگلیس و عمال آن دولت و ارتش انگلیس در جنوب ایران، روشنگری نمود!!» (۱۶)

منصور بیات زاده با تاکید به این مهم که: به نظر من دکتر مصدق همچون هرانسان دیگر که دارای فعالیت های سیاسی و اجتماعی باشد، حتماً جایز الخطاست. تا آنجا که کمبودها، اشتباهات و حتی خطاهای ایشان برایم روشن باشند و نسبت به آنها آگاهی و اطلاعات داشته باشم، حتماً در جلد های بعدی این کتاب در رابطه با بررسی سیاست و فعالیت های مصدق به آنها اشاره خواهم

کرد، ولی چیزی که برای من مهم بوده وهست و در واقع تعیین کننده می باشد، این مسئله و موضوع است که دکتر محمد مصدق بهیچوجه وهیچگاه به منافع ملی واستقلال وحاکمیت ملی ایران نه تنها خیانت نکرده است، بلکه اومبارزات وفعالیت ها و روشنگری های خود را بر محور دفاع از آن " ارزش " ها شکل داده است.

به این واقعیت تاریخی باید توجه داشت، و آن اینکه، برخی از سیاستمداران ایرانی که خود را در زمره وطن پرستان ایران بشمارمی آورند، بخاطر حفظ استقلال ایران در مقابل دولتهای انگلیس و روسیه، در آن مقطع تاریخی از سیاستی به نام « سیاست موازنه مثبت » پشتیبانی می کردند، سیاستی که بر پایه توازن و « موازنه » بین قدرت و نفوذ دولتهای استعمارگرانگلیس و روس در ایران طرح ریزی شده بود. همچنین در آنزمان بسیاری از رجال ایرانی بطور علنی خود را طرفدار روسیه « روسوفیل » ویا طرفدار انگلیس « انگلو فیل » می دانستند و چیزی بعنوان منافع ملی ایران برایشان مطرح نبود. دکتر مصدق در مقابله ومبارزه با چنان فرهنگ وسیاستی که بر ایران حاکم بود، تز «سیاست موازنه منفی » را مطرح کرد و پرچمدار مبارزه برای استقلال وحاکمیت ملی ایران شد. در واقع اوبطورکلی به مخالفت با نفوذ سیاسی بیگانگان در ایران برخاست. در این رابطه است که ضروری تشخیص دادم تا در رابطه با در اتهام و شایعات " فراماسونری " بودن دکتر مصدق به توضیح بخشی از خصوصیات و سمت وسوی ارزش های فکری ایشان در این جلد کتاب بپردازم.

همچنین ضروریست در رابطه با مسئله فوق متذکر شد که در بین رجال ملی ، سید حسن مدرس نیز سیاستی شبیه به سیاست مصدق داشت که با نفوذ بیگانگان در ایران مخالف بود و از آن سیاست، بعنوان « موازنه عدمی » نام برده می شد، موضع سیاسی که حتماً بی تأثیر در شکل گرفتن سمت و سوی نظرات وعقاید دکتر مصدق در رابطه با « سیاست موازنه منفی » نبوده است. محمد رضا شاه پهلوی نسبت به دکتر مصدق کینه و خصومت شخصی

داشت. حتی زمانی که مصدق فوت کرد (۱۴ - اسفند ۱۳۴۵)، فرزندان و یاران سیاسی و هواداران مصدق اجازه نداشتند، یک مجلس ترحیم، امری که در جامعه ایران جزو سنتهای جامعه بوده و هست، برپا کنند و یا طیّ یک آگهی تسلیت باطّلاع فامیل، آشنایان و دوستان مصدق برسانند که دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران، مرد سال ۱۳۳۱ جهان درگذشت! حتی شاه و سازمان امنیتش اجازه ندادند تا او را بر مبنای وصیتش در کنار آرامگاه شهدای سی تیر در «ابن بابویه» به خاک بسپارند. با توجّه به وضع ترور و خفقان حاکم بر جامعه ایران در آن مقطع تاریخی مورد بحث که هیچ کس درباره هیچ موضوعی، بدون صواب دید و اجازه «ساواک» حق اظهار نظر نداشت و در واقع «سانسور» بر همه چیز حاکم بود. انتشار کتاب فراموشخانه و فراماسونری اسماعیل رائین برای من - نگارنده این کتاب - در آن زمان که یکی از فعالین «جبهه ملی ایران در اروپا» و سازمان «کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایران - اتحادیه ملی» بودم، همچون بسیاری از فعالین دیگر این سؤال مطرح بود، هدف سیاسی شاه و سازمان امنیت اش از انتشار کتاب رائین در باره فراماسونری چیست؟

اسماعیل رائین در آن کتاب اکثر سیاستمداران ایران را فراماسونری قلمداد کرده و نوشته است، همگی ان جماعت به منافع ملی ایران خیانت کرده اند. این جناب حتی دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی شدن صنعت نفت، را به خاطر اینکه در دوران جوانی چند صباحی عضویت در انجمن «جامع آدمیت» داشته است، «فراماسونری» معرفی کرده بود! بدون اینکه حتی به این مسئله ساده توجّه نماید که «جامع آدمیت» یک تشکیلات علنی بود، در حالیکه تشکل های فراماسونری، همگی تشکلهائی سری بودند!.. (۱۷)

بیان زاده در ادامه آن می نویسد: همچنین نباید از خاطر بدور داشت که کتاب فراماسونری اسماعیل رائین بعد از "انقلاب سفید شاه"، انتشار پیدا کرد، دورانی که جامعه می بایستی بطور کامل در اختیار سیاستمداران طرفدار

امپریالیسم امریکا - جوانان مورد نظر و علاقه ویلیام وارن، معروف به کانون مترقی، و سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) قرار گیرد.

در کتاب « ظهور و سقوط سلطنت پهلوی » که گفته می شود به قلم حسین فردوست است، بخش مربوط به « فراماسونری، بهائیت و توده ای های انگلیسی » نوشته شده است:

« فراماسونری در ایران از آغاز به عنوان یک سازمان سیاسی به نفع انگلستان کار می کرد، به نحوی که اکثر مقامات مهم مملکتی یا فراماسون بودند و آن مقام به آنها داده می شد و یا پس از اشتغال فراماسون می شدند.»
به چگونگی تأسیس « لژ پهلوی » در دوران سلطنت محمد رضا شاه که فردی بنام [محمد خلیل] جواهری در رأس آن « لژ » قرار داشته است اشاره شده و در ادامه آن نوشتار آورده شده است:

« آمریکائی ها از همان آغاز که ساواک را ایجاد کردند، خواستند که کلیه سازمان های سیاسی و غیرسیاسی و سازمان بین المللی که در ایران شعبه دارند، در اداره کل سوم بررسی شود. این نظر هم شامل فراماسونری می شد و هم شامل بهائیت. آمریکایی مستشار اداره کل سوم روی این بررسی نظارت می کرد و در واقع اطلاعات دست اوّل را خودش به « سیا » انتقال میداد. بدین ترتیب، آمریکایی ها توانستند از همان سال ۱۳۳۶ تشکیلات فراماسونری ایران را بشناسند و روی آن کار کنند.»

در رابطه با کتاب فراماسونری راین در همان کتابی که بنام فردوست به چاپ رسیده است، چنین نوشته شده است:

« انتشار کتاب ۳ جلدی راین ضربه سختی به فراماسونی ایران بود، زیرا اسامی بسیاری از آنها را افشاء کرد. آیا راین رأساً این کار را کرد و یا به اشاره دستگاه خاصی؟ بعید بنظر می رسد که او رأساً به این کار مبادرت نموده باشد و به احتمال قریب به یقین چاپ آن از افشاگری های آمریکا بود...»
در جلد دو کتاب « ظهور و سقوط سلطنت پهلوی » که « مؤسسه مطالعات

و پژوهشهای سیاسی» مؤلف آن هست. در واقع نویسنده آن کتاب عبدالله شهبازی می باشد - در صفحه ۲۴۳ آن کتاب درج شده است که :

" اسماعیل رائین با ساواک ارتباط داشت و از « همکاران » اداره کل نهم ساواک، که محلّ تجمّع اندیشمندان و « نخبگان » وابسته به ساواک بود، محسوب می شد. به اعتقاد ما، اسناد و مدارک منحصر بفرد شاپور جی دستمایه تألیف رائین قرار گرفت و این طرح پیچیده حاصل اندیشه او بود که با دست اسدالله علم اجرا شد. بنابراین عجیب نیست که در مجموعه سه جلدی فوق مهم ترین بخش تاریخ فراماسونری ایران، یعنی نقش اردشیر جی در آن حذف شده و تنها در دو سه مورد نام وی به چشم می خورد و نام چهره های مرموزی چون میرزا کریم رشتی نیز بکلی حذف گردیده است."

و در صفحه ۲۴۵ همان کتاب می خوانیم:

" ... جلد چهارم اثر او هیچگاه انتشار نیافت. باید افزود که در ۳ جلد منتشر شده نیز مهم ترین فصول تاریخ فراماسونری ایران سانسور شد. از جمله این موارد حذف نام چهره های مورد نظر [اسدالله] علم از لیست فراماسونری و حذف کامل داستان « لژ پهلوی » و نقش محمدرضا شاه به عنوان بزرگ فراماسون ایران بود."

همانطور که قبلاً اشاره رفت ، محمّد رضا شاه با مصدّق و مصدّقیها دشمنی خصمانه داشت و برای ضربه زدن به مصدّق حاضر به دست زدن به هر کاری بود. روشن بود که وی از متهم کردن مصدّق به « فراماسونری » ، تشکیلاتی که در جامعه ایران بد نام بود، استقبال می کرد. مگر دستگاه تبلیغاتی سازمان امنیت شاه تمام نیروهای سیاسی از جمله ما فعالان کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی را که مخالف با وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم آمریکا بودیم و شدیداً به قانون شکنی و پایمال شدن حقوق قانونی مردم توسط کارگزاران و مأمورین رژیم شاه اعتراض داشتیم و دست به افشاگری می زدیم. بدون ارائه کوچکترین مدرکی متهم به همکاری با سازمان های جاسوسی

شرق و غرب نکرد؟!!

در زیر یک نمونه از این برخورد خصمانه و کینه توزانه شاه با طرفداران مصدق، اشاره می‌کنم..:

ابوالحسن ابتهاج، فردی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد، در دوران نخست وزیری دولت کودتای سپهبد زاهدی، رئیس کل سازمان برنامه بود. در کتاب خاطراتش نوشته است که سازمان امنیت و همچنین شاه و مملکت - محمد رضا شاه پهلوی - از وی می‌خواهد تا طرفداران مصدق - منظور اعضای « حزب ایران » بود که شغل‌های حساس و کلیدی در آن مؤسسه داشته‌اند و حضور آن‌ها برای ادامه کار " سازمان برنامه " در آن زمان لازم و ضروری بوده است - را از آن اداره اخراج کند. امری که با مخالفت ابتهاج روبرو میشود. جرم آن افراد که می‌بایستی اخراج شوند. نه اختلاس و دزدی، بلکه این گناه کبیر بوده است که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بازهم برای شخصیت دکتر مصدق احترام قائل می‌شده‌اند.

با وجود تمام ترفندها و شایعه پراکنیها، تهدیدات، ارباب، سرکوب و زندان... شاه موفق نشد و نتوانست در بین مردم ایران از ارزش و اَبَهت مصدق و مصدقیها که مردم به جمع آنها در آن زمان « ملیون » می‌گفتند، بکاهد. حتی شاه مدتی کوشش کرد تا به رهبری « غلام خانه زاد » خود، دکتر منوچهر اقبال یکی از احزاب دو قلوئی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را « حزب ملیون » بنامد. تا از آن طریق، شاید نام « ملیون » مصدقی بفراموشی سپرده شود. همان « حزبی » که چون فعالیت هایش نتوانست نتیجه‌ی مثبتی با خود به‌مراه داشته باشد. بعداً تغییر نام داد و خود را « حزب ایران نوین » نامید، که بنا بر "فرمان شاه"، آن حزب نیز خود را بعداً منحل و ستون اصلی " حزب رستاخیر " شاه را تشکیل داد.

ج- اتهام « فراماسونری » به فردی همچون مصدق با آن کارنامه سیاسی و خصوصیات و ارزش‌هایی که هویت سیاسی اش را تشکیل می‌دادند، نمی

توانست چیزی جز تبلیغات دروغین دشمنان نهضت ملی و قدرت طلبان تمامیت خواه و نیروهای عقبگرا و متحجر باشد!

پس از شهر یور ۱۳۲۰ و استعفای رضا شاه از سلطنت و شروع سلطنت محمد رضا شاه با کمک و یاری محمد علی فروغی «استاد اعظم فراماسیونری ایران» ، صف بندیهای جدید سیاسی در ایران بوجود آمد. که یکی از این طیف های سیاسی بر پایه نظرات و عقاید مطرح شده از سوی مصدق و همفکرانش شکل گرفت. نیروی سیاسی که برای استقلال و آزادی، حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران و حاکمیت قانون، و حاکمیت ملت از طریق برگزاری انتخابات آزاد و عدالت اجتماعی، نسبت به دیگر مسائل سیاسی- اجتماعی ارجحیت تام قائل بود. سیاستی که در تضاد و مخالفت با نظرات و عقاید و اهداف و عملکرد نیروهای چپ و راست وابسته به بیگانگان و طرفداران استبداد و متحجر قرار داشت. مصدق در طی فعالیت های سیاسی خود توانسته بود با کمک همفکران و طرفدارانش ارزش های «آزادی و استقلال» را به جزئی از ارزش های هویتی بخشی از فعالین سیاسی و علاقمندان به ایران آزاد و مستقل و آباد تبدیل نماید. روی این اصل مخالفین سیاسی مصدق با تمام نیرو در جهت مغشوش جلوه دادن نظرات و عقاید مصدق و مصدقیهای واقعی عمل کردند و می کنند.

بخشی از نیروهای مخالف مصدق، پس از مرگ مصدق بر محور شایعه پراکنی درباره عضویت مصدق در «جامع آدمیت» دست به تبلیغات زدند. حتی پس از سرنگونی رژیم شاه بعضی از افراد و نیروهای وابسته به رژیم شاه و طرفداران دکتر مظفر بقائی کرمانی، جناح هائی از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی که با آزادیخواهی و حاکمیت ملت و ترقی و پیشرفت سرعناد داشتند. حتی افراد بیگانه پرست که با تظاهر به طرفداری از اسلام و مذهب شیعه، خود را در صفوف مدافعین جمهوری اسلامی جا زده بودند. در ان کارزار تبلیغاتی شرکت کردند. این نیروهای مخالف، در تبلیغات سوء خود تا آن درجه پیش رفتند که

مدعی شدند. " دکتر مصدق در تمام زندگی سیاسی اش عامل انگلیس بوده است." بدون اینکه به این موضوع توجه داشته باشند که سیاستمداران دولت استعمارگر انگلیس مگر مغز خر خورده بودند که اگر دکتر مصدق همچون تقی زاده، وثوق الدوله، فرمانفرما، فروغی... «عامل» آنها بوده است، بجای مأموریت دفاع از منافع انگلیس و خیانت به منافع ملی ایران، به ایشان «مأموریت» «بوجود آوردن» نهضتی " بر محور خواست دفاع از " حاکمیت ملی ایران"، که در تحلیل نهائی بنفع منافع و سیادت دولت انگلیس به هیچوجه نبود و بضرر آنها تمام می شد را، بدهند!!

آنان که چنین ادعای کاذبی را مطرح کرده و می کنند و دست به قصه پردازی زده اند، فراموش کرده اند که اسناد و مدارک زیادی در تاریخ معاصر ایران و حتی تاریخ جهان وجود دارند که عکس ادعای آنها را بیان می کنند و در براین امر تأکید دارند.

چ - اشاره ای کوتاه به کارنامه سیاسی دکتر مصدق

۱ - مصدق جوان اولین سیاستمدار ایرانی بود که در آبان ۱۲۹۳ شمسی با نگارش رساله ای در باره «کاپیتولاسیون»، خواستار بوجود آوردن وضعیت جدید حقوقی برای پایان دادن به کاپیتولاسیون در ایران شد.

۲ - دکتر مصدق با قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ میلادی - برابر هفدهم مرداد ۱۲۹۱ شمسی - وثوق الدوله که دریست ایران را به انگلستان فروخت، مخالفت کرد و در آن مورد مشخص در آنزمان به جامعه ملل شکایت نمود و علیه دولت انگلیس عرض حال داد.

۳ - دکتر مصدق در اعتراض به کودتای انگلیسی سید ضیاءالدین طباطبائی و رضا خان میرپنج در سوم اسفند ۱۲۹۹ طی تلگرافی به احمد شاه تلویحاً با حکم نخست وزیری سید ضیاء از ماهیت کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ پرده برداشت.

۴ - دکتر مصدق - در زمانیکه در کابینه مشیرالدوله، وزیر امور خارجه بود - با ادعای دولت انگلیس در خصوص مالکیت آن دولت استعمارگر بر جزائر «ابوموسی» و «شیخ شعیب» در خلیج فارس، مخالفت کرد.

۵ - دکتر مصدق در مجلس ششم با دولت مستوفی، بخاطر حضور و ثوق الدوله (وزیر دادگستری) و محمد علی فروغی نكاءالملک (وزیر جنگ) در کابینه او، دست به مخالفت زد و درباره سیاست استعماری انگلیس و عاملینش در ایران به روشنگری پرداخت.

۶ - دکتر مصدق با تغییر سلطنت بفتح رضا خان سردار سپه که در اثر کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ مقدمات بدست گرفتن قدرت توسط او آماده شده بود. دست به مخالفت زد و یکی از بزرگترین نطق های تاریخی خود را در دفاع از "حاکمیت قانون"، قانونمداری و مخالفت با استبداد و دیکتاتوری در روز ۹ آبان ۱۳۰۴ در مجلس شورای ملی کرد و گفت:

«پادشاه فقط و فقط می تواند به واسطه رأی اعتماد مجلس یک رئیس الوزرای را به کار گمارد. خوب اگر ما قائل شویم که آقای رئیس الوزرا پادشاه بشوند آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رئیس الوزرا هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقای سید یعقوب [یکی از نمایندگان معمم مجلس که در دفاع از تغییر قانون اساسی بفتح رضا خان قبلا در مجلس صحبت کرده بود - منصور بیات زاده] هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرف ها نمی روم - بعد از بیست سال خون ریزی آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید؟! آزادی خواه بودید؟ بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر رفتید و مردم را دعوت به آزادی می کردید، حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که، هم شاه باشد هم رئیس الوزرا، هم حاکم! اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است. استبداد صرف است پس چرا خون شهدای راه آزادی را بی خود ریختید!؟»

چرا مردم را به کشتن دادید، می خواستید از روز اول بیاید بگویید که ما دروغ گفتیم، مشروطه نمی خواستیم، آزادی نمی خواستیم؛ یک ملت است جاهل و باید با چماق آدم شود....»

۷ - دکتر مصدق با طرح تز « موازنه منفی » ، امر دفاع از استقلال و "حاکمیت ملی" ایران را مطرح کرد و بر پایه این « تز » ، به مقابله با نفوذ سیاسی کشورهای بیگانه در ایران پرداخت و با واگذاری امتیاز نفت به آمریکا و شوروی مخالفت نمود و مبارزات نهضت ملی شدن صنعت نفت را به خاطر قطع نفوذ سیاسی دولت انگلیس و شرکت نفت شکل داد و به پیش برد. او در رابطه با همین تزد در ۱۲ اسفند ۱۳۲۴ در مجلس شورای ملی گفت: « همه میدانید که من از طرفداران جدی سیاست بیطرفی و موازنه هستم و برای حفظ این سیاست در این مجلس مبارزه نموده ام...» مصدق « سیاست بیطرفی » را سالهای قبل از تشکیل کنفرانسی ازسوی سران کشورهای بیطرف در « بانداوگ » مطرح کرده بود.

۸ - دکتر مصدق با ارائه پیشنهاد قانون منع واگذاری امتیاز نفت در مجلس دوره ۱۴، دولت را موظف کرد تا زمانیکه کشور ایران تحت اشغال ارتش بیگانه قرار دارد، با هیچ کشور بیگانه ای وارد مذاکره و انعقاد قرار داد در رابطه با واگذاری منابع زیر زمینی نگردد.

در اثر تصویب پیشنهاد مصدق ازسوی مجلس در زمان دولت سهام السلطان بیات ، وضعیت قانونی در ایران بوجود آمد که بعدها ، احمد قوام (قوام السلطنه) نخست وزیر که برای پایان دادن به حضور ارتش سرخ در استان آذربایجان به مسکو مسافرت کرد، توانست با استفاده از آن « وضعیت قانونی » ، استالین را متقاعد کند تا ارتش سرخ، خاک ایران را ترک کند و بعنوان پاداش نفت شمال را - در صورت توافق مجلس شورای ملی - دریافت کند!!

۹ - دکتر مصدق در مجلس دوره چهاردهم پرده از تمدید قرار داد داری در دوران سلطنت رضا شاه برداشت و سید حسن تقی زاده وزیر مالیه در زمان

تمدید قرار داد را (سال ۱۳۱۲) شدیداً مورد انتقاد و نکوهش قرار داد و گفت: « تاریخ عالم نشان نمی دهد که یکی از افراد مملکت به وطن خود در یک معامله ۱۶ بلیون و ۱۲۸ هزار ریال (به پول آن زمان) ضرر زده باشد ، و شاید مادر روزگار دیگر نزايد کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کرده باشد !! »

۱۰ - دکتر مصدق برای " حاکمیت ملت (حاکمیت مردم) " ارزش والائی قائل بود و در این رابطه بود که در امر آزادی انتخابات مجلس شورایی ملی و آزادی مطبوعات و برقراری حاکمیت قانون و در واقع اجرای قانون اساسی مشروطیت تأکید فراوان داشت و اتفاقاً فکرایجاد تشکیل « جبهه ملی ایران » در تحصن در دربار در رابطه با اعتراض به انتخابات تقلبی دوره شانزدهم مجلس شورایی ملی ریخته شد.

۱۱ - دکتر مصدق رهبر و پرچمدار نهضت ملی شدن صنعت نفت بود، نهضتی که در کنار مبارزات استقلال طلبانه گاندی در هند، بزرگترین ضربه بر پیکر امپراطوری انگلیس در آن مقطع تاریخی وارد کرد. (در بوجود آوردن آن نهضت امر ملی شدن صنعت نفت ضروریست خاطر نشان کرد که افرادی همچون آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی ، دکتر مظفر بقائی کرمانی، حسین مگی، نقش بزرگی داشته اند- افرادی که بعد از قیام سی تیر ۱۳۳۱ به صفوف مخالفین مصدق پیوستند و در سرنگونی دولت دکتر مصدق همچنین بی تأثیر نبودند.)

۱۲ - دولت ملی و قانونی دکتر مصدق در اثر کودتائی که سازمانهای جاسوسی انگلیس و ایالات متحده آمریکا با کمک نیروهای ارتجاعی و بخشی از ارتش شاهنشاهی ترتیب داده بودند سرنگون شد. همان کودتائی که رئیس جمهور سابق آمریکا، پریزیدنت کلینتون، بطور واضح و آشکار به شرکت دولت آمریکا در کودتا اشاره کرد و بیان داشت که کودتا بضرر دموکراسی در ایران و خاورمیانه بوده است و خانم اولبرایت وزیر امور خارجه اش از رویداد آن فاجعه افسوس خورد.

۱۳ - دکتر مصدق در اولین جلسه رسیدگی به «صلاحیت» در « محکمه نظامی » دولت کودتا محمد رضا شاه پهلوی می گوید:

« دفاع من فقط دونظر است : اول آنکه ثابت کنم که با چه استدلالی یک عده از رجال وطن پرست را که سرمایه بزرگی برای مملکت خواهند شد به جای این که تشویق شوند گرفتار حبس و زجر کرده اند؛ دوم این که با چه لطایف الحیل می خواهند نهضت ملی ایران را که چند سال است مردم مملکت در راه آن رنج کشیده اند و به نتایج نیکویی رسیده اند از بین ببرند و باز وطن عزیز ما را دچار دخالت های نامشروع و اغراض دول استعماری و عمال آنها بکنند...» (۱۸)

□ به بیان دیگر دکتر مصدق در جواب شاه در کتاب « مأموریت برای وطنم » در هنگامیکه مصدق در زندان احمدآباد آخرین سالهای زندگیش را سپری می کرد و هرگونه دفاعی از او سلب شده بود، شاه عقده سرسپردگی و بیگانه پرستی اش را به مصدق نسبت می داد، گفت:

« چنانچه من به سیاست انگلیس سر سپرده بودم در طهران با دولت و ثوق الدوله مبارزه نمی کردم و نسبت به قرار داد ۱۹ اوت ۱۹۱۹ و ثوق الدوله که ایران را تحت الحمایه ی دولت انگلیس قرار داده بود در اروپا به جامعه ی ملل عرضحال شکایت نمی دادم.

در شیراز هم با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مخالفت نمی کردم و مثل سایر ولات و رجال تلگراف بالا بلندی به رئیس دولت و کابینه سیاه مخاברה می نمودم و آمادگی خود را برای انجام هرگونه امر و دستور باستحضار او میرساندم و نیز مخالفتم در دولت مشیرالدوله که وزیر خارجه بودم با نامه ای که سفارت در خصوص مالکیت جزائر « ابو موسی » و « شیخ شعیب » در خلیج فارس برای مستوفی الممالک نخست وزیر فرستاده بود و نخست وزیر ذیل نامه نوشته بود « ضبط شود» و نامه بلاجواب مانده بود.

مخالفتم بسمت نمایندگی طهران در مجلس پنجم و روز نه آبان ماه ۱۳۰۴ با ماده واحده که ناقض قانون اساسی بود چونکه مجلس حق نداشت سلسله ی قاجار را از سلطنت خلع کند و این کار را می بایست مجلس مؤسسان می کرد،

مخالفتم در مجلس ششم با دولت مستوفی راجع به انتصاب وثوق الدوله در پست وزارت عدلیه و محمد علی فروغی در پست وزارت جنگ، عدم موافقت با انتصاب خودم به نخست وزیری که اعلیحضرت شاه فقید می خواستند مرا از مجلس خارج کنند و جزو رجال دسته دوم و در صورت امکان جزو دسته اول قرار دهند، دلایل واضح و روشنی است که من به سیاست انگلیس سر نسپرده بودم. من نه فقط با سیاست انگلیس بلکه با هر دولتی که می خواست کاری برخلاف مصالح مردم بکند مخالفت کرده ام. من اول کسی بودم که در تبریز با مخالفت شدید قونسول شوروی قرارداد « ایران - اتحاد جماهیر شوروی » را در خصوص نسخ کاپیتولاسیون اجرا کردم.

من با پیشنهاد « کافتارادزه » راجع به امتیاز نفت شمال مخالفت نمودم و در همان مجلس قانون تحریم امتیاز را به تصویب رسانیدم.

من با تقاضای سادچیکف که می خواست شیلات بحر خزر کمکان در دست عمال شوروی بماند تا بعد قراردادی در این باره تنظیم شود موافقت ننمودم و روزی که قرار داد به آخر رسید بهره برداری از شیلات ملی گردید.

من با پیشنهاد اصل چهار که موادی مخالف استقلال ایران در آن « درج شده بود موافقت ننمودم تا پیشنهاد را تصحیح کردند و بعد امضا نمودم.

همه میدانند که سلسله پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است، چونکه تا سوم اسفند ۱۲۹۹ غیر از عده ای محدود کسی حتی نام رضاخان را هم نشنیده بود و بعد از سوم اسفند که تلگرافی از او بشیراز رسید، هرکس از دیگری سؤال میکرد و میپرسید این کی است، کجا بوده و حالا اینطور تلگراف میکند. بدیهی است شخصی که با وسایل غیر ملی وارد کار شود نمیتواند از ملت انتظار پشتیبانی داشته باشد. بهمین جهات هم اعلیحضرت شاه فقید و سپس اعلیحضرت محمد رضا شاه هر کدام بین دو محذور قرار گرفتند. چنانچه میخواستند با یک عده وطنپرست مدارا کنند از انجام وظیفه در مقابل استثمار باز میماندند و چنانچه با این عده بسختی و خشونت عمل میکردند دیگر برای این سلسله حیثیتی باقی

نمی‌ماند تا بتوانند بکار ادامه دهند.

این بود که هر کس ابراز احساساتی می‌کرد و یا انتقادی از اعمال شاه می‌نمود وصله‌ی عضویت حزب توده را به او می‌چسبانیدند و او را به اشد مجازات محکوم می‌کردند. تبعید و قتل مدرّس و فرّخی در زندان که نتوانستند آنان را متهم به مرام کمونیستی بکنند یک دلیل بارز و مسلّمی است بر صدق این مقال و تا صفحات تاریخ باقی است خواهند گفت آنها را برای چه در زندان از بین بردند. (۱۹)

◀ اتهام‌های ناروا به دکتر مصداق

ناصر تکمیل همایون در بخشی از مقاله دیگر خود تحت عنوان « تکمله ای بر مقاله تلاش مصداق در استقرار نظام مشروطیت» در دوماهنامه بخارا (شماره ۸۹ - ۹۰) سال ۱۳۹۱ در نقد کتاب «دامگه حادثه ، گفتگویی با پرویز ثابتی مدیر امنیت داخلی ساواک » (۱) می‌نویسد: « آقای پرویز ثابتی برای همه ایرانیانی که به گون‌های «صابون ساواک به تن یا لباسشان خورده»، فردی آشنا و مخوف است. ویراستار کتاب او را «یکی از مهمترین شخصیتهای امنیتی در تاریخ ایران معاصر» شنناخته است

آقای پرویز ثابتی که طرفدار سرکوب جنبش مردم در سالهای ۷ - ۱۳۵۶ بود و اعتقاد داشت که اگر شاه کشتارهای خود را شدیدتر کرده بود، انقلاب صورت نمی‌گرفت و در این مورد گویی نقش رهنمونی نشان داده و در کتاب خود دروغهای بسیار و تحریف‌های بی‌اندازه در مسائل مختلف از خود نشان داده است که پاسخ به همه آنها کتابی قطورتر از کتاب «دامگه» نامبرده خواهد بود، اما آنچه بسیار چشمگیر است، عناد و دشمنی وی با روان شاد دکتر مصداق

است که نشان دهنده عداوت ریش هدار «سازمان امنیت» با آن مرد بزرگ و نهضت ملی ایران است. وی در کتاب خود آورده است:

«طبق سندی که در کتاب محمود کتیرانی درباره فراماسونری در ایران به چاپ رسید، مصدق عضویت در سازمان فراماسونری را پذیرفته بود و عکس درخواست عضویت وی در آن کتاب به چاپ رسیده است و این کتاب قبل از فوت مصدق [۱۴ اسفند ۱۳۴۵ در سن ۸۵ سالگی] در ایران منتشر شده است» (۲) وی برای تأیید بیشتر سخنان خود آورده است:

«اعلیحضرت مجد رضا شاه هم در کتاب مأموریت برای وطنم، نوشته اند « آقای ثابتی در کتاب خود دوباره افزوده است: «دکتر مصدق هم در سوئیس فراماسون شده بود و تقاضای عضویت او در کتاب محمود کتیرایی در زمان حیات مصدق چاپ شده است» (۳)

نگارنده با مؤلف محترم کتاب فراماسونری در ایران، آقای محمود کتیرایی همکلاس بودم و هر دو در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (و در خارج کشور) رفاقت داشتیم. ایشان کتابشان را به من مرحمت کردند و من به دلایلی چند بار این کتاب را خواندم به هیچ وجه سخنان کذب آقای پرویز ثابتی را در آن نیافتم.

* اما دروغهای آقای ثابتی

۱. نوشته اند که مصدق در سال ۱۳۴۵ فوت کرده است و کتاب آقای کتیرایی در زمان حیات دکتر مصدق نوشته شده است، حال آنکه این کتاب دو سال بعد از فوت دکتر مصدق انتشار یافته است (← رونوشت عنوان کتاب و نام مؤلف و ناشر و تاریخ انتشار آن)

۲. نوشته اند که آقای دکتر مصدق در سوئیس فراماسون شد و رونوشت تقاضای عضویت در کتاب کتیرایی چاپ شده است. حال آنکه دکتر مصدق پس

از برچیده شدن جامع آدمیت و بمباران مجلس برای ادامه تحصیل به سوئیس رفت و رونوشت تقاضای عضویت جامع آدمیت کوچکترین اشاره ای به کشور سوئیس ندارد و در تمام کتاب آقای کتیرایی هم از مسأله عضویت فراماسونری دکتر مصدق در سوئیس، سخن به میان نیآورده است و این دروغ را هم معلوم نیست آقای ثابتی از کجا آورده است؟

۳. پس از اینکه جامع آدمیت متلاشی شد، بعضی از اعضای آن یک لژ فراماسونری ایجاد کردند و آقای کتیرایی با صراحت تمام در کتابش نوشته است: «البته کسان دیگری نیز در جامع آدمیت بودند که شیوه سیاسی دیگری پیش گرفتند مانند محمودخان احتشام السلطنه و سلیمان میرزا و کمال الملک و میرزا محمدخان مصدق السلطنه» (۴)

در این مورد گویا آقای ثابتی بینایی خود را از دست داده است و این جمله را ندیده و نخوانده است!

۴. به قول سعدی علیه الرحمه در مورد «آن شیاد که گیسوان بافته بود و...» شعرش را هم «در دیوان انوری یافتند». همانطور که در مقاله پیشین آمد، جامع آدمیت نه تنها مجمع فراماسونری نبود، بلکه فراماسونها بر ضد آن بودند. رونوشت تقاضای عضویت دکتر مصدق هم، عضویت در جامع آدمیت است. ساواک جهت چاپ کتاب اسماعیل رایین خواسته بود که زیر تقاضانامه دکتر مصدق نوشته شود: «عضویت فراماسونری». خوشبختانه این موضوع را آقای ثابتی با همه ادعای بلنداندیشی خود «لو» داده است. به قول مولانا:

چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد

از قرار اسدالله علم پس از اینکه شاه را راضی می کند، کتابی درباره فراماسو نها نوشته شود «به نصیری [رئیس ساواک] دستور را داده بود و این مأموریت به اسماعیل رایین که از مأموران ساواک بود داده شد. او اسناد و مدارکی را آماده کرده بود و برای جمع آوری اسامی، ساواک به وی کمک می کرد و در تمام ۲

۳ سال که او مشغول نوشتن کتاب بود، به تدریج این اسامی را به او می دادیم «
(۵)

ویراستار کتاب در پاورقی از قول یکی از مقامات ساواک آورده است که اسماعیل رایین در زمان تهیه کتاب «ماهی هم ۱۲۵۰ تومان حقوق می گرفت» (۶) «العهد ؤ علی الراوی»

نتیجه گیری

بدان سان که در مقاله پیشین «تلاش مصدق در استقرار نظام مشروطیت» ذکر گردید اسماعیل رایین در برابر قسم نامه چهار تن از اعضای جامع آدمیت فقط زیر کلیشه قسم نامه مصدق به عمد و حساب شده می نویسد «قسم نامه فراماسونری دکتر محمد مصدق» (۷) و زمانی که نگارنده در حضور شادروان داریوش فروهر از وی پرسیدم «آقای رایین شما در کتابتان آورده اید که جامع آدمیت ارتباطی با تشکیلات فراماسونری نداشته است و حتی با یکدیگر نثار و اختلاف خط مشی داشته اند، پس چرا زیر «قسم نامه مرحوم دکتر مصدق» نوشت ه اید «قسم نامه فراماسونری دکتر مصدق» ایشان فرمودند: «آن جمله جواز چاپ کتاب بود» (۸)

آقای پرویز ثابتی «مدیر امنیت داخلی ساواک» درستی نظر نگارنده و راست بودن «جمله جواز کتاب» را در گفتار خود دانسته یا نادانسته، تأیید کرده است. حتی آورده است «اعلیحضرت خودش در جریان فعالیت های فراماسونی در ایران می باشد و آن را اجازه داده است» (۹). و کسانی که کتابهای فراماسونری تألیف اسماعیل رایین را خوانده باشند به راحتی درمی یابند که «لژ همایون» به زبان فارسی همان «لژ پهلوی» به زبان انگلیسی است و نشان می دهد که اعلیحضرت در این معرکه سیاسی هم «صاحبنظر!» بوده و در تدارک کودتای ۲۸ مرداد هواداران لژ یادشده (همایون یا پهلوی) از کوشندگان کارساز بوده اند.

آقای ثابتی برای «رد گم کردن» به کتابهای رایین استناد نکرده و به شیوة کاملاً ناشیانه و مغرضانه به کتاب تألیف محمود کتیرایی اشاره کرده و سخنانی آورده است که کاملاً دروغ و کذب مطلق است و در کتاب یادشده اثری از آن یاو هگویی یها دیده نمی شود. اما به خوبی و روشنی توطئة فراسون نشان دادن دکتر مصدق و ریشه اش در دستور ساواک مشهود است و ساواکی ها و طرفداران نظام سلطنتی و برخی از فراماسون ها برای کسب آبرو، در اشاعة این امر دخالت مستقیم داشته اند و متأسفانه با حيله های تبلیغاتی و گرو ههای معاند، ناآگاهانی هم در «دامگه» ساواکی ها افتادند و مدتی نسل جدید و نوجوان ایران را در سردرگمی قرار دادند تا به مرور واقعیت ها و حقیق تها روشن گردید و همان سان که «وجدان ملی» جامعه فکر می کرد، دکتر مصدق همان بود که زیست و همان کردارهایی را داشت که انجام داد و همان بود که بیان کرد و نوشت و همانست که تاریخ درباره آن داوری کرده است و یاران پاک اندیش و آرمانخواهش از او یاد می کنند و در راه تحقق خواس تهایش گام برمی دارند، با دعای خیر از خواجه شیراز:

یا رب این قافله را لطف ازل بدرقه باد
که از او خصم به دام آمد و
معشوق به کام (۲۰)

◀ پیام دکتر مصدق

پیام دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران خطاب به مردم ایران و افکار عمومی جهان در روز ۲۸ آذر سال ۱۳۳۲ در آخرین روزهای جلسه محاکمه در دادگاه نظامی برای ثبت در تاریخ اینست:

«...آری تنها گناه من وگناه بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت را ملی کرده ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ منافع اقتصادی عظیم ترین امپراطوری های جهان را از این مملکت برچیده ام و پنجه در پنجه مخوف ترین سازمان های استعماری و جاسوسی بین المللی در افکنده ام و به قیمت از دست

رفتن خود و خانواده ام و به قیمت جان و عرض و مالم خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت بساط این دستگاه وحشت انگیز را درنوردیدم. من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تضییقات از علت اساسی و اصلی گرفتاری خودم غافل نیستم و به خوبی میدانم که سرنوشت من باید مایه عبرت مردانی بشود که ممکن است در آتیه در سراسر خاورمیانه در صدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند.

من میخواهم برای آخرین بار در زندگی خود ملت رشید ایران را از حقایق این نبرد وحشت انگیز مطلع سازم و مزده بدهم:

مصطفی را وعده داد الطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این ورق

حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیون ها ایرانی و نسل های متوالی این ملت کوچک ترین ارزشی ندارد و از آن چه برایم پیش آورده اند هیچ تأسف ندارم و یقین دارم و وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده ام و من به حس و عیان می بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقت هایی که امروز گریبان همه را گرفته بثمر رسیده و خواهد رسید.

عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر یا زود به پایان می رسد ولی آن چه می ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستم دیده است. از مقدمات کار و طرز تعقیب و جریان دادرسی معلوم است که در گوشه زندان خواهم ماند و این صدا و حرارت را که همیشه درخیر مردم به کار برده ام خاموش خواهند کرد و دیگر جز در این لحظه نمی توانم با هموطنان عزیز صحبت کنم. بدینوسیله از مردم رشید و عزیز ایران مرد و زن و پیرو جوان تودیع میکنم و تأکید مینمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته اند از هیچ حادثه ای نهراسند و نهضت مقدس خود را ادامه دهند و یقین بدانند، خدا یار و مدد کار آنها خواهد بود.

دکتر محمد مصدق (۲۱)

◀ عضویت من در مجمع انسانیت

مصداق در سال ۱۲۸۶ شمسی ۱۳۲۵/ قمری - به عضویت «مجمع انسانیت» درآمد و نیابت ریاست آن را قبول کرد. به «کمک مرحوم حسن مستوفی (مستوفی الممالک)، آشتیانی‌ها، تفرشی‌ها و گرگانی‌ها، در انقلاب مشروطیت و مبارزه برای استقرار آن شرکت کرد. در لوای همین مجمع، به ابتکار وی، میان انجمن‌هایی که غوغا سالار نبودند و برآستی مشروطه خواه بودند، ارتباط پدید آمد و دفاع از مجلس شورای ملی در برابر قوای استبداد، مطرح نظر شد».

همانطور که در هر کشور احزاب سیاسی و مشروطه لازم و ملزوم یکدیگرند در ایران نیز هموطنانم حس می کردند که مشروطه بدون مرکز اتکاء سر نخواهد گرفت و روی این نظر هر چند نفر که باهم تجانس و اشتراک منافع داشتند جمعیتی تشکیل می دادند تا در موقع لزوم همه روی یک اصل متفق باشند و بتوانند از آزادی دفاع کنند و الحق هم که عده ای جان در کف نهادند و در راه ایمان و عقیده از همه چیز گذشتند.

اجتماعات مزبور هر کدام روی خود نامی گذاشت و یکی از آن اجتماعات که چندی بعد از مشروطیت در خانه ی مستوفی الممالک از اهالی آشتیان و گرگان و تفرش تشکیل گردید روی خود نام «مجمع در آنجا تشکیل می شد و مثل بعضی انجمن های دیگر عده ای مسلح داشت بنام «سرباز ملی» تا موقع لزوم از آزادی دفاع کنند.

جلسات مجمع را من اداره می کردم و هر وقت هم که کاری در خارج پیش می آمد عده ای از حضار پیشنهاد می کردند نایب رئیس دیگر آن را انجام دهد. تا اینکه روزی محمد علی شاه از شهر به باغ شاه رفت و انجمن مظفری واقع در شمال میدان بهارستان از عموم انجمن ها دعوت کرد هر کدام نماینده خود را با مهرانجمن به آنجا اعزام کنند که این مرتبه هیچکس پیشنهادی برای انتخاب آن نایب رئیس ننمود و حضار تقاضا کردند که این کار را هم من انجام دهم.

انجمن مظفری نامه ای به شاه نوشته و در خواست کرده بود خود را از ملت جدا نکند و به شهر مراجعت کند که من نیز مثل سایر نمایندگان آن را مهر کردم. سپس قرار شد هر یک از نمایندگان موضوع را در جمعیت خود طرح کند و هر انجمن یک نماینده‌ی دائمی برای تصمیماتی که در آن روزها می‌بایست اتخاذ شود و انتخاب نماید.

مجمع انسانیت تشکیل شد و چون این بار هم کسی برای انتخاب آن نایب رئیس پیشنهادی ننمود به تقاضای حضار بنماینده‌گی خود ادامه دادم و بعد چنین تصمیم گرفتند که هر انجمن یکی از طاق نماهای مسجد سپهسالار را برای خود تعیین کند که اعضاء در آن محل اجتماع نمایند که این کار شد و عده ای از تمام اجتماعات در مسجد حضور یافتند و بعد جمعیتی بنام « کمیسیون حرب » تشکیل گردید که من نیز به عضویت آن انتخاب شدم و محل آن در شبستان مسجد بود که بشور و مشورت می‌پرداختند و دو نفر از اعضاء آن به شاه آنقدر فحش می‌دادند که سایرین از شنیدن آن کراحت داشتند. (روزی که برای اجازه مسافرت اروپا بباغ شاه رفتم همین دونفر در جلوی چادر قهرمان خان نیرالسلطان فرشباشی ایستاده با ارشد الدوله * که نشسته بود نجوا می‌کردند.)

کمیسیون تصمیم گرفت سربازان ملی در مسجد جمع شوند و برای دفاع از حملات احتمالی آماده باشند و از این تصمیم حضار انجمن‌ها را مطلع کنند که برای اجرای این تصمیم به مجمع انسانیت رفتم و دم در سرایدار را دیدم که گفت که گفت از اثاثیه و تفنگ و فشنگ هر چه بود بدستور نایب رئیس دیگر بردند و اکنون چیزی نیست که بتوان جلسه تشکیل داد و دستور کمیسیون حرب را به موقع اجرا گذاشت و این کار نه فقط در مجمع انسانیت بلکه در بعضی از انجمن‌های دیگر هم نظیر آن صورت گرفته بود. روز بعد که عازم مجلس شدم هنوز به چهار را لاله زار نرسیده بودم که صدای شلیک در اطراف مجلس و مسجد بلند شد که من نتوانستم براه ادامه دهم و از آنجا بخانه مراجعت کردم و آنوقت فهمیدم که نایب رئیس دیگر بیش از من در سیاست وارد بود و از همه

جا اطلاع داشت.

مشروطه خاتمه یافت و دوره ای که به استبداد صغیر موسوم شد جانشین آن گردید.

بودنم در جرگه ی آزادیخواهان و اطلاعاتی که شاه از نظریاتم داشت سبب شد محلی را در نظر بگیرم تا اگر خواستند مرا دستگیر کنند خود را در آنجا مخفی نمایم که برای این که از خانه ی میرزا یحیی خان سرخوش شاعری دانشمند که سالها قبل از مشروطه با من آشنا بود جایی بهتر نیافتم و چنین قرار شد اگر خطری متوجه من بشود خود را به آنجا رسانیده مخفی نمایم و مدتی با کمال نگرانی بسربردم تا اینکه مجلسی بنام « شورای دولتی » تشکیل شد و بدون کوچکترین اقدامی از طرف من دستخطی از شاه رسید که عضویت آن تعیین شده بودم و بعد معلوم شد که آن را حشمت الدوله منشی مخصوص شاه (اکنون سناتور و الایبار) صادر کرده است و این کار را هم نه فقط نسبت بمن که قرابت سببی داشت کرده بود بلکه با هر کس که مورد تعرض دولتیها قرار می گرفت از هر گونه مساعدت دریغ نمی کرد.

مجلس شورای دولتی در عمارت خورشید محل کنونی وزارت دارائی تحت ریاست میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک تشکیل گردید. مشیرالسلطنه صدر اعظم آن را افتتاح نمود و چون برنامه ای نداشت هر کس بمذاق خود صحبتی می کرد. تا نوبت به میرزا عباس خان مهندس باشی رسید که با نظام الملک سابقه داشت و او را مخاطب قرار داد و گفت ما نفهمیدیم این مدعی العمومی که در مشروطه ایجاد شده چه صیغه ای بود؟

نظام الملک در جواب گفت در خدمت شاهان سلجوقی کسی بود نامش ترخان و کارش این بود که جان شاه را حفظ کند و برای انجام این وظیفه می توانست هر وقت و هر کجا حتی به اطاق خود شاه وارد شود و تحقیقات کند. این مدعی العموم مشروطه کسی بود مثل ترخان که هر چه می خواست میکرد (البته با عبارتی مستهجن).

جلسه اول شورای دولتی به این ترتیب خاتمه یافت و چون اطمینان حاصل شد که متعرض من نمی شوند به آن یک مرتبه اکتفاء کردم و تصمیم گرفتم وسایل مسافرت خود را برای تحصیل فراهم کنم. صدور تذکره نیز احتیاج با اجازه داشت که این کار هم بدست والاتبار انجام گرفت. [۱]

هفت خان تذکره

بهرام افراسیابی در کتاب «مصدق و تاریخ» گرفتن «تذکره» توسط مصدق برای تحصیلات عالی در خارج از کشور اینگونه شرح می کند:

«مصدق السلطنه» را عطش دانش آندوزی اش روانه دیار فرنگ نمود. چه وی همواره این اندرز را که: علم را بجوئید اگر در چین باشد» آویزه گوش داشت. مصدق در پی تصمیم عزیمت به اروپا، باروبنه سفر را می بندد، اما قبل از رفتن می بایست از چند مانع عبور کند و اولین آن اجازه از «شاه» یعنی «محمد علی شاه» بود، زیرا بدون کسب اجازه وی اجازه تذکره ای صادر نمی شد.

اما در این راه مشکلی قرار داشت و آن شخص وزیر امور خارجه وقت «سعدالدوله» بود. جناب «سعدالدوله» گرایشی به روس داشت لذا اعضای امور خارجه هم از این بابت با وی مخالف بودند. «سعدالدوله» جهت تثبیت موقعیت خود بهر دری میزند تا در مقامش باقی بماند. در آنزمان «میرزا عبدالحسین فرمانفرما» دانی مصدق، والی آذربایجان بود و انجمن آذربایجان بعلت سوابق درخشان و عمل کرد نیکویش ویرا محترم می داشت. در این میان سعدالدوله با یکی از اعضای انجمن آذربایجان بنام میرزا آقا تقی که بعدها بنام «اعتمادالملک» ملقب شد مصدق را به تلگراف خانه خواندند و به وی گفتند به دائیت پیغام برسان که اگر «سعدالدوله» از وزارت امور خارجه نرود، ممکن

است با بازاریان بازار تبریز را به تعطیل کشانند. فردای آنروز مصدق برای همان کسب اجازه مجبور می شود بدربار «محمد علی شاه» برود. «محمد علی شاه» از مصدق سؤال می کند: «شما در تگرافخانه بودید، چه خبر بود؟». مصدق می داند که منظور «محمد علی شاه» حوادث «سعدالدوله» و نظرانجمن آذربایجان در باره وی می باشد، و نیز بخوبی آگاه است اگر واقعیت را که عدم رضایت انجمن آذربایجان از سعدالدوله است اظهار نماید و به برکناری «سعدالدوله» انجامد و یا بگوش وی رسد، بایستی فاتحه رفتن بخارج برای تحصیل را بخواند. اما در اینجا منافع فردی را در مقابل واقعیت زیر پا می نهد و با شهادت واقعیت را می گوید. بازگو کردن حقیقت از طرف مصدق سخت بزیان «سعدالدوله»، یعنی کسی که بعد از شاه حق صدور تذکره را دارد، تمام می شود. «سعدالدوله» از این جریان بشدت عصبانی می شود... ولی هر طور که بود، تذکره مصدق از خوان صعب العبور «سعدالدوله» هم می گذرد و نوبت به اجازه حضور شاه می رسد...

مصدق به منظور گذشتن از این خوان قدم بباغ شاه می نهد، اما ناگهان در آنجا... همان دونفری که می بیند که در «کمیسون حرب» سنگ مخالفت شاه را سخت بسینه می زدند می بینند... وهم اکنون است که راز وی را فاش خواهند نمود، زیر آنان جزء نزدیکان شاه بودند، مصدق خود را نه تنها برای نرفتن آماده می کند، بلکه پذیرای مجازات احتمالی هم می شود، آندو نفر حتماً گزارشات محرمانه کمیسیون حرب را به کارگزاران شاه داده اند، زیرا آنها با یکی از «مقربان در گاه» در نجوا بودند...

بهر حال مصدق بند دلش پاره می شود و در کمال نومیدی می گوید گمان نمی کنم که از این خوان به این سادگیها خلاص شوم. اما هر طور بود تذکره، اجازه... را پشت سر گذاشته و عازم مسافرت می شود که خود داستانی شنیدنی دارد... [۲]

◀ توضیحات و مآخذ:

- ۱ - آدمیت، فریدون: فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۴۰ (ص ۲۰۰)
- ۲ - پیشین - ص ۲۰۱
- ۳ - حائری، عبدالهادی، تاریخ جنبش ها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، صص ۱۳ - ۱۴ و ۲۹ - ۳۷ و ۴۹ - ۵۰
- ۴ - محیط طباطبایی، محمد: مجموعه آثار میرزا ملکم خان، تهران، انتشارات علمی، صص (ز - ط) به نقل از فراستخواه، مقصود: سرآغاز نواندیشی معاصر، دینی و غیردینی، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۷۷، ص ۵۲.
- ۵ - آدمیت، فریدون: «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت» - صص ۲۰۶ - ۲۰۷
- ۶ - پیشین - ص ۲۱۱ - ۲۱۰
- ۷ - پیشین - ص ۱۰۱
- ۸ - پیشین - صص ۱۰۸ - ۱۰۷
- ۹ - محمود کتیرائی - «فراماسونری در ایران» - انتشارات اقبال - ۱۳۴۷ - صص ۹۵ - ۹۱
- ۱۰ - دکتر ناصر تکمیل همایون «تلاش مصدق در استقرار نظام مشروطیت» - دوماهنامه فرهنگی، هنری - سال چهاردهم، شماره ۸۶، اردیبهشت ۱۳۹۱ - صص ۴۹۲ - ۴۷۸
- ۱۱ - «خبر نامه جبهه ملی ایران» خارج از کشور - شماره ۸ - تیرماه ۱۳۴۸ و شماره ۹ - شهریور ۱۳۴۸
- ۱۲ - ایرج افشار «مصدق در تاریخ» راهنمای کتاب بیست و یکم، ۸ -

- ۱۲ (آبان - اسفند ۱۳۵۷ - صص ۵۸۸ - ۵۷۵)
- ۱۳ - دکتر ناصر تکمیل همایون «تلاش مصدق در استقرار نظام مشروطیت» - دو ماهنامه فرهنگی، هنری - سال چهاردهم، شماره ۸۶، اردیبهشت ۱۳۹۱ - صص ۴۹۷ - ۴۹۴
- ۱۴ - خلیل موحد بنام «مصدق و نهاد مدنی» - برگرفته از وبلاک ملی - مذهبی
- ۱۵ - - وحید میرزاده «مصدق، دولت ملی و کودتا» - مجموعه گفت و گوها و مقالات تاریخی - سیاسی، زیر نظر مهندس عزت الله سحابی - انتشارات طرح نو - ۱۳۸۰ - صص ۲۲۶ - ۲۲۲)
- ۱۶ - دکتر منصور بیات زاده «دکتر محمد مصدق و راه مصدق» جلد اول - ۱۳۸۴ - صص ۸۶-۸۵
- <http://www.ois-iran.com/start.html>
- ۱۷ - همانجا - صص ۷۵ - ۷۴
- ۱۸ - همانجا - ۱۳۸۴ - صص ۸۱ - ۷۴
- ۱۹ - دکتر محمد مصدق «خاطرات و تألمات مصدق» بکوشش ایرج افشار، انتشارات علمی - ۱۳۶۵ - صص ۳۴۴ - ۳۴۲
- ۲۰ - ناصر تکمیل همایون «تکمله ای بر مقاله تلاش مصدق در استقرار نظام مشروطیت» دو ماهنامه بخارا، سال پانزدهم، شماره ۸۹ - ۹۰، مهر - دی، ۱۳۹۱ صص ۶۲۹ - ۶۲۶
- ۲۱ - منبع: جلیل بزرگمهر، «مصدق در محکمه نظامی»، کتاب اول ج ۲، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، صص ۷۷۸ تا ۷۷۹

◀ نقش ارنست پرون دوست محرم سوئسی شاه در لژ پهلوی

ارتشبد فردوست در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی می نویسد: «پرون از بنیانگذاران فراماسونری و لژ پهلوی بود. تصور می کنم در سال ۱۳۳۳ بود که یک روز پرون مرا نزد شخصی برد که خانه اش در خیابان نادری در یک ده متری فرعی واقع بود. قبل از ورود پرون گفت: «این شخص رئیس فراماسونری است و وقتی دست داد دستش را ببوس!» به اتاق وارد شدیم. فرد بلند قد و تنومندی روی پوستین نشسته بود و قلیان می کشید و اطراف اتاق تعدادی پشتی و چند صندلی قرار داشت. پرون تعظیم کرد و دستش را بوسید. ولی من به توصیه او عمل نکردم و فقط دست دادم. رئیس فراماسونری مرا می شناخت و چند جمله ای با من صحبت کرد (مسلاً پرون قبلاً مرا تمام و کمال معرفی کرده بود). پرون در حضور او با من صحبت کرد و گفت: ایشان پذیرفته اند که شما فراماسون شوی و این بزرگترین شانس توست.» و افزود که اشخاص مهمی از جمله بسیاری از وزرای موفق در سازمان ایشان اسم نوشته اند که از همقطاران تو (نظامیان) هم هستند و از جمله مهدیقلی علوی مقدم را نام برد (علوی مقدم ها دو برادر بودند. مهدیقلی سپهبد رئیس شهربانی شد و ناصر سپهبد رئیس دادرسی ارتش شد) وقتی خارج شدیم پرون توضیح بیشتری داد و گفت: «ایشان عراقی است و رئیس فراماسونهای خاورمیانه است و هرکاری دلش بخواهد در این کشورها انجام می دهد و خیلی مناسب است که تو هم در این سازمان اسم بنویسی!» بعدها متوجه شدم که این فرد محمد خلیل جواهری نام دارد و رئیس «لژ پهلوی» است که با اجازه محمد رضا تأسیس شده است.. ماجرا را به محمد رضا گفتم. او گفت: او را خوب می شناسم و خوب است که تو هم عضو شوی. اما برای نام نویسی مجبور نیستی و هر طور راحت تری عمل کن!» من نیز طبق سلیقه خود عمل کردم و دنبال موضوع را نگرفتم

* * * خاطرات ارتشبد حسین فردوست - «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» جلد

اول - انتشارات موسسه اطلاعات - ۱۳۷۰ - صص ۱۹۳ - ۱۹۲

* در ادامه آن آمده است: «سند زیر جایگاه «لژ پهلوی در تاریخ فراماسونری ایران و چگونگی فراماسون شدن محمد رضا پهلوی را نشام می دهد. گزارش مورخ ۱۰ / ۶ / ۱۵۲ ساواک چنین آمده است:

ساعت ۲۰ روز ۵/۶/۵۲ آقای براتلو که یکی از استادان قدیمی ماسونی می باشد در هتل ونک طی مذاکرات دوستانه ای اظهار داشت: زمانی که جلسات فراماسونری در منزل ملکه توران به وسیله ذبیح الله ملک پورتشکیل می شد شرایط ورود مشکل بود و هر شخصی را امکان ورود به فراماسونری دست نمی داد.

وی اضافه کرد شبی که آقای پهلبد وزیر فرهنگ و هنر وارد جرگه ماسونی می شد وقتی من او را برهنه کردم و کسوت مخصوص به او پوشاندم در شگفتی خاصی فرو رفت. مرحوم حسنعلی منصور نخست وزیر سابق را آقای هویدا وزیر دارایی آن موقع پیشنهاد کرد و من شخصاً با عضویت حسنعلی منصور مخالفت کردم و آقای گلشانیان از این بابت بی نهایت از من ناراحت شد ولی من ایشان را متقاعد کردم که منصور شایستگی پذیرش دستگاه ماسونی را ندارد.

علی جواهرکلام که در آن موقع از گردانندگان اصلی تشکیلات ماسونی بود، شخص اول مملکت را تا پشت پرده درب لژ هدایت کرد ولی به عرض رسانید که درباره شخص اعلی حضرت استثنائاً تشریفات را انجام نمی دهیم ولی پیشبند افتخار می پوشانیم. زیرا ناچاراً لازم است تا حدی قسمتی از اصول رعایت گردد و در غیر این صورت امکان ورود به لژ میسر نیست اما در حال حاضر دکتر احمد علی آبادی روی سهل انگاری و بی دقتی بزرگترین لطمات را به جامعه فراماسونری در ایران وارد می سازد و در پذیرفتن اشخاص، بی دقت و توجه می باشد. وی افزود چون علی آبادی مورد توجه آقای مهندس شریف امامی استاد اعظم می باشد هیچ کار نمی توان کرد.

مستادین

فلسفه بنده حاضر
عزیزش عزیز

۱ - ۲۹۰۰ ۲ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۳ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۴ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۵ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۶ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۷ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۸ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۹ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۱۰ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۱۱ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۱۲ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۱۳ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۱۴ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۱۵ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰	۱ - ۲۹۰۰ ۲ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۳ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۴ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۵ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۶ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۷ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۸ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۹ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۱۰ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۱۱ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۱۲ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۱۳ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۱۴ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰ ۱۵ - تاریخ گزالی ۲۹۰۰
--	--

مطلب
مورد

موضوع غوامض است

شماره ۲۰ و زده ۲/۶/۵۲ آقای براشو که یکی از استادان قدیمی ماسونی میباشد در هوشیار
 ویکه طی مذاکرات دستاورد و اظهار داشت زمانیکه جلسا تقرا ماسونی در منزل ملکه توران بوسید
 در صبح اله ملکه پور تشکیل میشد شرایط ورود بسیار مشکل بود و هر شخصی را امکان ورود بوسیله
 تقرا ماسونی دست نمیداد وی اشاره کرد کسی که آقای پهلوی در پورتهنگ و هوشیار در جریکه ماسونس
 میشد. وقتی من او را برهنه کردم و کسوت مغموس با او پوشاندم در رنگش خاص تفاوت مبرحسوس
 مستعملی متفکر قدر سابق را آقای هویده از اراش آن موقع پیشنهاد کرد و من شخصا با حضرت
 مستعملی حضور مخالفت کرد و آقای کشافیان از این ماست بی تباها از من ناراحت شد و ایشان
 من ایشان را متقاعد کردم که مستعملی را بهتر در دستگیره ماسونی راندارد. طی جواهر گرام
 که در آن موقع از گرد اندکان اصلی تشکیلات ماسونی بود شخص اول سلطنت زاتانیت در پور
 هدایت کرد و من بحسب رسانید که در باره شخص اطمینان استقامت شریقات را انجام نمیدهم
 این پیشنهاد اقتضای شما نمیشود زیرا ما را لازم است تا حدی تفسیر از اصول رعایت گسرد
 در نظریات صورت انگان برود که لزوم رعایت اما در حال حاضر در کسر احد طی آباء در پور
 انگاری بی تاثیر است. لطفاً را بعداً به تقرا ماسونی در ایران دارد بسیار در پور
 این وقت و توجه می باشد وی از خود من طی آباء و خود توجه آباء و منند من شرف آباء استقامت

۲۱۷۱۵

مقرر با بعضی میرساند

فلسفه بنده حاضر

۵۱۰۸۱۲

نظریه چهارشنبه: اظهار مطالب بالا از جانب آقای براتلو صحت دارد. ضمناً باتوجه به این که مذاکرات دوستانه انجام شده است، هرگونه تحقیق مستقیم موجب شناخته شدن شنبه خواهد گردید.

این صحبتها را همه جا می‌کنند برای آنکه به جمعیت ماسونی خود ارزشی بدهند. این مراسم يك تشریفات عهد کهنه پرستی است و امروز گمان نمی‌کنم کسی حاضر شود این مراسم را اجرا نماید و این افرادی که فریب این حرفها را خورده و دارند می‌خورند برای آن است که منصبی و مقامی بگیرند. [دستخط نصیری]

* «... در شرفیابی که آقای دکتر سعید مالک به حضور شاهنشاه آریامهر حاصل نموده، به منظور ریاست یکی از آقایان دکتر منوچهر اقبال، دکتر سیدحسین امامی و مهندس شریف‌امامی، رئیس مجلس سنا، پیشنهاداً به شرف عرض رسانیده و به علت کهولت و عدم قوه شنوایی آقای دکتر سعید مالک، شاهنشاه آریامهر، آقای مهندس شریف‌امامی را جهت سرپرستی لژ بزرگ ایران انتخاب فرمودند و گفته شده است پس از تشکیل لژ بزرگ ایران کماکان ارتباط این لژ با لژ گزندواوریان فرانسه برقرار خواهد شد.

آقای سعید مالک همه ماهه به حضور شاهنشاه آریامهر شرفیاب و کلیه اخبار مربوط به ماسون‌ها ی ایران را به شرف عرض می‌رساند و هم چنین کلیه فعل و انفعالات و اسمی مسئولین لژها و پذیرش اعضای جدید را مستقیماً به شرف عرض همایونی می‌رساند.

متن سوگندنامه ماسون‌ها به شرح زیر می‌باشد: « من به کتاب آسمانی سوگند یاد می‌کنم که به مقام سلطنت خیانت ننموده نسبت به وطن وفادار باشم و قوانین مملکتی را مو به مو اجرا کنم و هیچ وقت دروغ نگویم و با شرف و صمیمی باشم و در مورد برادران وفادار بوده و باشم. » متن سوگندنامه توسط رئیس قرائت و اعضاء آن را تمرین و تکرار می‌نمایند. جلسات متشکله لژی که آقای هویدا، نخست وزیر، عضویت آن را دارا می‌باشد، در منزل مشارالیه و یا

منزل آقای جواد منصور تشکیل می گردد. (سند ساواک- ۱۳۴۷/۷/۱۸) و در سند دیگر ساواک، مورخ ۱۳۵۱/۷/۱۷، چنین می خوانیم:

برای احداث ساختمان فراماسونری در اطراف شهریار تهران، مبلغ ۹ میلیون تومان هزینه برآورد شده که از آن مبلغ، ۴ میلیون تومان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر اعطا و ۲ میلیون تومان آقای امیرعباس هویدا، نخست وزیر، داده اند و ۵۰۰ هزار تومان نیز مرحوم جمشید یگانگی پرداخت نموده بودند. هنگامی که آقای شریف امامی موضوع را به عرض شاهنشاه می رساند، می فرمایند: همه اعضا پولدارند و بایستی کمک کنند. لذا، کمیسیونی با شرکت آقایان علی مرندی و مصطفی تجدد و کاظم کورس و عباسقلی گلشانیان و چند نفر دیگر جهت جمع آوری بقیه پول تشکیل یافته است.

*** فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ ج ۲، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، صص ۲۴۷ - ۲۴۵.

* «روز ۱۳ / ۲ / ۴۸ دکتر منوچهر اقبال رییس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت دکتر صدر نماینده مجلس شورای ملی و عضو حزب پان ایرانیست را احضار و اظهار داشته در مسافرتی که به همراه آقای نخست وزیر به اروپا می رفته آقای نخست وزیر گفته است حزب پان ایرانیست در اروپا نشریه مخصوصی علیه فراماسونرهای ایران منتشر و نسبت به آنها فحاشی کرده است. در حالی که فعالیت فراماسونری در ایرن با اجازه شاهنشاه صورت می گیرد و با اینکه رایین در کتاب خود نامی از من نبرده ولی من صریحاً می گویم ۱۷ سال است فراماسونرم و در زمان نخست وزیری نیز فراماسون بودم و هیچ ابایی ندارم از اینکه صریحاً این مطلب را بیان دارم. دکتر اقبال افزوده نه تنها من بلکه شریف امامی رییس مجلس سنا، عبدالله ریاضی رییس مجلس شورای ملی و بسیاری دیگر از مقامات مملکتی عضو سازمان فراماسونری می باشیم و عضویت ما در این تشکیلات با اجازه شاهنشاه آریا مهر صورت می گیرد.»

سری

ملته پدی حفاظتی
مگراوش خیر

۰۱۹۶۴۰۰۹

خیلی فوری

۱ - ۲۱۲ - از

۲ - شماره گزارش ۳۱۵۱۳۹

۳ - تاریخ گزارش ۴۸/۲/۱۴

۴ - پیوست

۵ - گیرندگان غیر ۴۲۱-

۷ - منبع ۳۱۰-

۸ - منشأ دکتر صدر

۹ - تاریخ وقوع ۴۸/۲/۱۳

۱۰ - تاریخ رسیدن غیر ۴۸/۲/۱۳

۱۱ - تاریخ رسیدن غیر بر مبرصیلات محل ۸/۲/۱۳

۱۲ - ملاحظات حفاظتی

ملته پدی حفاظتی
مگراوش خیر

موضوع تشکیلات فراماسونری در ایران -

روز ۴۸/۲/۱۳ دکتر منوچهر آقبال رئیس هیئت مدیره وید برعامل شرکت ملی نفت دکتر صدر بنا بنده مجلس شورای ملی و عضو حزب بان ایرانیت را احضار و اظهار داشته در مسافرتی که به همراه آقای نخست وزیر با اروپا میرفته آقای نخست وزیر گفته است حزب بان ایرانیت در اروپا نشریه مخصوصی علیه فراماسونریهای ایران منتشر و نسبت با آنها نمائشی کرده است در حالیکه فعالیت فراماسونری در ایران با اجازه شاهنشاه آریامهر صورت میگردد و با اینکه رئیس در کتاب خود نامی از مسن (دکتر آقبال) نبرده ولی من صریحا میگویم ۱۷ سال است فراماسونرم و در زمان نخست وزیر نیز فراماسون بودم و هیچ ابائی ندارم از اینکه صریحا من مطلب را بیان دارم. دکتر آقبال افزود و نه تنها من بلکه شریف امامی رئیس مجلس سنا - مهد اله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی و بسیاری دیگر از مقامات ملکتی همسازان فراماسونری میباشند و وضیوت ما در این تشکیلات با اجساره شاهنشاه آریامهر صورت میگردد که دکتر صدر در پاسخ اظهار داشته حزب بان ایرانیت برجهای ایدئولوژی خود با فراماسونری که جنبه انترناسیونالیستی دارد مخالف است ولی معیبه لازم است با اطلاع شما برساند که انتشار این نشریه علیه فراماسونریها در اروپا بدون کسب نظیر رهبران حزب در ایران صورت گرفته است.

۱۳۵

۳۲۱

باید گمان کرد...

۱۳۵

۱۱۷-۱۳

۱۳۵

(شماره) ۱۳۸

irdc • ir

منبع: از اسناد ساواک به نقل از سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی

* دکتر منوچهر اقبال متولد ۲۱ مهر ۱۲۸۸ در کاشمر خراسان و متوفی در ۱۴ آذر ۱۳۵۶ در تهران می باشد .

« اقبال قریب چهل سال بازیگر صحنه-ی سیاسی ایران بود. پنج بار وزیر بهداری، دو بار وزیر راه يك بار وزیر کشور، يك بار وزیر پست و تلگراف و وزیر فرهنگ و يك بار نخست-وزیر شد. او تنها کسی است که تمام مشاغل دهگانه-ی مهم کشور را در دوران مشروطه عهده‌دار بوده است. آن مشاغل عبارتند از: نخست-وزیری، وزارت، سفارت، استانداری، وزارت دربار، استادی و ریاست دانشکده و دانشگاه، سناتوری، وکالت مجلس و بالاخره ریاست شرکت ملی نفت ایران. غیر از مشاغلی که نام برده شد، اقبال مشاغل متعدد دیگری داشت، در ۱۵ دانشگاه و مدرسه-ی عالی عضویت یا ریاست هیئت امنا با او بود. تقریباً به تمام کشورها سفر کرد و از بیشتر کشورها نشان گرفت.» (منبع: عاقلی، باقر؛ شرح حال رجال سیاسی و نظامی ایران، صص ۱۶۶-۱۶۵)

منوچهر اقبال و اسد الله علم که خود را «غلام خانه‌زاد» معرفی می‌کردند. اقبال علناً در مجلس گفته بود که فقط در برابر شاه مسئولیت دارد. به بیان دیگر جز قبول و اجرای «فرامین ملوکانه» وظیفه ای برای خود نمی شناخت و در مقام نخست وزیری " غلام جان نثار" امضا می‌کرد.

◀ ایرج آرین‌پور مدیر کل اداره امتیازات وزارت اطلاعات و جهانگردی رژیم شاه می گوید :

مرحوم علم که فرصت را برای تخریب شخصیت رقبای مهم خویش به خصوص هویدا، اقبال، شریف امامی و سایر مقامات برجسته مملکتی مناسب می‌بیند بدون توجه به پی‌آمدهای نامناسب چنین اقدامی از لحاظ مصالح مملکتی، پادشاه را کاملاً ترغیب می‌کند و قرار بر این می‌شود که امیر اسدالله علم وزیر دربار و ارتشبد نعمت‌الله نصیری رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور

مشترکاً در این باره چاره‌ای بیندیشند و نظر پادشاه را برآورده کنند. در آن هنگام مرحوم اسماعیل راین مؤسسه‌ای تأسیس کرده بود به نام «مؤسسه تحقیق راین» که محل آن در کوچه شمالی دانشکده قدیم ادبیات و در نزدیکی مجلس شورای ملی و میدان بهارستان بود. راین با سازمان امنیت رابطه‌ای نزدیک داشت و از فرد آگاهی شنیده بودم که ماهانه حقوقی نیز به او پرداخت می‌شد. کار اولیه راین تهیه گزارش‌ها و اطلاعاتی پیرامون امور شخصی و پنهانی و گاه سودجویی‌های شخصی روزنامه‌نگاران بود. به طوری که برای هر یک از روزنامه‌نگاران سرشناس و به خصوص مدیران و سردبیران و خبرنگاران معروف مطبوعات شرح حال جامعی تهیه کرده بود که بسیاری از امور شخصی و سوابق ناشناخته و دارائی‌ها و زد و بندهای پنهانی برخی از آنان را بر ملا می‌ساخت. وی این بیوگرافی‌های اختصاصی و خواندنی را به وزارت اطلاعات وقت که امور مطبوعات و روزنامه‌نگاران را زیر نظر داشت فروخت و بهای آن از طریق بودجه محرمانه وزارتخانه که منحصراً در اختیار وزیر بود پرداخت شد. (آخرین رقم این بودجه محرمانه ۵ میلیون تومان در سال بود).

با تمهیدات ارتشبد نصیری و با آگاهی مرحوم علم، سازمان امنیت که در طول سال‌ها خود اطلاعات ویژه‌ای درباره فراماسونری در ایران و فراماسون‌های مشهور و نحوه عمل و ارتباطات و اقدام‌ها و جلسات آنها گردآوری کرده بود، اطلاعات مورد نیاز را در اختیار راین گذاشت. او هم با استفاده از آن اطلاعات جلد سوم کتاب «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» را تدوین کرد که با پشتیبانی سازمان اطلاعات و امنیت کشور در چاپخانه داور پناه در تهران چاپ و منتشر شد و عنوان این کتاب در ایتالیا چاپ شده ادعائی نادرست بود که صرفاً برای به اصطلاح رد گم کردن مطرح شده بود. البته عده‌ای - بر طبق شایعاتی که برخی‌ها رواج می‌دادند - تصوّرشان این بود که تشکیلات فراماسونری ایران تشکیلاتی مخفی و جاسوسی بود که به نفع بریتانیا کار

می‌کرد، در حالی که چنین نبود.

منبع: سایت خواندنیها - ایرج آرین‌پورمدیر کلّ اداره امتیازات وزارت اطلاعات و جهانگردی رژیم سلطنتی در مطلبی که در نشریه ره آورد چاپ امریکا با عنوان «بیادداشتی بر بیادداشت‌های علم جلد سوم فراموشخانه و فراماسونری در ایران، چرا و چگونه به چاپ رسید»

◀ در ساعت ۱۸/۳۰ مورّخه ۲۸ فروردین سال ۱۳۴۸ در دفتر تحقیق اسماعیل رائین نویسنده کتاب های فراماسونری، آقایان دژکام مشاور وزارت دارائی، ابراهیم هاشمی کاندید حزب مردم (حزب علم) در انتخابات گذشته مجلس شورای ملی و عضو وزارت آموزش و پرورش، ریاحی خبرنگار اقتصادی روزنامه کیهان و دو نفر دیگر حضور داشتند. ابتدا رائین به مهندس شریف امامی و آقای هویدا حمله کرد و گفت: من در بازجویی که در سازمان امنیت از من کردند گفتم افراد پیر و نترس که تکلیفشان معلوم است ولی چرا افراد جوان مانند دکتر مفیدی استاد دانشگاه و مهندس ناصر بهبودی اخیراً عضو فراماسونری شده اند و اضافه نمود: آقای هویدا از آن می ترسد که من جلد چهارم را منتشر سازم که در آن صورت جلسه پلیس فدرال را درباره کار قاچاق او چاپ کند. سپس اظهار داشت: اعلیحضرت جلد چهارم را ملاحظه فرموده اند که مبدا این کتاب را چاپ کنم زیرا با چاپ آن آبروی رجال کاملاً خواهد ریخت. این کتاب با عکس های مربوطه کاملاً آماده چاپ بود ولی چاپ نشد و تحویل آقای علم گردید و رائین فقط مسوده ای از آن دارد ...
(سند ساواک- ۱۳۴۸/۱/۳۱)

◀ سند مورخ ۱۳۴۸/۴/۱۰ ساواک، واکنش شریف امامی را در قبال این حادثه چنین شرح می‌دهد:

[شروع نقل قول] آقای [علی] آبتین رئیس بازرسی مجلس سنا روز ۴۸/۴/۸ در یک مذاکره خصوصی اظهار داشت [:] اوایل هفته قبل آقای مهندس شریف

امامی رئیس مجلس سنا به آقای فخرالدین وفا رئیس مجلس مأموریت داده است به طور خیلی محرمانه یک نسخه از جلد چهارم کتاب فراماسونری را تهیه و به نامبرده تحویل دهد و آقای وفا کتاب مزبور را در اسرع وقت تهیه و در اختیار آقای شریف امامی گذارده است [۱]. آقای شریف امامی در حالی که از انتشار کتاب مزبور سخت ناراحت بود به وفا گفته است که ناشر این کتاب به پشتیبانی و حمایت ساواک مبادرت به چاپ و توزیع آن نموده و روز سه‌شنبه که شرفیاب خواهم شد این موضوع را به عرض شاهنشاه خواهم رساند.

(آقای شریف امامی ساعت ۱۱۳۰ روزهای سه‌شنبه هر هفته وقت شرفیابی دارد) ضمناً روز موعود کتاب مربوطه را در کارتن کارهای شرف‌عرضی با خود به دربار برده است [۲]. بعداً آقای آبتین اضافه نمود [۳]: معمولاً آقای شریف امامی بعد از هر شرفیابی به خانه خود به شمیران می‌رود [۴] و لی روز سه‌شنبه هفته قبل بعد از شرفیابی تلفنی با مجلس تماس حاصل و اطلاع داده است به مجلس خواهد آمد [۵]. لحظه‌ای بعد آقای شریف امامی از اتومبیل خود پیاده با حالتی پریشان و ناراحت و بسیار عصبانی به طرف اطاق کار خود رفته و با شخص ناشناسی تلفنی تماس [گرفته] و به مخاطب با صدای بلندی که بی‌شبهت به فریاد نبوده است اظهار می‌دارد [۶]: مطالب کتاب را به عرض رساندم و حتی اظهار داشتم که بدون اجازه ساواک چطور ممکن است چنین کتابی طبع و انتشار یابد ولی در مقابل عرایض خود پاسخی دریافت نداشتیم و به عرایض دیگر پرداختم و دستور گرفتم.

ناطق [آبتین] سپس اظهار عقیده نمود که آقای شریف امامی در حال حاضر مسئول و گرداننده فراماسیون در ایران می‌باشد [۷]. سپس نقل قول از اظهارات آقای عدل‌الملک دادگر [۸] که از رجال سیاسی قدیمی ایران و چندین دوره سناتور و ریاست مجلس شورای ملی را عهده‌دار بوده [۹] گفت [۱۰]: کلیه افرادی که نامشان در کتاب فراماسونری برده شده در ظرف پنج سال آینده از رأس امور مهم برکنار خواهند شد [۱۱]. ناطق بعد اشاره به اظهارات آقای مشایخ منشی

مخصوص آقای شریف امامی [۴] که اصولاً کارهای سرّی و محرمانه وی را انجام می‌دهد [۴]، نموده و گفت [۵]: نامبرده در یک صحبت خصوصی به مشارالیه گفته است [۶]: من هنگامی وارد جمعیت فراماسونری شده‌ام که تصمیم بر آن است این قبیل اشخاص را از رأس امور مهم و حسّاس برکنار نمایند [۴] و بعداً ادامه داده است [۷]: آقای شریف امامی این روزها به خاطر کتاب راین بسیار ناراحت و عصبانی می‌باشد و حتی پیش شاهنشاه آریامهر از این موضوع شکایت نموده ولی مثمر ثمر واقع نگردیده است و متصور است خود دستگاه با انتشار این کتاب می‌خواسته آبروی ما را ببرد و ما غافل بوده‌ایم که به خاطر ۷ الی ۸ هزار تومان خود را در تله انداخته و از ماهتک آبرو شده است.. [پایان نقل قول] ک

◀ سند زیر غوغای پس از انتشار کتاب و فشار ماسون ها بر راین را چنین منعکس می‌کند:

تاریخ: ۷/۵/۱۳۴۸

به: تیمسار مدیریت کل اداره هشتم

از: دایره دوم عملیات شوروی ۸۱۳/ج

موضوع: ملاقات با منبع ۱۴۹۸

محترماً به استحضار می‌رساند:

ضمن ملاقاتی که در تاریخ ۷/۵/۴۸ با منبع ۱۴۹۸ در محلّ کارش به عمل آمد نامبرده اظهار داشت: در ملاقاتی که با مورخ الدوله سپهر نموده نامبرده از طرف جامعه فراماسیون ها به منبع بپیغام داده که فراماسیون ها حاضرند مبلغ دویست هزار تومان به منبع بدهند تا منبع جلد چهارم کتاب خود را به چاپ نرساند یا اینکه اگر خواست به چاپ برساند نباید اسمی از جناب آقای هویدا نخست وزیر ایران در آن باشد ولی ذکر نام شریف امامی مانعی ندارد و چون منبع در این زمینه قصد شانتاژ نداشته از قبول این وجه خودداری نموده

است که متعاقب آن به منبع اعلام داشته اند پس در این صورت شما بهتر است کشور ایران را ترک نموده و مقیم آرژانتین شوید. منبع اظهار داشته اگر قرار باشد از ایران بروم به کشورهای اروپایی مسافرت خواهم نمود. ضمناً منبع در نظر دارد در این مورد با تیمسار مدیریت کل تماس گرفته و مراتب را به استحضار برساند.

مدیرکل هشتم ساواک (ضد جاسوسی) درحاشیه گزارش فوق نوشته: فوراً وقت بدهید که منبع درخارج از اداره با اینجانب ملاقات نماید تا بعداً جریان گزارش آن به عرض برسد. ۹/۵/۱۳۴۸
پی نوشت بعدی چنین است:

قرار شد منبع ساعت ۰۰/۱۷ دوشنبه مورخه ۱۱/۵/۴۸ با تیمسار مدیریت کل ملاقات نماید.

سند دیگر نشان می دهد که پس از انتشار کتاب، ساواک به شایعه سازی برای نفی پیوند راین با این سازمان دست می زند:

چند گزارش در این هفته داریم که ساواک مانع مسافرت او به لهستان شده است. حقیقت امر این است که نه دفتر تحقیق، او متعلق به ساواک است و نه اینکه ساواک مانع مسافرت او شده، بنابراین شایعات چندان پایه و اساسی ندارد. نصیری جمله «ساواک» مانع مسافرت او به لهستان شده است» را مشخص کرده و در حاشیه آن نوشته است: «این شایعه را به وسیله منابع بیشتر منتشر نمائید.»

* (۱) - منابع و پی نوشت ها مقاله ناصر تکمیل همایون :

I- خاطرات و تألمات مصدق - ص ۶۲

II- همان

III- آدمیت ، فریدون ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم .

مجلس اول و بحران آزادی (تهران، انتشارات روشنگران، بی تا - ص ۲۳۴
 IV - مستوفی، عبدالله «شرح زندگانی من با تاریخ اجتماعی و اداری
 دوره قاجاریه» - تهران، زوار ۱۳۴۵ - جلد دوم، ص ۲۴۹
 V - آدمیت، فریدون ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم - ص
 ۱۷۷

VI - همان - ص ۸ - ۱۰۷

VII - همان - ص ۱۴۲

VIII - همان - ص ۱۴۸

IX - خاطرات و تألمات مصدق، ص ۶۲

X - به نقل از: «آیا مصدق فراموسون بود؟» ص ۴۷، برای بیشتر
 علاوه بر «خاطرات و تألمات مصدق» تقریرات مصدق در زندان، یادداشت
 شده توسط مرحوم جلیل بزرگهر به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات
 فرهنگ ایران زمین، خرداد ۱۳۵۹.

XII - دکتر مصدق از دو نفر که دائماً به شاه ناسزا می گفتند بی آنکه نام آنها
 را بنویسد یاد می کند و در پاورقی می افزاید «روزی که برای اجازه مسافرت
 اروپا به باغ شاه رفتم همین دو نفر را در جلوی چادر قهرمان نیر السلطان
 فراشباشی ایستاده، با ارشادالدوله فرمانده ایرانی نبردهای نظامی محمد علی شاه
 که نشسته بود نجوا می کردند» - خاطرات و تألمات دکتر مصدق، ص ۶۳

XIII - همانجا

XIV - برای آگاهی بیشتر باستانی راد، دکتر حسن «بهارستان در تاریخ» -
 تهران، کتابخانه موزه و مجلس شورای اسلامی ۱۳۹۰ - ص ۶۰ - ۲۵۳

XV - خاطرات و تألمات مصدق، ص ۶۴ - ۶۳

* (۲) منابع و پی نوشت ها مقاله خلیل موحد بنام «مصدق و نهاد

مدنی»

۱- آدمیت، فریدون: فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران، انتشارات

سخن، چاپ اول، ۱۳۴۰، ص ۲۴۱. ۲-همان، ص ۲۴۳. ۳-راستگو، عبدالله: فریاد خلق، یادی از مصدق، تهران، چاپ مردم، نشر تاریخ، بی تا، ص ۱۳. ۴-فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، ص ۲۲۱. ۵-روزنامه فرمان، ش ۲۸۲، سال ۱۳۴۰ و روزنامه آژنگ، ش ۱۱۱، سال ۱۳۴۰ به نقل از فریاد خلق، ص ۱۴ و اسماعیلی بهمن: زندگی نامه مصدق السلطنه: بی جا، بی نا، بی تا. ص ۸۲. ۶-رایین، اسماعیل: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، تهران، نشر رایین، جلد اول، چاپ سوم (چاپ اول نشر رایین)، ۱۳۷۸، صص ۶۴۰-۶۴۲. ۷-همان، صص ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۹ و ۶۵۴. ۸-فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، صص ۲۰۰-۲۰۱. ۹-حائری، عبدالهادی، تاریخ جنبش ها و تکاپوهای فراماسونگری در کشورهای اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، صص ۱۳-۱۴ و ۲۹-۳۷ و ۴۹-۵۰

۱۰-محیط طباطبایی، محمد: مجموعه آثار میرزا ملکم خان، تهران، انتشارات علمی، صص (ز - ط) به نقل از فراستخواه، مقصود: سرآغاز نواندیشی معاصر، دینی و غیردینی، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۷۷، صص ۵۲. ۱۱-کتیرایی، محمود: فراماسونری در ایران از آغاز تا تشکیل لژ ایران، تهران، انتشارات اقبال، چاپ دوم، ۱۳۵۵، ص ۹۵ به نقل از ماهنامه توقیف شده ایران فردا، ش ۵۳، اردیبهشت ۷۸، ص ۸۹. ۱۲-همان. ۱۳- محیط طباطبایی، محمد: تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران (۴)، انتشارات بعثت، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص ۱۴۳.

۱۴-ترکمان، محمد؛ نامه های دکتر مصدق، تهران، انتشارات هزاران، جلد اول، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۳۵۱. ۱۵-فراموشخانه و فراماسونری در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، جلد سوم، چاپ دوم، ۱۳۵۷، صص ۶۱-۶۳. ۱۶-همان، صص ۱۴۴-۱۴۵ و استاد فراماسونری در ایران، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، جلد دوم، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۶۸. ۱۷- استاد فراماسونری در ایران، جلد دوم، صص ۲۵۴-۲۵۵، ۱۸-فراموشخانه و

فراماسونری در ایران، ج ۱، ص ۴۵۲، رایبین نام دهخدا و سایر کادرهای مدرسه علوم سیاسی را از نوشته خان ملک ساسانی در شماره ۵ مجله این هفته گرفته است. در آن نوشته همه رؤسا و معلمان مدرسه علوم سیاسی، فراماسون معرفی شده اند. ۱۹-رائین، اسماعیل؛ فراموشخانه و فراماسونری در ایران، تهران، انتشارات رایبین، جلد دوم، چاپ سوم (چاپ لول نشر رایبین) ۱۳۷۸، صص ۱۷۰، ۱۷۳ و ۲۵۱ و ج ۳، ص ۵۹۶، ۲۰۰-همان. ج ۲، صص ۲۲۵ و ۲۶۳. ۲۱-همان. ج ۱، صص ۳۵۹ - ۴۲۲، ۲۲-سرآغاز نواندیشی معاصر، دینی و غیردینی، صص ۱۵۶ - ۱۵۸. ۲۳-فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۱ صص ۲۱ و ۲۲. ۲۴-همان، ص ۲۲، ۲۵-همان، ص ۱۲۳ و ج ۳، ص ۱۴۹. ۲۶-همان، ج ۳، ص ۱۲۹، ۲۷-اسناد فراماسونری در ایران، جلد دوم، صص ۳۵۱ - ۴۵۰؛ حدادی، نصرالله. روزنامه شرق، ۸۴/۷/۲۸؛ میلانی، عباس: معمای هویدا، تهران، نشر اختران، چاپ پنجم، ۱۳۸۰، صص ۱۳۷ - ۱۳۹. ۲۸-ر. ک: به مقدمه حسن حاج سید جوادی و سیما رایبین بر چاپ جدید (چاپ سوم ۱۳۷۸) کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران. ۲۹-ن. ک: فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، صص ۲۶۸ - ۲۷۴ و فراموشخانه و فراماسونری در ایران ج ۲، صص ۲۸۳ - ۲۸۷. ۳۰-زندگی نامه مصدق السلطنه، صص ۸۱ - ۹۰. ۳۱-صادقی تهرانی، محمد: نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی، ۱۹۲۰ عراق و نقش علمای مجاهدین اسلام، قم، انتشارات دارالفکر؛ نوبت چاپ (۴)، بی تا. صص ۱۲۲ - ۱۲۵ و روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۶/۲۸ در فهرستی که رایبین از نام اعضای لژ ابن سینا ارائه کرده، نام خواجه نوری وجود دارد. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، جلد ۳، صص ۳۹۶ - ۴۰۲. ۳۲-فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۳، صص ۳۹۶. ۳۳-خواجه نوری به اتفاق سناتور سرلشگر ایرج مطبوعی و پرفسور جمشید اعلم، پزشک مخصوص شاه، در مهر ۱۳۵۸ به حکم دادگاه انقلاب اعدام شدند. روزنامه کیهان،

۵۸/۷/۲. ۳۴-آیت، حسن: درس هایی از تاریخ سیاسی ایران، تهران، ناشر، حزب جمهوری اسلامی، نوبت چاپ (؟)، ۱۳۶۳، صص ۱۷۶ - ۱۷۷. ۳۵- ایران فردا، ش ۵۳، اردی بهشت ۷۸، ص ۹۰. ۳۶-طبری، احسان: کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۱۶۹. طبری در صفحات دیگری از این کتاب نیز درباره مصدق اظهار نظر کرده و از موضعی کاملاً جانبدارانه نسبت به آیت الله کاشانی، مصدق را به نقد کشیده است، گرچه در مجموع درباره مصدق، بیانی آشفته و ناهمگون دارد. ن. ک: صص ۱۴۸ - ۱۷۸. ۳۷-طبری، احسان: نوشته های فلسفی اجتماعی، ۱۳۵۹، ص ۵۵۱ به نقل از برهان، عبدالله: بیراهه، پاسخ به (کژراهه) ی احسان طبری، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۲۱۹. ۳۸- نورالدین کیانوری خاطرات، تهران، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۵۵۵. ۳۹-بیراهه، پاسخ به (کژراهه) ی احسان طبری، ص ۱۹۵. ۴۰- فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، صص ۲۱۰ - ۲۲۲. ۴۱-الگار، حامد: نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، انتشارات طوس، ۱۳۵۹، ص ۲۶۲، به نقل از ایران فردا، ش ۵۳، اردیبهشت ۷۸ ص ۷۹. ۴۲-فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، صص ۲۲۷ - ۲۴۴ در این صفحات نام اعضای کلان و خرد جامع آدمیت، همراه با شرح حالی از رهبران آن انجمن آمده است. ۴۳-بیراهه، ص ۲۱۶ - ۲۱۷ به نقل از ترکمان، محمد، اسناد سخن می گویند - آیا مصدق فراماسون بود؟ تهران، انتشارات ابوذر، مرکز پخش مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. بی تا. گفتنی است در صورت اسامی رهبران و اعضای جامع آدمیت که در کتاب فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ذکر شده، نام تقی زاده وجود ندارد. ۴۴-فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، ص ۲۴۴ و فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۱، ص ۶۷۸.

*پی نوشت ها: اتهام های ناروا به دکتر مصدق

- ۱ - در دامگه حادثه ، گفتگویی با پرویز ثابتی مدیر امنیت داخلی ساواک، عرفان قانعی فرد، امریکا، ۱۳۹۰ .
- ۲ - همان، ص ۶ - ۲۰۵ .
- ۳ - همان، ص ۲۰۵ (پاورقی).
- ۴ - (کتیرایی، محمود، فراماسونری در ایران)تهران، اقبال، ۱۳۴۷ (ص ۸۳ .
- ۵ - دامگه حادثه ، ص ۶ ۲۰۵ .
- ۶ - همان، ص ۲۰۵ .
- ۷ - رایین، اسماعیل فراموشخانه و فراماسونری در ایران ، تهران مؤسسه تحقیق رایین، ۱۳۴۷ - صص ۴۲-۶۴۰ .
- ۸ - همان، ص ۶۴۰
- ۹ - همان، ص ۲۰۶

۲ - پی نوشتها عضویت من در مجمع انسانیت

- [۱]- دکتر مصدق، محمد، خاطرات و تألمات دکتر مصدق با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق به کوشش ایرج . افشار - تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۴- صص ۶۴ - ۶۲
- [۲] بهرام افراسیابی « مصدق و تاریخ» انتشارات نیلوفر- ۱۳۶۰ ، صص ۳۱ - ۲۹

◀ ارشدالدوله

ارشدالدوله علی (۱۳۲۹ ق / ۱۳۱۱ م) از نظامیان مخالف مشروطیت در دوره محمدعلی شاه قاجار. اودر اواخرسلطنت مظفر الدین شاه، مدتی از مأموران امیر بهادر جنگ (هم) بود. اما چون تظاهر به مشروطه خواهی کرد، به رغم مخالفت‌های شدید ناظم الاسلام کرمانی - از طرفداران مشروطه - در ۱۳۲۴ ق ، عضویت انجمن مخفی تهران، و چندی بعد ریاست مرکزی آن را به دست آورد(ناظم الاسلام، ۴ / ۷۳ - ۷۴ ؛ اتحادیه، ۱۵۳، ۱۵۹؛ ملک زاده ، ۷ / ۱۴۲۱ ؛ صادق ، ۳۰-۳۱) .

پس از آنکه محمد علی شاه به سلطنت رسید و مجلس را به توپ بست ارشد الدوله در باغشاه به وی پیوست و شاه را به سرکوب آزادی خواهان ترغیب نمود، چنان که قتل ملک المتکلمین (هم) در باغشاه نیز بیشتر به تحریک او بوده است. پس از چندس از شاه لقب « سردار ارشد» گرفت و با انتخاب عمه شاه به همسری خود، با خاندان شاهی پیوند یافت (ملک زاده ۴ / ۷۴۶ ، ۵ / ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷ ؛ امیر خیزی ، ۲۶۸).

ارشد الدوله در ۴ صفر ۱۳۲۷ ، برای سرکوب مشروطه خواهان تبریز - از جمله ستار خان - به آنجا فرستاده شد و به عین الدوله ، حاکم تبریز پیوست. اما با مقاومت شدید مشروطه خواهان روبه رو شد و کنار کشید (کسروی ، تاریخ مشروطه ...، ۸۴۹ - ۸۵۳ ؛ ملک زاده ، ۵ / ۱۱۱۷ - ۱۱۲۰). پس از فتح تهران به دست مجاهدان تبریز و بختیاری و خلع محمد علی شاه از سلطنت ، شاه به همراه ارشدالدوله به سفارت روسیه پناه بردند و سپس با کشتی رهسپار روسیه شدند(امیر خیزی ، ۳۵۸ ؛ کسروی ، تاریخ هیجده ...، ۷۲). ارشد الدوله در اروپا از فعال ترین همراهان شاه مخلوع بود و برای سرکوبی جنبش مشروطه و بازگشت محمد علی میرزا به ایران نقشه ای ریخت و پس از بازگشت به ایران در ۱۳۲۹ ق ، با کمک شعاع السلطنه (هم) شاهرود ،

دامغان و سپس تهران را فتح کرد (دولت آبادی، ۱۳۱ ؛ ملک زاده ، ۷/ ۱۴۲۲ - ۱۴۲۸ ؛ مستوفی ، ۲ / ۳۵۵ - ۳۵۶). این فتح مشروطه خواهان را نگران ساخت و به همین سبب، پیرم خان سردار (هم) همراه با سپاهی به مقابله ارشد الدوله رفت. سرانجام پیرم خان، ارشد الدوله را شکست داد. اسیرکرد و به قتل رساند (مستوفی، همانجا؛ ملک زاده، ۷/ ۱۴۲۸ - ۱۴۳۱ ؛ هدایت، ۱۴۵ ؛ کتاب ابی، ۵ / ۱۲۱۱ ، ۶ / ۱۲۸۶ ؛ آوریان، ۴۳۶). با قتل او یکی از سرسخت ترین دشمنان مشروطیت از میان برداشت شد.

مآخذ:

اتحادیه، منصوره «پیدایش تحول احزاب سیاسی مشروطیت»، تهران، ۱۳۶۱ ش؛ آوریان، اندره، «حماسه پیرم»، تهران، ۱۳۵۴ ش؛ امیر خیزی، اسماعیل «قیام آذربایجان و ستارخان»، تهران، ۱۳۷۹ ش؛ «دولت آبادی، علی محمد، خاطرات»، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ صادق (مستشارالدوله)، «صادق، خاطرات و اسناد»، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۶۱ ش؛ «کتاب آبی»، به کوشش احمد بشیری، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ کسروی، احمد، «تاریخ مشروطه ایران»، تهران ۱۳۱۶ ش؛ همو، «تاریخ هیجده ساله آذربایجان»، تهران، ۱۳۳۳ ش؛ مستوفی، عبدالله، «شرح زندگانی من»، تهران ۱۳۷۱ ش؛ ملک زاده، مهدی، «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ ناظم الاسلام کرمانی، محمد، «تاریخ بیداری ایرانیان»، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۵۷ ش؛ هدایت، مهدی قلی، «طلوع مشروطیت»، به کوشش امیر اسماعیلی، تهران ۱۳۶۳ ش

منبع: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی - علی آل داود، دانشنامه ایران

فصل پنجم

تحصیلات در خارج از کشور

مصدق در خاطرات و تألمات» شرح می دهد :

ژنرال قونسول ایران در تفلیس به حاج دبیر الوزراء متصدی کارهای من نوشت با اداره محاسبات و وزارتخارج مذاکره کند و حواله حقوق او را بعهده صندوق تذکره قفقاز صادر نماید. صدور آن تصادف نمود با روزهای قبل از حرکت که تصمیم گرفتم شهر تفلیس را ببینم حواله را هم بصاحبش برسانم. در این مسافرت ابوالحسن دیبا برادرم نیز برای تحصیل با من بود.

برای خرید لباس احتیاج بوجه داشتم و از یک تاجر ایرانی مقیم تفلیس موسوم برضا یوف سیصد منات در ازای انگشتر الماسی که وثیقه دادم بقرض گرفتم که بعد از فروش بقیه وجه آن را به آدرس پاریس بمن برات کند که در این اثناء ناهار آوردند. عده ای در سر میز ناهار جمع شدند. ژنرال قونسول حضار را بمن معرفی نمود و بیکی از آنها هم که صادق اف نام داشت و از مجاهدین معروف بود گفت من خواهرزاده فرمانفرما هستم و یکی از افراد متمول ایرانم که از این بیانات آنهم در قفقاز و مرکز مجاهدین ناراحت شدم و هر قدر خواستم علت آن را درک کنم چیزی نیافتم تا اینکه عصر باتفاق میهماندار و تمام اعضای قونسولگری بگردش رفتیم. لباس و هر چه مورد احتیاج بود خریده و پاسی از شب می گذشت که می آمدم و هنوز بدرب قونسولگری نرسیده بودیم که یک نفر از جا بر خاست و نامه ای که در دست داشت بمن داد. ژنرال قونسول خود را چند قدم عقب کشید و همینکه او رفت جلو آمد و گفت شما چرا ترسیدید؟ در صورتیکه من از خود حرکت نکرده بودم و مضمون نامه هم این بود: چون دائی شما با شما مستبد همکار است باید یکصد و هشتاد هزار منات

بدهید از این جا حرکت کنید و برای ارباب هم شکل یک طپانچه و یک تابوت زیر آن رسم شده بود. محل تردید نبود از مراجعت بیادکوبه و مسافرت با راه آهن صرفنظر کردم و تصمیم گرفتم از تفلیس بباطوم بروم و از طریق دریا مسافرت نمایم.

از ژنرال قونسول خواهش کردم کسی را همراه ما بکند که در ایستگاه دچار اشکال نشویم و در صورت امکان شخصی را هم معرفی کند که در باطوم به او مراجعه کنیم که گفت من خود تا ایستگاه با شما هستم و به قونسول باطوم نیز تلگراف می‌کنم که تا ایستگاه به استقبال شما بیاید.

گفتم: مشایعت شما و استقبال قونسول در باطوم ممکن است ما را دچار مشکلات کند. این بود که به یکی از تجار باطوم شرحی نوشت و یکی از اعضای قونسولگری را هم فرستاد که برای ما بلیط تهیه نمود.

از تفلیس حرکت کردیم و مقارن ساعت ده شب به باطوم رسیدیم که باران به شدت می‌بارید و همین که خواستیم از ایستگاه حرکت کنیم، شخصی که در دست چتری داشت سر به توی درشکه گذاشت و پس از سؤال از هویت ما، خود را قونسول باطوم معرفی کرد و گفت: به دستور ژنرال قونسول به استقبال شما آمده‌ام و حاضرم وسایل توقف شما را در باطوم و مسافرت شما را با کشتی فراهم نمایم که متفقاً به یک هتل رفتیم که اطاقی برای ما گرفت و گفت باز خواهیم آمد و شما را تنها نمی‌گذارم.

شب استراحت کردم و صبح برای اینکه رفع زحمت از قونسول بشود، به عزم دیدار آن تاجر که اهل یزد بود - رفتم. خانه نبود و بعد خودش برای دیدن من به هتل آمد و مرا به چای عصر در خانه خود دعوت کرد. عصر به آنجا رفتم که قونسول حضور داشت و اندکی نگذشت که زنگ در صدا کرد. صاحبخانه رفت و در مراجعت پاکتی آورد که روی آن مصدق‌الملک نوشته شده بود و گفت: شما که مصدق‌السلطنه هستید! گفتم چون در این جا کسی به این لقب نیست سرش را

باز می‌کنم، اگر راجع به من نبود، رد می‌کنم که به صاحبش برسانند. نامه باز شد. مضمونش این بود: در تقلیس نوشتیم ۱۸۰ هزار منات بدهید، از آنجا فرار کردید. اکنون باید ۳۶۰ هزار منات بدهید، سپس حرکت نمائید و هرکجا هم که بروید، آسمان همین رنگ است!

تصویر طپانچه‌ای هم زیر نامه ترسیم شده بود ولی از تابوت دیگر خبری نبود! نظر به اینکه تردید نداشتیم قونسول شریک در این توطئه است اعتراض کردم و گفتیم به طهران شکایت می‌کنم و بعد خواستم با آوردگان نامه ملاقات کنم تا معلوم بشود آن را چه اشخاصی نوشته‌اند که هیچ‌کدام راضی نمی‌شدند و چون زیاد اصرار کردم موافقت کردند خارج از اطاق آن‌ها را ببینم که در آنجا دو نفر شخص بدهیکل و مخوفی را دیدم که یکی بسیار شباهت به شیخن اسکی - صاحب منصب مجدر قزاقخانه ما - داشت که نسبت به آنان از هرگونه شدت و اعتراض خودداری نکردم و چون صاحب‌خانه و قونسول دیدند من تحت تأثیر واقع نشدم، حساب کار خود را کردند و درصدد استمالت برآمدند و هر دو پیشنهاد نمودند من در آنجا بمانم و آنها بروند با مرکز مجاهدین مذاکره نمایند. چون چاره‌ای نبود، موافقت کردم. آنها رفتند و طول نکشید که با یک قبض پنجاه منات برای اعانه‌ی مدرسه‌ای که معلوم نبود در کجاست، مراجعت کردند که وجه آن را دادم و دیگر نخواستیم ساعتی در باطوم بمانم.

کشتی آلمانی که هر ۱۵ روز یک مرتبه از بارسلون به باطوم می‌آمد تازه وارد شده بود که به اتفاق قونسول و تاجر یزدی به هتل رفتیم. لوازم مسافرت خود را برداشته وارد کشتی شدیم و هر قدر که در تقلیس و باطوم به ما بد گذشت، در مسافرت باکشتی که ۱۴ روز طول کشید خوش گذشت. در هر بندر که کشتی بار می‌گرفت پیاده شدیم. ورودمان در اسلامبول تصادف نمود با روز جمعه که سلطان عبدالحمید به مسجد می‌رفت. شهر آتن و آثار باستانی آن را دیدیم. در ماریسی از کشتی خارج شدیم و به پاریس حرکت نمودیم.

◀ تحصیلاتم در پاریس

مارس ۱۹۰۹ وارد پاریس شدم و چون اولین مسافرتم به اروپا بود، برای تحصیل اطلاعات، با دکتر محمودخان معتمد فرزند شادروان میرزا عبدالکریم معتمد الحکماء - طبیب خانواده - که چند سال در پاریس اقامت داشت ملاقات کردم و بعد از مذاکرات برادرم را در یکی از دبیرستان‌های شبانه‌روزی موسوم به «لیسه ژان سون دوسایی» گذاشتم، سپس به مدرسه سیاسی پاریس رفته، با مدیر مذاکره نمودم.

برنامه مدرسه که به پنج قسمت تقسیم شده بود، یکی مربوط به علوم مالی بود که سابقه‌ی خدمتم در وزارت مالیه ایجاب نمود این قسمت را انتخاب کنم و چون تا آخر سال تحصیلی بیش از چهارماه نمانده بود، مدیر چنین مصلحت دید به طور مستمع آزاد ثبت نام کنم و از بیانات استادان در هر کلاس که می‌خواستم استفاده نموده، از ۱۵ نوامبر که اول سال تحصیلی مدرسه بود، در قسمت مربوط به امور مالی شروع نمایم که بدین طریق اقدام شد."

من همه روز به مدرسه می‌رفتم و در تمام کلاس‌ها از بیانات استادان به قدر مقدور استفاده می‌کردم. تا این که با یکی از دانشجویان قسمت علوم مالی آشنا شدم که مرا تشویق نمود به دروس مربوط به آن قسمت حاضر شوم و خود را برای امتحانات ماه نوامبر حاضر نمایم.

این کار مشکلی نبود، چون که عده‌ی دانشجوی زیاد بود و صرف می نمود درس‌ها را طبع کنند و در اختیار آنان بگذارند. بنابراین می‌توانستم از دروسی هم که قبل از ورود من به مدرسه داده شده بود، استفاده نمایم.

از این نظر صبح‌ها مرتباً به مدرسه می‌رفتم و عصرها هم در خانه با او " معلم سرخانه و از همکلاسی‌هایش " کار می‌کردم که زیاد طول نکشید و ایام تعطیل رسید و چون همکارم اهل جنوب فرانسه بود و می‌خواست به محل خود برود، به وسیله‌ی اعلام شخص دیگری را به دست آوردم که در دانشکده ادبیات تحصیل می‌کرد و تصور نمی‌کردم از عهده برآید. ولی بعد که مشغول کار شدم دیدم

شخصی است بسیار باهوش و می‌تواند از عهده‌ی تعهداتی که کرده است، برآید. من در تمام مدت تعطیل کار کردم و برای امتحانات ۱۵ نوامبر خود را حاضر نمودم. چون نامم در عداد محصلین رسمی ثبت نشده بود و برای امتحان دعوت نمی‌کردند، چنین به‌نظر رسید اگر وزیر مالیه ایران بنویسد که من با خرج دولت آمده‌ام و دولت بیش از دو سال به من مخارج تحصیل نمی‌دهد، مورد قبول واقع شوم که آن‌وقت مستوفی الممالک وزیر مالیه بود و نامه‌ای به‌این مضمون نوشت که برای امتحان دعوتم کردند.

حداکثر شماره‌های مدرسه عدد ۲۰ بود که در مالیه عمومی به‌من ۱۶ داده شد و فقط در یکی از امتحانات نمره ۱۱ داشتم که چون به ۱۲ نمی‌رسید، می‌بایست آن را سال بعد تجدید کنم و علت این بود که عده داوطلبان زیاد و امتحان‌کنندگان وقت نداشتند از آنها به قدر کافی سؤال کنند و به معلومات هر یک کاملاً پی ببرند و بهترین دلیل این بود که در یک روز خود من می‌بایست دو امتحان بدهم که چون روزهای قبل از امتحان برای مراجعه به‌هر دو مجال نبود، می‌خواستم یکی از آنها را به‌سال بعد موکول کنم که به تشویق یکی از دانشجویان که گفت در این امتحانات «شانس» مدخلیت دارد، در جلسه حاضر شدم و چون حرف اول اسم من با میم شروع شده است و عده زیادی قبل از من مورد سؤال قرار گرفتند، از فرصت استفاده نمودم و به یک قسمت از آن مراجعه کردم که برحسب اتفاق استاد از من روی همان قسمت سؤال نمود و از عهده برآمدم.

این بود جریان تحصیل من در سال اول. ولی در سال دوم، فقط چند ماه به‌مدرسه رفتم که بعد کارم به‌جایی رسید که به واسطه ضعف و کسالت مزاج روی یکی از نیمکت‌ها - که در طرفین جایگاه درس بود - راحت و به استماع بیانات استاد قناعت کنم. چنانچه بگویم نقاط دیدنی شهر پاریس را ندیدم و در تمام ایام توقفم هر شب ساعت ۹ در خانه بودم و از ساعت ۵ صبح تا وقت خواب یا در مدرسه و یا در خانه تحصیل می‌نمودم سخنی به‌گزارف نگفتم.



کسالت عصبی و ضعف مزاج و بی‌خوابی آنقدر زحمت می‌داد که ابتدا به ۲ طبیب عادی سپس به پرفسور «کلود» متخصص امراض عصبی مراجعه کردم. نتیجه‌ای نگرفتم تا اینکه به راهنمایی یکی از داروفروشان از پرفسور «هایم» فیزیولوژیست معروف وقت گرفته او را ملاقات نمودم که پس از یک معاینه دقیق دستور داد ترشحات معدیم را تجزیه کنند و دفعه دوم که صورت تجزیه را دید، گفت کمتر دیده شده که ترشحات معدی یک مریض اینقدر غیرمنظم باشد. نسخه‌ای نوشت و دستور داد که مطلقاً کار نکنم. کاملاً استراحت کنم و حتی از روی تخت‌خواب هم حرکت ننمایم. سپس آدرس مؤسسه‌ای را داد که هم آنجا دوش بگیرم و هم استراحت نمایم و موقع خداحافظی که پرسیدم چه وقت خواهم توانست به کار ادامه دهم؟ گفت: تا آخر سال. در صورتی‌که از سال هنوز ۱۰ روز بیشتر نرفته بود و تاریخ نسخه‌ای که به‌من داد ۱۰ ژانویه بود.

با این حال، از فرط عشقی که داشتم دست از کار نکشیده و دستور معالج را اجرا نکردم. همه روزه مرتباً به مدرسه می‌رفتم تا اینکه حالم طوری شدید شد که از حرکت عجز پیدا کرده و از روی ناچاری به‌مؤسسه‌ای که پرفسور گفته بود مراجعه نمودم. این مؤسسه که در کوچه‌ای متصل به خیابان «سن‌دنی» و در بحبوحه شهر واقع شده بود، هوای خوب نداشت و پنجره‌ای هم که می‌خواستند به من بدهند در طبقه اول بنا بود و به‌حیاطی باز می‌شد که آفتاب نداشت و برای این اطاق در هر ماه یک هزار فرانک می‌بایست بپردازم که من برای یک اطاق رو به آفتاب و شام و ناهار که در اول ورودم به پاریس در کوچه «وانو» گرفته بود، بیش از ۱۸۰ فرانک در ماه نمی‌پرداختم که چون غیر از استراحت کامل و گرفتن دوش کاری نداشتم و استراحتی که چند روز در خانه کردم مؤثر شده بود. از گرفتن دوش صرف‌نظر کرده، تصمیم گرفتم محلی اجاره کنم و آنجا استراحت کنم، ولی نمی‌دانستم چطور می‌شود به این کار موفق گردم.

برای کسب اطلاع به پانسیون‌هایی که در اول ورود خود به پاریس بودم، رفته‌ام

یکی از خدمتکاران از نظر شناسایی با یک پرستار مذاکره نمودم که گفت کارم در اینجا زیاد است، چنانچه بخواهید خودم می‌توانم از عهده این کار برآیم که قرار شد محلی پیدا کند و اثاثیه مورد احتیاجم را خریده مرا به‌آنجا منتقل نماید که عصر روز بعد آمد و مرا به محلی که تهیه کرده بود، منتقل کرد.

این آپارتمان را که دو اتاق و یک آشپزخانه داشت برای مدت شش ماه به ۳۰۰ فرانک اجاره کرده بود که در حدود ۶۶ تومان می‌شد و اثاثیه مختصری هم به‌قیمت مناسب خریده بود.

اقامتم در آنجا سه ماه طول کشید و آن ایامی بود که زمستان سال ۱۹۱۰ رود سن طغیان کرده بود و جراید می‌نوشتند در بعضی از نقاط اطراف پاریس ساکنین طبقه سوم اثاثیه خود را با کرجی به نقاطی که آب نگرفته است انتقال می‌دهند که مادرم از این اخبار نگران شده تلگرافی به من کرده بود که چون نرسید و جوابی ندادم برنگرانی او افزوده بود.

زمستان در آن محل زندگی بد نبود، ولی بعد چون وسعتی نداشت محتاج به محل بهتری بودم که به دستور طبیب در بیمارستانی واقع در «بل وود» بین پاریس و ورسای وارد شدم که از حیث هوا و غذا هر دو خوب و دو ماه بود آنجا بسر می‌بردم که روزی دکتر خلیل‌خان ثقفی اعلم الدوله دوست و همسایه من در طهران از من عیادت نمود و این ملاقات سبب شد که من تصمیم بگیرم به ایران مراجعت کنم و ازیک دکتری که به میل و اراده خود می‌آمد، در عرض راه استفاده نمایم.

اعلم الدوله قبول نمود به این شرط که صبح روز چهارم به ایستگاه شهر لوزان برسیم و گفت جای خود را در ترن گرفته‌ام، چنانچه در ساعت مقرر آنجا وارد نشوید، چاره‌ای جز حرکت ندارم که وقتی رفت دیدم از این مسافرت باید صرفنظر کنم. چون که در هر سه ماه ششصد تومان از طهران برآیم می‌رسید که از وجه ارسالی اخیر چیزی نمانده بود. به یک پرستار هم احتیاج داشتم که توجه به این مشکلات حالی برآیم باقی نگذاشته بود که سبب شد پرستار از من

سؤال کند علت افسردگی و ناراحتی چیست که پس از بیان مطلب گفت در یکی از بانک‌ها مختصر وجهی پس انداز دارم که می‌توانم از شما کارگشایی بکنم و باز مثل همین جا پرستاری نمایم تا شما را به خانه خود برسانم که بلافاصله شروع به کار کرد. آپارتمانی که در پاریس داشتم به مستأجر اول تحویل نمود، کتاب‌های مرا بوسیله کمپانی حمل و نقل از طریق مarseille - باطوم به ایران فرستاد و سه‌هزار فرانک هم آورد که دیگر کاری نبود جز اینکه پرفسور هایم را ببینم و برای اقامت در طهران از او دستور بگیرم و او هم زودتر از چند روز وقت نمی‌داد که به‌همت سیف الدین بهمن آن وقت دانشجوی دانشکده حقوق در پاریس کارم از ملاقات طبیب و امضای گذرنامه‌ها و بلیط راه‌آهن و جا در واگون تمام به‌خوبی گذشت. شب از پاریس حرکت کردیم و صبح روز چهارم وارد ایستگاه لوزان شدیم و از آنجا با دکتر اعلم الدوله به‌طهران حرکت نمودیم.

از اینکه توانسته بودم ظرف سه روز وسایل حرکت خود را فراهم کنم و صبح چهارمین روز به لوزان وارد بشوم دکتر اعلم الدوله خوشوقت شده بود. گفت: اتمام حجت من از این جهت بود که در حرکت تعجیل کنید و در یک محل غریب بیش از این ننمایید. من از قیمت یک بلیط صرف‌نظر می‌کردم و هرگز بدون شما حرکت نمی‌کردم، تا بتوانید وسایل حرکت خود را فراهم کنید و بخانه مراجعه نمایید.

حالتی طوری بود که فواصل کوتاه عرض راه را هم نمی‌توانستم با پای خود بروم. سرحد روسیه، چرخ خاک‌کشی آوردند و بدینوسیله مرا از ترن اطریش به ترن روسیه رسانیدند. در بندر حمالی از کشتی مرا به دوش گرفت و در محلی که می‌بایست با کالسکه حرکت کنم، به‌زمین گذاشت.

خوشوقتیم از این جهت بود که در عرض راه با دکتری بودم و پرستاری هم دلسوز داشتم که از حسن اتفاق حادثه ای روی نداد.

ورودم به طهران مصادف بود با روزهای گرم آخر خرداد. مادرم که از کسالت و مسافرتم اطلاع نداشت از دیدار ناگهانی من تعجب نمود و گفت چرا از حالت اطلاع ندادی و مرا بی خبر گذاشتی. گفتم استحضار شما غیر از نگرانی چه نتیجه داشت و بر فرض اطلاع بیش از این چه می توانستید در حکم بکنید که خود کرده ام.

شب شد شام آوردند و بنا بدستور پرفسور هایم بیش از یک گیلاس و نیم آب با غذا صرف نکردم و از فرط تشنگی و عطش نتوانستم استراحت کنم و قریب به ظهر که مادرم از من عیادت نمود نمی توانستم خوب حرف بزنم که پرسید علت چیست؟ گفتم بنا بدستور طبیب می بایست از یک گیلاس و نیم آب با غذا صرف نکنم که این دستور در عرض سفر راه عملی نشد ولی از دیشب که آن را اجراء کرده ام دهانم آنقدر خشک شده است که خوب نمی توانم صحبت کنم.

با ناهار باز یک گیلاس و نیم آب خوردم که طرف عصر زبانم بکلی بند آمده بود و نمی توانستم حرف بزنم و هر قدر مادرم بخوردن آب اصرار می نمود امتناع می کردم تا کار به فحش رسید و بعد سؤال کرد هوای پاریس چطور بود؟ گفتم خوب مثل اول بهار تهران. حرفم را قطع نمود و گفت تو هنوز نفهمیده ای که در هوای گرم باید آب بیشتر مصرف نمود. سپس دستورداد طالبی آوردند که من دوتای از آنها را خوردم، زبانم بحرکت در آمد و شروع به صحبت کردم و از آن ببعد دستور را کنار گذاردم. مثل همه خوردم و زندگی کردم و در نتیجه ی استراحت و سازگاری آب و هوا روز بروز حالم بهتر شد.

کسالتم هنوز رفع نشده بود و از خانه بجائی نمی رفتم که قرار شد یک نقطه ای خوش آب و هوا استراحت کنم و چون دیگر احتیاج به پرستار نبود او را خانه گذاشتم و با میرزا عبدالله خان میر پنج اقبال الممالک یکی از دوستان قدیم

خود به «شاه پسند» قرب «سوهانک» رفتم و بعد از چند روز توقف از آنجا به افجه رفته استراحت می کردم تا یکی از روزها از من سؤال نمود شما که در پاریس خانه از خود داشتید آیا در فن آشپزی چیزی یاد گرفته اید؟ چه خوب بود از این کار بهره ای داشتید و من از معلومات شما استفاده می کردم.

با اینکه در این فن معلوماتی نداشتم اظهاربی اطلاعی ننمودم. او هم گفت غذائی را دستور دهید که من زیر نظر خودتان بکار مشغول شوم و شما را با حال کسالت خسته نکنم.

گفتم غذائی است که با شیر و تخم مرغ درست می کنند و در پاریس به آن «کرم را نورسه» گویند.

گفت از شیر و تخم مرغ چه غذائی بهتر. بفرمائید چه مقدار شیر و چند دانه تخم مرغ لازم است که بیاورند مشغول کار شوم.

این غذا را که یک روز پرستارم در پاریس جلوی تختخوابم درست کرده بود و دیدم از تناسب بین شیر و تخم مرغ چیزی بخاطر نسپرده بودم. این بود که مقداری شیر گفتم که زیاد بود و با تعداد تخم مرغ تناسب نداشت و او هم برای اینکه من از جای خود حرکت نکنم دستور داد اجاقی از سنگ پهلوی چادر درست کردند و مشغول کار شد.

نظر باینکه هیزم تر بود و خوب نمی سوخت و مقدار شیر هم متناسب با تعداد تخم مرغ نبود موقع ناهار غذا حاضر نشد که گفت عصر دیگ را مجدداً بارمی کنم و آن را شب مصرف می نمایم که عصر باز مقداری هیزم آوردند که تر بود و بانی غلیان شروع بفوت نمود و تا وقت شام باین کار مشغول بود که باز هم غذا حاضر نشده بود که من از او معذرت خواستم و قرار شد آن روز بعد مصرف کنیم.

روز بعد باز اول وقت از همان رقم هیزم آوردند، چند ساعت بانی غلیان فوت نمود و ظهر که سر دیگ را برداشت شیر را به همانطور دید که روز قبل

در دیگ ریخته بود که این مرتبه از جای در رفت و گفت اگر تحصیلات شما در مالیه هم مثل معلوماتی باشد که در آشپزی بدست آورده اید بر این مملکت زار باید گریست که شما و امثالتان می خواهید آن را بهشت برین کنید. من از معذرت خواسم و گفتم چنین تصور می کردم که بدون معلومات هم می توان آشپزی نمود. اکنون دانستم برای هر کار که با منافع افراد تماس دارد معلومات لازم است. چنانچه غذایی خوب تهیه مصرف کنندگان از نظر منافع شخصی اعتراض می کنند ولی اگر وزارتی خوب اداره نشد هیچ فردی از افراد از نظر مصلح اجتماعی اعتراض نخواهد نمود و تا مردم بامور اجتماعی علاقه پیدا نکنند و آن را از خود ندانند چنانچه بهترین تحصیلات را هم اشخاصی کرده باشند کوچکترین استفاده از آنها نخواهند نمود.

مصاحبه گفت من هم در کتابی خوانده ام که در ایران برای هر کار معلوماتی لازم است جز برای کارهای بزرگ دولتی و مخصوصاً صدر اعظمی. مصاحبت ما در حدود ۲۵ روز طول کشید و چون بیش از این نمی توانست با من باشد از افجه به شهر رفت و من برای رفع تنهائی خانم و اطفالم را که آنوقت سه فرزند داشتم با پرستار بافجه خواستم و تا گرما از شدت نیفتاده بود در آنجا ماندم و بعد که حالم بهتر شد ب فکر اتمام تحصیل افتادم که مادرم راضی نمی شد. تا اینکه قرار شد از رفتن پاریس صرف نظر کنم، در شهر دیگری که هوایش سازگار باشد اقامت نمایم و خانواده را هم با خود ببرم که از فرط تنهائی تمام اوقاتم به تحصیل نگذرد.

مادرم نیز که چشمایش آب آورده بود و نمی خواست در ایران عمل کند با ما حرکت نمود. اما راجع به پرستار چون در بعضی از خانواده های فرانسوی درس می داد و در اروپا هم جز یک برادر ناساگار کسی را نداشت اقامت در طهران را به مسافرت ترجیح داد.

◀ سفر دوم من باروپا

اطلاعاتی که از زندگی ساده و هوای سوئیس داشتم، سبب شد اول به آنجا بروم و بعد به جاهای دیگر تا هر نقطه‌ای که مطبوع شود، برای محل اقامت خود اختیار کنم. این بود که از طریق روسیه و اطریش به شهر فریبورگ "شهر سوئیس است و با فرایبورگ آلمان اشتباه نشود" وارد شویم و بعد خود منفرداً برای تحقیقات به بلژیک رفتم و پس از مراجعت، شهر نوشاتل را برای محل اقامت و تحصیل اختیار کردم.

چون مادرم حاضر نشده بود رفع حجاب کند، در روسیه یک شال پشمی که دهقانان به سر می‌کنند برایش خریدم و برای اینکه بتواند از خانه خارج شود، با مالک یک آپارتمانی که خارج از شهر نوشاتل و در کنار موزاری واقع شده بود مذاکره نمودم که در تمام شرایط موافقت نمود و از خانه برای تنظیم اجاره‌نامه خارج شدیم. بین راه از من پرسید: مذهب شما چیست؟ گفتم: مسلمان و شیعه‌ای اثناعشری. گفت: در کتبی که خوانده‌ام به احوال و عادات مسلمین پی برده‌ام. آن وقت که شما نماز می‌خوانید، ما راحت می‌کنیم و آن وقت که شما راحت می‌کنید، ما شب نشینی داریم و مسکن من هم زیر همین آپارتمانی است که می‌خواهید اجاره کنید! از این کار صرف‌نظر کردم.

سپس آپارتمان دیگری آن هم خارج از شهر و در کنار موزار دارای چهار اتاق و یک حمام و آشپزخانه به مبلغ ششصد فرانک در سال اجاره نمودم که مقارن ظهر اجاره‌نامه تنظیم شد و دو ساعت بعد از ظهر که بازار داد و ستد رواج گرفت، شروع به کار کردم و تا چهار بعد از ظهر تمام آنچه مورد احتیاج یک خانواده بود، فراهم و آشپزی را هم که زن بود، استخدام کرده، روانه نمودم.

ساعت شش بعدازظهر که همه با هم آنجا وارد شدیم، چراغها روشن و آشپز مشغول به کار بود. مادرم چون قبول نمی‌کرد در ظرف چند ساعت بتوان محلی اجاره نمود و لوازمی که برای زندگی یک خانواده لازم است تهیه نمود، گفتم: این خانه را برای راحتی شما صاحبش به اختیار ما گذاشت، تا به فرصت بتوانیم محل مناسبی برای خود تهیه کنیم. گفت: خوب و بد در همه جا هست. یکی اینطور که خانه و لوازم آن را در اختیار ما گذاشت و دیگری آنطور که حاضر نشد حتی به ما خانه هم اجاره دهد. ولی معلوم نیست این صاحب‌خانه چه آدمی است که هرچه دارد تمام نو مانده و مثل این است که هیچ‌وقت بکار نرفته است! نظر به اینکه مادرم می‌توسید اثاثیه را درست حفظ نکنند و انتقادات مالک خانه اولی از مسلمین تحقق پیدا کند، حاق مطلب را گفتم و از او رفع نگرانی کردم که از مسافرت خود بسیار راضی بود و در تمام اوقاتش به نماز و دعا می‌گذشت. پس از چندی توقف، از «دولاپرسن» - کحال "چشم پزشک" معروف پاریس - وقت گرفتم و او را با همان لباس به پاریس بردم که پس از یک معاینه دقیق تشخیص داد که هر دو چشم او آب آورده، ولی نرسیده است و باید مدتی بعد عمل شود و چون نتیجه عمل معلوم نیست بهتر این است که گاهی «یدالوز» مصرف کند تا حتی الامکان دیرتر برسد که چندی پس از ورود مادرم به طهران، دکتر دمخین کحال لهستانی به طهران آمد و عمل کرد. نتیجه‌ی مطلوبه حاصل شد.

توقف مادرم در سوئیس در حدود چهارماه طول کشید. تا بادکوبه او را مشایعت کردم و بعد برای اینکه در رفت و آمد به شهر و قتم تلف نشود، محلی در شهر و نزدیک دانشگاه اجاره نمودم که بقیه مدت اقامتم در آنجا گذشت.

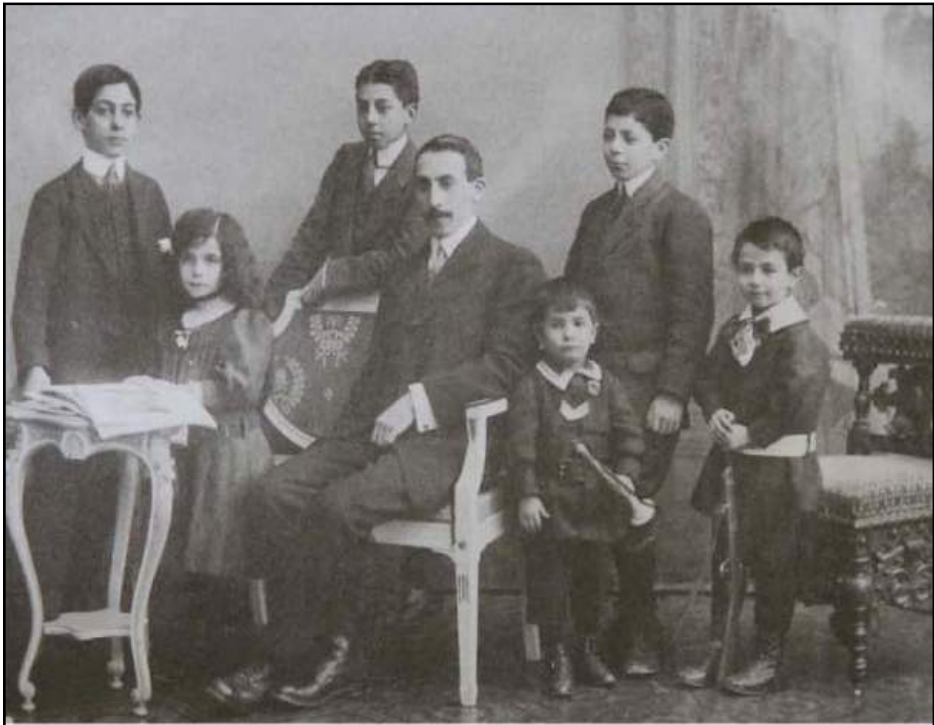
◀ تحصیلات من در سویس

یکی از بهترین شهرهای سوئیس فرانسه برای تحصیل شهر نوشاتل بود که وسایل تفریح و تفنن در آنجا فراهم نبود و از ساعت نه شب هرکس درخانه خود بکار مشغول بود.

برای ثبت نام می‌بایست در دانشگاه نوشاتل مدرک تحصیل ارائه دهم که چون از مدارس ایران مدرکی نداشتم، یعنی آن وقت که من می‌بایست تحصیل کنم، ایران مدرسه نداشت از تصدیق نامه‌ی مدرسه‌ی سیاسی پاریس برای امتحاناتی که سال اول داده بودم استفاده کردم و به نام یک محصل رسمی در دانشکده‌ی حقوق "دانشگاه نوشاتل" که یک مؤسسه‌ی دولتی است ثبت نام نمودم.

نظر باینکه سه ماه از سال دوم مدرسه سیاسی را بدروس استادان اضر شده بودم در ژوئیه ۱۹۱۱ (مرداد ۱۲۹۰) برای دادن امتحان به پاریس رفتم و چند امتحان دادم که در تمام موفق شدم ولی چون کار دانشکده حقوق برای کسی مثل من ضعیف مشکل و تحصیل زبان لاتین نیز برایم یک کار اضافی شده بود از رفتن به پاریس و توقف چند ماه برای ادامه‌ی تحصیل در آنجا صرف نظر کردم و از آن ببعد جداً بکار دانشکده حقوق پرداختم و در ژوئیه ۱۹۱۲ داوطلب امتحان دوساله‌ی لیسانس شدم که بواسطه پیش آمدی تصور نمی‌کردم توفیق حاصل کنم و آن پیش آمد این بود:

یکی از خویشانم که تحصیل می‌کرد و با من در یک جا سکنا داشت از من اجازه گرفت که در جشن مدارس ۱۴ ژوئیه شرکت کند که رفت و من بانتظار او مادرم که نیامد هر چه می‌گذشت بر نگرانیم افزوده می‌گشت و تا از نصف شب سه ساعت گذشت و هر چه پیش آمدی برای او در مخلیه‌ی خطور می‌کرد. نظر باینکه غذای خود را در پانسیون زیر طبقه‌ی محل سکونت ما صرف می‌نمودم زنگ آن را زدم که خانم میره با یک حال نگرانی آمد و قبل از اینکه در را باز کند از هویت من سؤال کرد و گفت بعد از صرف شام دیگر باینجا



در نوشتار ۱۹۱۰ از راست به چپ: احمد مصدق - عزت الله بیات - غلامحسین مصدق - محمد مصدق السلطنه - ابوالحسن ثقه الدوله - ضیاء اشرف مصدق - عباس دفتری معیر السلطنه

نیامده است و احتمال میدادم که سوار قایقی شده و غرق گردیده است. چونکه در آن شهر شب های تابستان قایقی اجاره می کنند و روی دریاچه گردش می نمایند.

دو چرخه ای که داشتم سوار شدم و تا آفتاب طلوع نکرده بود در کنار دریاچه گشتم که چون چیزی نیافتم با حال نا امید و یأس به محلی که در خط سیره بود و احمد پسر در آنجا منزل داشت برای تحقیق رفتم. صاحبخانه گفت بعد

از خاتمه جشن باینجا آمد و اظهار نمود که چون جشن دیر تمام شد بخانه نرفتم و آمده ام شب در اینجا بمانم. ما هم رختخواب نداشتیم اکنون در اطاق احمد روی زمین خوابیده است.

حال باید دید در آنوقت که ساعت شش صبح بود و دو ساعت دیگر من می بایست امتحان بدهم چه حالی داشتم و چقدر مشکل بود از عهده برآیم. ولی از این نظر که «شانس» کمترین اثری نداشت برای دادن امتحان حاضر شدم و در تمام موفق گردیدم و فقط شانس در یکی از آنها مساعدت کرد و این بود که کار زیاد فرصت نمی داد روزهای قبل از امتحان «انستیتو دو ژوستی نین» را از ابتدا تا انتها بخوانم و عنای هر کلمه ای را از نظرم رفته بود به فرهنگ مراجعه کرده بخاطر بسپارم. چونکه من مثل سایر دانشجویان زبان لاتن را در دبیرستان تحصیل نکرده بودم که موقع امتحان دچار مشکل نباشم. در هر جلسه استاد بترتیب فصلی از آن کتاب را مطرح می نمود و هر یک از دانشجویان را بنوبت صدا می کرد تا قسمتی از آن را ترجمه کند و من قبل از رفتن بدانشکده آن فصل را با معلم خود حاضر می نمودم و از سایرین بهتر ترجمه می کردم. ولی در روز امتحان که معلوم نبود کدامیک از فصول موضوع ترجمه قرار خواهد گرفت مشکل بود از عهده برآیم.

برای این کار خیالم راحت نبود و همیشه بخود می گفتم چه کاری بکنم که از عهده این امتحان نیز برآیم؟ اینطور بنظرم رسید کتاب ضخیمی را که مرکب بود از «دیژست»، «انستیتو دو ژوستی نین»، «نول» و «کد» یعنی چهار کتاب امپراطور ژوستی نین که همیشه روی میز در جلوی استاد بود چند باز با کنم و ببینم کدامیک از فصول «انستیتو دو ژوستی نین» بیشتر احتمال دارد که بازشود بهمانها مراجعه نمایم که فصل ۴ و ۵ و ۶ بیش از همه باز شد و من نیز همین سه فصل را برای امتحان حاضر کردم که بر حسب اتفاق یکی از این فصول مورد ترجمه قرار گرفت و از عهده بر آمدم.

◀ تألیف تز دکترا و کار آموزی در دادگستری نوشاتل

بعد از خاتمه ی امتحانات و گرفتن دیپلم لیسانس به لوزان رفتم که با بعضی از هموطنانم معاشرت کنم و رفع خستگی بنمایم. ولی بیش از یک شب نتوانستم بمانم و برای تهیه ی مقدمات تز دکترا به نوشاتل مراجعت کردم که بعلت خستگی نتیجه نداشت و معلوم شد اگر چند ی تعطیل نکنم نخواهم توانست کار مؤثری بنمایم.

موضوع تز را هم که دانشکده ی حقوق تصویب کرده بود راجع به وصیت در حقوق اسلامی بود که در طهران بهتری توانستم کار کنم، یعنی اول بفارسی تهیه کنم و متخصصین اظهار نظر کنند سپس آن را ترجمه کرده به دانشکده پیشنهاد نمایم. این بود که تصمیم گرفتم اشرف و احمد دختر و پسر بزرگم را در خانواده ای که دو سال آنجا بودند بگذارم با خانم و پسر کوچکم غلامحسین حرکت نمایم. ایام مسافرت و رزوهای دید و باز دید در طهران موجب تعطیل کار شد و پس از رفع خستگی توانستم خوب کار کنم و از عهده برآیم.

پرستاری که سه سال قبل با من از پاریس آمده بود و در طهران مانده بود نزدیک خانه ی ما اطاقی اجاره کرده بود که شب ها شام را با ما صرف مینمود. سه شب گذشت که نیامد. خبری هم از او بما نرسید و بعد معلوم شد که شب آن سه شب در خانه ی خود هم نبوده است و تحقیقات شهربانی باین نتیجه رسید که برای تدریس به باغ « پرو تیوا» اکنون ضلع جنوب شرقی جاده ی شمیران و خیابان شاه رضا رفته و شب هنگام که بواسطه بارندگی جاده را آب گرفته و از کنار آن عبور می کرده در یک چاهی افتاده است که جسد او را در آوردند و در قبرستان نزدیک دولاب آن را بخاک سپردند. این واقعه بسیار دلخراش بود و ما را مغموم کرد.

با تأثری که از فوت این زن با صفت داشتم با بکار ادامه می دادم و نمی دانم چه پیش آمده بود که نتوانستم آن را با کمک استاد خود شادروان شیخ محمد علی

کاشانی تهیه کمک با شادروان شمس العلماء قریب مشورت کردم علی اصغر ماجدی را در نظر گرفت و من فقط از معلومات بلکه از صحت عمل او هم در کاری که مادرم در عدلیه داشت استفاده نمودم و بعد مقدمه ی آن را هم که مربوط بمدارک حقوق اسلامی است با نظر استاد خود شیخ محمد علی تهیه کردم که دیگر کاری نداشت جز اینکه ترجمه شود و آن را در سوئیس بهتر می توانستم بانجام برسانم.

توقفم در طهران بیش از سه ماه طول نکشید که خانواده را طهران گذاشته و باز و به شهر نوشاتل را محل اقامت قرار دادم در ضمن ترجمه تز در دارالوکاله یکی از وکلا موسوم به (ژان روله) کار آموزی کردم. ابتدا بامور که مربوط بمقدمات کار و تهیه پرونده بود می رسیدم، سپس از طرف او از دعاوی کوچکی که کمتر احتمال بر داشت دفاع می کردم و علت این بود که صاحبان دعاوی بزرگ نمی خواستند کار آموزی که معلوم نبود دارای چه معلوماتی است از آنها دفاع کند.

موضوع یکی از محاکماتی که بمن رجوع شده بود و از نظر اهمیتی که در امور اجتماعی داشت و نقل می کنم این بود زنی از اتباع فرانسه ساکن شهر نوشاتل و شغل او بقال از تجارتخانه ای در ایتالیا مقداری قرمه خریده و به این عنوان که کالا فاسد بوده وجه آن را نمی پرداخت و می خواست شاهی بدست آورد تا از شهادت دروغ استفاده کند. برای این کار بیک کلفتی که از دکان او برای ارباب خود آذوقه می خرید وجهی داد که بلافاصله بر علیه بقال اعلام جرم نمود و چون زمینه را سخت دید فرار اختیار کرد. این بود علاقمندی یک کلفت به امور اجتماعی که تنها نه از پول گذشت بلکه مدتی از کار بیکار شد و مبلغی هم خرج نمود تا درسی بشود دیگران پیرامون شهادت دروغ نگردند.

در تمام مدت اقامت همه روزه تا ظهر به کار آموزشی مشغول بودم و عصر ها هم با یکی از دانشجویان همدوره ی خود به ترجمه ی تز اشتغال داشتم که بعد از طی مراحل و تصویب شورای دانشکده چند روز قبل از حرکت به ایران در پاریس به طبع رسید و منتشر گردید.

مدت کار آموزشی شش ماه بود و من نه ماه در آن دارالوکاله کار کردم و در عالیترین دادگاه نوشاتل در محاکمه ای شرکت نمودم و تصدیقنامه وکالت خود را بشرط تحصیل تابعیت سوئیس از آن دادگاه گرفتم.

نظر به یانیکه تحصیل تابعیت سوئیس مستلزم ترک تابعیت اصلی نیست و هر واجد شرطی بدون از دست دادن تابعیت اصلی می تواند آن را تحصیل کند و شرط تحصیل تابعیت هم این بود که در خواست کننده مدت سه سال در سوئیس اقامت کرده و در محل اقامت سابقه ی بد نداشته باشد از شهر باین نوشاتل تصدیق گرفتم و آن را به ضمیمه درخواست خود بدولت مرکزی سوئیس فرستادم که مورد قبول واقع شد. نظربه اینکه ایام تعطیل شروع شده بود وعده ای از فرزندان خویشان و دوستانم که آنجا تحصیل می کردند می خواستندبا من به ایران بیایند انجام کار را ببعد موکول نمودم و همه با هم حرکت کردیم و یک روز قبل از اعلان جنگ اول جهانی وارد طهران شدیم. بواسطه پیش آمد جنگ و اشتغال به امور اقامت در ایران بطول کشید و گاه می شد که چند ماه از فرزندانم خبر نداشتیم ولی نظر به اینکه آنها در خانواده ای بودند که رئیس آن پرنو نماینده شرکت بیمه در نوشاتل مردی با وجدان و درستکار و در آن شهر متصف به این اوصاف و خانم او هم که در قید حیات است مورد اعتماد بود بهر طریق که امکان داشت مخارج آنها را می فرستادم و مدت پنج سال آنها را ندیدم و نگران هم نبودم. (۱)

دکتر غلامحسین مصدق : دوران کودکی در نوشاتل

شادروان دکتر غلامحسین مصدق در خاطراتش آن زمان را اینگونه شرح می‌کند: در سال سال ۱۲۸۵ شمسی (۱۹۰۶ میلادی) در تهران بدنیا آمدم. در سه سالگی همراه پدرم، که برای ادامه تحصیلات دانشگاهی به اروپا می‌رفت، عازم سوئیس شدم. در این سفر، مادر بزرگم [خانم نجم السلطنه]، مادرم، احمد برادرم و خانم ضیاء اشرف خواهرم، همسفرمان بودند.

پدرم قبلاً دوره دانشکده علوم سیاسی (Ecole des Sciences Politique) را در پاریس تمام کرده بود، و در این سفر قصد داشت در دانشگاه نوشاتل (Neuchatel) به تحصیلات خود در رشته حقوق ادامه دهد. مادر بزرگم، خانم نجم السلطنه، که برای معالجه چشم با او آمده بود پس از چند ماه به ایران بازگشت.

در نوشاتل، که شهر خوش آب و هوایی است، پدرم، احمد و ضیاء اشرف را در یک خانواده سوئیسی پانسیون کرد. یک آپارتمان کوچک هم برای سکونت ما اجاره کرد، و چند ماه بعد مرا به کودکستان گذاشت. اقامت ما در سوئیس تا آخر ژوئیه ۱۹۱۴، پس از پایان تحصیلات پدرم در دانشکده حقوق و دریافت درجه دکتری به طول انجامید و کمی قبل از شعله ور شدن جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) عازم ایران شدیم.

پدرم، احمد و خواهرم را به یک خانواده سوئیسی سپرد تا به تحصیلاتشان ادامه دهند، رئیس آن خانواده، نماینده شرکت بیمه در شهر نوشاتل بود، همسرش که خانم مهربانی بود، با خانواده ما دوستی و رفت و آمد داشت. پدر، با وجود مشکلات پست و ارتباطات ناشی از جنگ، طی پنج سالی که احمد و خواهرم در سوئیس بودند مخارج زندگی و تحصیل آنها را فرستاد.

روز دوم اوت ۱۹۱۴، یعنی فردای شروع جنگ اول، سفر طولانی و پرمشقت سوئیس - ایران را طی کردیم و به تهران رسیدیم. از خاطرات دوران اقامت پنج ساله ام در سوئیس، بخصوص در ماه های اول زندگی در نوشاتل، مشکل زبان بود. بچه های کودکستان، به زبان فرانسوی حرف می زدند و من، فقط چند کلمه ای فرانسه می دانستم. در هفته های اول، به علت زبان نفهمی، بچه های هم سن و سالم به حرف زدن با من رغبت نشان نمی دادند، حتی بعضی از آنها که شیطان تر بودند سر به سرم می گذاشتند؛ در چنین محیطی که خودم را تنها می دیدم، احساس غربت می کردم، اما رفتار اولیاء کودکستان که آنها نیز فارسی نمی دانستند، و مهربانی هایشان، تنهایی و غریبی مرا جبران می کرد. شب ها پدرم در فراگیری زبان کمک می نمود. رفته رفته، پیشرفت کردم، به طوری که پس از شش ماه، می توانستم با بچه ها بازی کنم و حرف بزنم. از سال دوم، دیگر مشکل حرف زدن به زبان فرانسوی نداشتیم، اما درخانه گرفتاری دیگری پیدا کرده بودم: فارسی صحبت کردن!

پدرم همواره تأکید است که در خانه فارسی حرف بزنیم و زبان مادریمان را فراموش نکنیم. می گفت: «ما ایرانی هستیم و برای مدت کوتاهی در اروپا می مانیم و بعد به وطنمان برمی گردیم. بنابراین، هرچند باید زبان فرانسوی یاد بگیریم، ولی زبان اصلی مان را هم نباید از یاد ببریم.» اغلب، هنگام کمک به من در انجام تکالیف مدرسه می گفت: «غلام اگر فارسی حرف زدن را فراموش کنی، وقتی به ایران برگشتیم، بچه ها مسخره ات می کنند!»

فراگیری دو زبان، یعنی یاد گرفتن فرانسه در کودکستان و فارسی صحبت کردن در خانه با پدر و مادر، برای یک بچه پنج - شش ساله، باعث ناراحتی و گاه درماندگی ام در حرف زدن می شد؛ به اصطلاح، اغلب «قاطی» می کردم. خوشبختانه این مشکل با کمک و پشت کار والدین، که دائماً با من در

خانه فارسی حرف می زدند، رفع شد، به طوری که پس از مراجعت به ایران و رفتن به مدرسه، زحمت چندان برای حرف زدن و نوشتن نداشتیم. احمد و خواهرم هم مجبور بودند فارسی حرف بزنند؛ با این وجود، چند سالی که در سوئیس تحصیل می کردند، موجب شد که زبان فارسی را به کلی فراموش کنند.

یک خاطره ؛ غوره دزدی

نوشتاتل، که درکنار دریاچه ای به همین نام واقع است؛ شهر دانشگاهی و یکی از مراکز صنایع جواهر سازی، ساعت سازی و کارخانجات کوچک بود؛ و در آن زمان شهر بزرگی نبود. فراوانی آب، چشمه سارهای کوههای آلپ، لطافت هوا، فراوانی باغهای میوه و تپه ماهورهای پرگل و گیاه، زیبایی خاصی به شهر و اطراف آن میداد؛ بیشتر خانه ها، بدون دیوار، و به تناسب محل و وسعتشان دارای باغ و باغچه های پوشیده از گل و درخت های متنوع بودند. در نوشتاتل، مانند دیگر شهرهای اروپا، میوه های نارس یا رسیده باغچه ها، اغلب زیر درختان مجاور پیاده روها می ریزد و عابرین به آن توجه نمی کنند. از سوی دیگر، در سوئیس، چیدن میوه نارس، بخصوص انگور جرم است و مجازات دارد.

روزی مادر قصد داشت برای ناهار، پلو خورش بادمجان درست کند. در آن موقع نیازمندی آشپزخانه را که شامل گوشت، سبزیجات، میوه و نان و غیره بود از دکان های نزدیک خانه می خریدم، بدین ترتیب که اجناس را از دکاندار می گرفتیم؛ و او یادداشت می کرد، آخر هر ماه پدرم با مراجعه به آنها بدهی اش را می پرداخت.

آن روز، مادرم وسایل مورد نیاز ناهار، یعنی گوشت، برنج و بادمجان را

گرفته بود، اما غوره بصورت چاشنی به طوری که در ایران مرسوم است، معمول نیست. غربی ها، هنوز هم با بیشتر غذاهای ایرانی - به استثنای چلو کباب - آشنائی چندانی ندارند. به هرصورت مادربه غوره نیاز داشت و در بساط دکان های فروش سبزی و میوه غوره نبود.

هنگام بازی با بچه ها، درخت های انگور آنجا را دیده بودم. وقتی مادر گفت دنبال غوره می گردد. به فکر رسید، خدمتی بکنم. بدون اینکه به مادر حرفی بزنم تصمیم خود را با احمد که آن روز از پانسیون نزد ما آمده بود در میان گذاشتیم و هر دو از خانه بیرون آمدیم. از دیوار باغ همسایه، به آسانی بالا رفتیم، احمد در پای دیوار منتظرم بود. در داخل باغ دو سه خوشه بزرگ غوره چیدم و به همان ترتیب از آنجا خارج شدم و همراه احمد به خانه برگشتم. مادرم که تعجب کرده بود پرسید: غلام! از کجا غوره پیدا کردی؟ حقیقت را گفتیم؛ مادر، من و احمد را به خاطر اینکه بدون اجازه وارد خانه مردم شده ایم و میوه باغشان را چیده ایم، ملامت کرد.

گفتم: چه اهمیت دارد؟ بچه ها هر روز هنگام عبور از کنار باغچه ها، میوه هایی را که زمین ریخته بر می دارند و گاهی هم از درختان می کنند.

مادرگفت: بچه ها کار بدی می کنند، شما نباید از آنها تقلید کنید. به هر حال غوره را چیده ای، آن را مصرف می کنم، ولی بعد از ظهر به اتفاق، آنجا می رویم و بهای آن را به صاحب خانه می پردازیم.

ظهرکه پدر آمد از خوشمزگی خورش غوره با دمجان تعریف کرد و مادرم پرسید غوره از کجا پیدا کرده است؟

مادر گفت: بعد از اینکه غذا خوردید، داستان را برای شما تعریف می کنم. پدر با تعریف مجدد از خوشمزگی خورش، غذایش را تمام کرد و از مادر خواست که چگونگی تهیه غوره را برای او شرح دهد.

مادرم گفت: غلام و احمد، غوره را از باغ همسایه چیده اند.

پدر با شنیدن این خبر، سخت عصبانی شد و خطاب به من و احمد گفت: شما دزدی کرده اید! بی اجازه وارد خانه مردم شده اید. پدرتان را در می آورم. هر دوتان را می کشم. در این ضمن از جا برخاست و به طرف ما روی آورد. من و احمد، که آماده فرار بودیم از اطاق بیرون جستیم. احمد گریه کنان می گفت: الان پدرما را می کشد، فرار کنیم! من که از او کوچکتر و بودم- حدود ۷ سال داشتم - به او گفتم: گریه نکن، نترس، او نمی تواند ما را بکشد او را حبس می کنند.

حدود نیم ساعت در خارج از خانه بودیم تا ما درآمد و با وساطت او نصیحت فراوان که دیگر از این نوع کارها نکنیم، ماجرا خاتمه یافت. (۲) خاطرات دکتر غلامجسین مصدق «در کنار پدرم؛ مصدق» - تهیه و تنظیم: غلامرضا نجاتی - مؤسسه خدمات فرهنگی رسا - ۱۳۶۱، ص ۱۷ - ۱۳

◀ «یک مصاحبه - ۱۹۰۹ و یک مقاله - ۱۹۵۳»

از مادام رنه وییه یار»

خانم رنه وییه یارمی نویسد: «در سال ۱۹۰۹ روزنامه پاریسی Les Nouvelles (اخبار) به مدیریت فمینیستی پرشر و شور، مارگریت دوران، مصاحبه ای به امضای مستعار چاپ کرد، با عنوان: «مشروطه خواه ایرانی محمد مصدق السلطنه» که نویسنده آن من بودم.
* در آن زمان مصدق ۲۷ سال داشت.

در خیابان گی لوساک در کارتیه لاتن درهنتلی بسیار ساده مسقربود. و در دانشکده حقوق و مدرسه ی عالی علوم سیاسی تحصیل می کرد. گندمگون و لاغر اندام بود، با چشمانی همچو غزال، همواره آرام و تودار، با همکلاسهایش قاطی نمی شد. درس که تمام می شد به اطاقش برمی گشت و دیگر او را نمی دیدیم.

من دوره لیسانس را در دانشگاه سوربن می گذراندم و در مدرسه عالی زبانهای شرقی ثبت نام کرده بودم. من که مجذوب اسلام و خود جوانی جسور بودم؛ تصمیم گرفتم با برناردگراسه، ناشری تازه کار اما مشهور از همان آغاز، نشریه ای منتشر کنم که نامش نشان دهنده برنامه گسترده ای بود: La Revue d Orient (مجله خاور)

برگردیم به آن دوره. دولت های خاورمیانه داشتند بیدار می شدند و استبداد سرکوبگر را تکان میدادند. مردان کمیته «اتحاد و ترقی» جانشین سلطان سرخ می شدند. یوزیتویست های مکتب اوگوست کنت با الهام از مدرنیسم در پی تحقق ایده عثمانیت Ottomanisme بودند که به اتکاء آن، کمال آتاترک، «وطن ترک» یا «ترک یوردو» را بوجود می آورد.

در مصر دوره بیداری ناسیونالیسم است. حزبی با مصطفی کامل پاشا تشکیل می شود. او در بهار زندگیش می میرد و محمد بیک فرید که علیه اشغال انگلیس برخاسته است، جانشین می شود!

در ایران روز ۵ اوت ۱۹۰۶ قدرت مطلقه شاه با استقرار قانون اساسی محدود می شود. قانونی در برگیرنده مجلسی ملی، عهده دار قدرت قانونگذاری که نمایندگانش با آرای عمومی انتخاب میشوند و ۵۰۰ فرانک حقوق در ماه دریافت می کنند.

در پاریس گروهی فرانسویان اسلاموفیل، حرف بنای یک مسجد را در پایتخت مان به میان کشیده بودند. ابتکاری جسورانه با بحثی طولانی، که بعدها به اجراء درآمد، با شور و شوق حاکی از این که فرانسه بلد است مسجدی نیز به مجموعه بناهایش اضافه کند. ما نیز در روزنامه فمینیست لافرانسز La Francaise) به مدیریت جین میسم همراه همه کسانی که خود را مدافع حقوق زنان از همه ملیتها می دیدند، یک «محل شرقی» ایجاد کردیم که



مدیریتش با من بود. مشهورترین نمایندگان و روشنفکران و ناسیونالیستهای شرقی به محفل ما پیوستند و در گردهماییهای ما که در آن نفرتها ناپدید و برادری میان فرانسوی و مسلمان واقعیتهای شده بود، شرکت می کردند. مصری ها، ایرانی ها، هندوها خود را متعلق به این محیط روشنفکری پارسی می دیدند. خواست عمیق برابری و آرزوی آزادی ملتها، ما را به هم نزدیک می کرد.

با این همه من که همچو پروانه ای مجذوب شعله، شیفته آسیا بودم، از رفتن به دانشکده و پشت نیمکتهای آن نشستن کم نمی گذاشتم. جایی که آن همه جوان شرقی را در کنار خود می دیدم، مصدق یکی از آنها بود. او بلافاصله مرا به خاطر زندگی سخت و رهبانی و اراده اش به کار، به خود جذب کرد. بسیار کم حرف بود و تواضعی صمیمانه داشت، چنان چه به سختی باور می کردم که او متعلق به خانواده ای قدرتمند و ثروتمند ایرانی باشد. ساده و فروتن در رفتارش بود. چه تمایز چشم گیری، با خود نمائی بعضی از دانشجویان مسلمان!

مصدق زبان ما را خوب صحبت نمی کرد. از من خواست برخی از درسها را برای او تکرار و تفسیر کنم و در ضمن به وی درس فرانسه بدهم. دانشجویی بسیار دقیق بود و زحمتم به هدر نمی رفت! من هنوز هم او را دو زانو نشسته روی نیمکت، رب دوشامبری گشاد پشمی و کرم رنگ در بر، و کتابی بر زانو، می بینم. هرگاه که ضعف جسمانی وادارش میکرد که در اطاقش بماند، به این صورت ظاهر می شد. صحنه ای درست شبیه تصاویر زاهدان در کتابهای خطی قدیم ایرانی.

مصدق اگر از منافعش پیروی می کرد می باید درسک جماعت مرتجعین باقی می ماند.

اما او تحت تأثیر مادری شایسته بود که نامش با آثار عام المنفعه ای عجین است که ایرانیان می شناسند و به او احترام می گذارند. نجم السلطنه، شاهزاده خانم (فرزند فیروز میرزا) فرمانفرما. و به اوست که ۵ سال بعد مصدق با این کلام

رساله خود را تقدیم می کند: «به مادرم، با سپاس و قدردانی از محبت هایش» آن زمان دوره جدایی زن و مرد در قلمرو اسلامی است، دوره ای که کسی در باره ی زنان خانواده در ملاء عام صحبت نمی کرد. مصدق با این سپاسگزاری از مادرش، قانون سکوت در باره ی زنان را با جسارت زیر پا می گذارد. کسی نمی توانست او را به این خاطر سرزنش کند زیرا از مادر، آن زن عالیقدری تمجید می کرد که از دید هر ایرانی عادی آن زمان، مورد احترام بود.

روزی کوشیدیم دوست و شاگردم مصدق را برای انجام مصاحبه ای قانع کنم، کار به مشاجره ای جدی کشیده شد. چرا که با فروتنی اش، در بیم آن بود که مبدا در خلال مصاحبه ای از او تمجید کنم. سرآخر در برابر دلایل من تسلیم شد، دلایلی در باره ضرورت شناسایی کشور دور افتاده اش و نیازهای آن. و به خاطر میهنش بود که این انسان پی گیر و سازش ناپذیر، تصمیم گرفت از خلوت خویش بیرون آید.

من از آن چه از مصدق، شگرد یکتایم به یادگار مانده است با دقت نگهداری کرده ام. احساس می کردم که این انسان استثنایی نقش بزرگی در کشورش خواهد داشت. اگر نوشته روی پاکت دو نامه او را، یکی از سال ۱۹۱۴ و دیگری مربوط به سال ۱۹۵۲، به خط شناس بدهیم، وی تصدیق خواهد کرد که حروف این دو از لحاظ استحکام و شخصیت نویسنده کوچکترین فرقی با هم ندارند.

اگر حرفهای این دانشجوی جوان ۴۴ سال پیش را در کنار سخنان بزرگ دولتمرد امروز تهران قراردهیم در می بینیم که نه جویای مال و منال است و نه متعصب و تنگ نظر، با عشق دلبسته به کشورش، بدون فریب و دغلکاری و بی اعتنا به فریبندگیها.

گرچه با دانشی که از علم حقوق پیدا کرده، باریک بینی طبیعتش ارتقاء یافته است.

ضعف جسمانی اش او را از هرگونه زیاده روی باز می داشت. به گفته

نزدکان، سلیقه ساده اش تغییری با دوران زندگی دانشجویی در پاریس نکرده است. مصداق، علاقمند به نزدیکان خویش، هیچ گاه آنها را در سالگرد ها فراموش نمی کند. چه شانس بزرگی برای برادرزاده ها و خواهر زاده های عیدیه اش که مورد توجه او می باشند.

علیرغم ظاهر، مصداق بیشتر اروپایی است تا آسیایی. گرچه در تفکر رمزآمیز آسیایی، اعتبار دولتمردان به تزویر و تظاهر است. و چنین به نظرمی رسد، اسلام، آن اندازه که رهبران مصر و عرب را تحت تأثیر دارد، بر او تأثیر نگذاشته است.

مصداق در سال ۱۹۰۹ در اخبار (Les Nouvelles) گفت: «بله ما به اروپا نیاز داریم. مانند تمام ملت‌هایی که دوره جدیدی را شروع می کنند، ما هم به کسانی نیاز داریم که قبلاً آن راه را رفته اند. آیا در گذشته ایالات متحده آمریکا از فرانسه تقاضای کمک نکرد؟ نزدیک خودمان ایتالیا استقلال خود را به لطف فرانسه به دست نیاورد؟ ما هم همین طور کمک فرانسه را خواهیم خواست و همان قدر محترم خواهیم بود.»

نظرش را در باره ی آزادی زنان در همان سال ۱۹۰۹ به طور آشکار بیان می کرد: «زنان ما عروسک های تو خالی و بوالهوس نیستند. زن ایرانی را در عمل ببینیم. برای این که تمامشان، از هر طبقه ای، از مشروطیت پشتیبانی کردند و آن را دوست داشتند. قهرمانانی داریم شایسته ی افسانه های زنان پارت و با احترامی زیاد، می توانم از عمه ی محمد علی شاه یاد کنم که با نگاهی مغرور و بدون تأثر، سربازان غارتگر و گستاخ برادر زاده اش را نظاره می کرد که در مقابلش تمام یادگارهای با ارزش محل اقامتش را ویران کردند. او در مقابل خرابه های کاخ قطر اشگی هم نریخت. در جریان انقلاب با افتخار سربلند ماند.»

یاد آوری لذت بخش این غرور، احساسات پوشیده مصداق جوان را بر انگیخت. ماهها در پاریس سپری می شد و آب و هوای این شهر مناسب این دانشجو

نیبود. او باید به سوئیس می‌رفت و در آن جا رسالهٔ دکتری خود را آماده می‌کرد.

در سال ۱۹۱۴ در قاهره بودم که رسالهٔ دکتری اش را با نامه‌ای دریافت کردم که مهوری داشت: « مصدق، لیسانس در حقوق – اؤل نوشتاتل – سوئیس » و موضوعش « وصیت در حقوق اسلام (مذهب شیعه)، با مقدمه‌ای در مورد منافع حقوق اسلامی». از این رسالهٔ ۲۲۰ صفحه‌ای روز اول ماه مه دفاع شده بود و ژرژکری در پاریس آن را منتشر کرده بود. اما، این استادان بزرگ دانشکدهٔ حقوق پاریس بودند که مصدق را از دور دست، راهنمایی کردند.

او ۱۵ سال در خانه‌ای تحت کنترل پلیس بسر برد و سپس به زندانی در مرزهای افغانستان تبعید شد.

رسیدنش به قدرت، مبارزه اش علیه بریتانیای کبیر به خاطر قرار داد «ایران و انگلیس» از موضوعات با اهمیت بین‌المللی و مشهور جهان است. به ندرت کسی این چنین نیش خورده، انتقاد شده، تعریف تمجید شده، و تهدید شده است. این ارادهٔ انعطاف‌ناپذیر که حتی تهدید به مرگ نیز آن را خم نکرد، از همان جوانی آتشی در درون داشت، آرزوی دیدن مردم کشورش که از ثروتهای سرزمینشان بهره می‌برند، و در راه پیشرفت و ترقی گام بر می‌دارند، بدون هراس از بیگانگان، بدون تعصب و بدون خفت و خواری.

پس چرا انگلیس‌ها، با این همه فرپلی (fair play) در بازی، نمی‌خواهند با پیر بزرگ، مصدق صادقانه کنار بیایند؟

از روزنامه L' Homme Libre (انسان آزاد)، پاریس ۲۶ ژوئن ۱۹۵۳

Renee Vieillard

* مصاحبه با یک مشروطه خواه ایرانی :

محمد مصدق السلطنه

۱۹۰۹ آ. دو روشبرون [نام مستعار مادام رنه و بیه یار]

به اهتمام ترجمه محمد تاج دولتی

تا چند سال پیش ایران برای اروپا هنوز کمابیش ناشناخته بود. رویدادهایی که چندی است پیش آمده، این کشور را در موقعیتی توجه برانگیز قرار داده است و چنین استنباط می شود که دوران تازه ای برای شرق در شرف تکوین است.

توانستیم با یک «مشروطه خواه» جوان ایرانی مقیم پاریس به گفتگو بنشینیم که اخیراً نقشی بسیار فعال در کشورش داشته است. محمد مصدق فرزند یکی از خانواده های بسیار متشخص ایرانی است و با تمام سران مشروطه از نزدیک دوستی دارد. او از اولین کسانی است که در کشورش برای قانون اساسی فعالیت کرده. به نمایندگی مجلس از طرف مردم اصفهان انتخاب سن او به حد نصاب قانونی برای نمایندگی مجلس، محمد مصدق را وادار به کناره گیری از این انتخاب ملت کرد. اگر او فقط به منافع شخصی می اندیشید، باید در صف مرتجعان قرار می گرفت. اما آگاهی بسیار و حس وطن پرستی قویاً روشن او، سبب شده که محمد مصدق هرگز در فدا کردن همه چیز خود در راه آزادی درنگ نکند.

در آغاز سخن از مصاحب خود می خواهیم توضیحی در باره ایل بختیاری بدهد که از آن صحبت بسیار می شود.

ایل بختیاری

او در پاسخ گفت، ایل بختیاری بالغ بر چهل هزار خانوار در مرکز ایران است. زمانی که ضرورت حرکت برای حق آزادی فرا رسید، بختیاریها از اولین کسانی بودند که قدم پیش گذاشتند و زمانی که ضرورت حرکت برای حق آزادی فرا رسید، بختیاری ایلی است دلیرکه، اگر افتخار به اصل و نسب جانز باشد، هر بختیاری به حق می تواند از اجدادش در طول چندین قرن و اصالتشان یاد کند.

- اعضای آخرین هیأت وزرا چه کسانی هستند و خصوصیاتشان چیست؟

- در فرانسه همه می دانند که سردار رئیس بختیاری ها است. اما آن چه که نمی دانند این است که او از سالها پیش با از خود گذشتگی قابل توجهی از هدف استقلال دفاع کرده است.

« همیشه خود و اموالش را با نظری بلند و بی نظیر نثار کرده است و چون نمی توانست سلطه سلطنتی مطلقه را بپذیرد، [ناچار شد] زمانی بیش از حد، طولانی را در فرانسه بماند. و هنگامی که زنگ مبارزه به صدا در آمد، بسی بی شائبه و با کمک حسام السلطنه ایلش را در اختیار ایران نهاد؛ پیشنهاد وزارت داخله به او صرفاً به معنای قدردانی کوچکی است نسبت به خدماتی که برای آزادی وطن کرده است.

« از یاد نبرید که سردار در این روزهای آخر خود را کنار کشیده بود تا مانند یک فرد عادی خدمت کند، اما ملت نپذیرفت. شما هم چنین می دانید که نقش سپهدار در انقلاب چه بود.

« واما دیگران: ناصرالملک، شاهزاده فرمانفرما، صنیع الدوله، مستوفی الممالک، اگر چه نقشی جنگاور نداشته اند اما با روی باز و آزاده و تعلیمات عالی اروپایی، که آنها را در ردیف بهترین سیاستمداران غرب قرار می دهد،

همیشه شاخص بوده اند. باید به ملت خودمان بگوییم، که سران ما مردان بسیار روشنی هستند؛ که قوانین اروپایی برای ناصر الملک که هنگام تحصیل در لندن با سیرادوارگری هم دوره بوده است، ناشناخته نیست؛ که فرمانفرما، شاگرد سابق دارالفنون تهران، در ایجاد تشکیلات عدلیه به روشی بس خاص عمل کرده است؛ که صنیع الدوله از تحصیل کرگان آلمان به خاطر دانش عالی علمی اش شناخته می شود؛ و اما مستوفی اللمالک، او چندین سال در فرانسه اقامت کرد و اوقات خود را صرف مطالعه روش کار مملکت داری نمود. بالاخره باید گفت که در رأس وزارت خانه های ما، امیدهای ملت قرار گرفته اند و باور کنید که همه آماده اند وظایف سنگین خود را به خوبی انجام دهند.

احزاب سیاسی

- موقعیت احزاب سیاسی چیست و چه مشخصاتی دارند، مطلبی که از آن اطلاعی نداریم.

- احزاب سیاسی! آه! خیلی ساده اند! مشروطه خواه و ارتجاعی، مرتجعین تشکیل شده اند از دو یا سه ملا و در باریان سابق محمد علی از جمله سعدالدوله و امیر بهادر که به سفارت روس پناهنده شده اند و به همین دلیل کاری از آنها ساخته نیست. و اما در مورد مشروطه خواهان، باید گفت که نه تنها اشخاص منور الفکر بلکه تمام مردم، با آنها هستند.

«در فرانسه تصور می کنند که قانون اساسی حاصل کار یک حزب سیاسی است که می خواهد استبداد را از میان بدارد و خودش جای شاه بنشیند. این اشتباه است. انقلاب حاصل کار تمام جمعیت ایران است که به شکرانه تلاشهای قهرمانانه و نیروی متحملش پیروز شده است. این انقلاب خصلت بسیار مخصوصی دارد زیرا ایرانی ها نه فقط آزادی می خواستند بلکه به دلیل اعتقادات مذهبی شان از مشروطه دفاع می کنند. بر اساس اعتقادات شیعه

مؤمنین باید به نظر علمای بزرگ اقتدا کنند. حضرت ملاکازم خراسانی مشروطه خواه پا برجایی هستند و همو همچنین نماینده اش در تهران حاج سید محمد امامزاده و این چنین می توان پی برد. قانون اساسی که با دستخط مظفر الدین شاه در ۵ اوت ۱۹۰۶ به وجود آمد، چه نیروی مضاعفی دارد؛ قانون اساسی متضمن یک [مجلس] شورای ملی است که آزادانه انتخاب می شود و مأمور نظارت در اعمال دولت و وضع قوانینی است. برای نمایندگی [مجلس اول] می باید سی سال سن داشت؛ هر نماینده ای برای دوسال انتخاب می شد و ماهیانه معادل ۵۰۰ فرانک حقوق می گرفت؛ و انتخابش از طریق انتخابات عمومی در هر صنف صورت می گرفت. به طور متوسط برای هر صنف یکی نماینده وجود داشت. این تعداد بر اثر اهمیت شهرها و بالاخره اصناف می توانست تغییر کند. بدین ترتیب در تهران سی و شش نماینده و در خراسان دوازده نماینده و در کل یک صد و بیست نماینده وجود داشت. مجلس در رأس دارای یک رئیس و نایب رئیس ود و منشی به انتخاب نمایندگان بود.

کمک اروپا

- روزنامه ها می گویند که ایران کمبود پول دارد و به کمک اروپا نیازمند است. این درست است؟

- متأسفانه درست است. شرایط ایران به لحاظ مالی بداست، به دلایل عدیده. در درجه اول، پادشاهان بسیار ولخرج خزانه عمومی را خالی کرده اند. تمام سلطنتهای مستبد، کشورها را به سمت خرابی سوق داده اند؛ چیزی که کاملاً مشهود است. به جاهایی که استبداد در آن حکومت می کند نگاه کنید، به خوبی مشخص است که اولین نتیجه اش فقر مردم است. به علاوه، واردات ایران همیشه بیش از صادرات آن است. مخارج بسیار بیشتر از در آمد دولت است و

یکی از بزرگترین قابلیت‌های مجلس برقراری تعادل بین مخارج و درآمدها بود. مجلس کار تشکیلات مالی را شروع کرده و اطمینان داریم که به لطف تلاشهای سخت سران کشور، رونق و بهروزی از نو خواهد آمد.

«بله، ما به اروپا نیاز داریم، مانند تمام ملّی که گام جدیدی بر می‌دارند و به کسانی نیاز دارند که قبلاً آن راه را رفته اند. آیا ممالک متحده از زفرانسه تقاضای کمک نکرد؟ بازهم فرانسه، خوب، ما هم همین‌طور، کمک فرانسه را خواهیم خواست و همان قدر احترام خواهیم داشت که دیگران. بروید به کشور ما و مردم ما را بسنجید و ببینید که متقابلاً از چه کیفیت مشترکی برخوردارند.

هر ضمانتی که اخلاقاً اروپا در مقابل کمک‌هایش طلب کند می‌دهیم آیا کشور ما در طول انقلاب ندانست که چگونه به خارجی‌ان احترام بگذارد؟ آیا برای برقراری نظم در تهران، به نیروهای روسی نیازی داشتیم؟ مسلماً نمی‌توان گفت ملّتی که در حین جنگ داخلی بسیار کم نسبت به خارجی‌ها خشونت نشان داده است، شایسته‌توجه و علاقه نیست. ما قبل از هر چیز می‌خواهیم که نیروهای روس خاک ما را ترک کنند. این اولین نشانه احترامی است که از اروپا می‌خواهیم...

در اینجا مصاحب ما [مصداق] سکوت می‌کند، میل او را درک می‌کنیم و از او می‌خواهیم که توضیحاتش را کامل کند.

ایران کشور حائل

منتهی‌الیه ایران در شمال و جنوب زیر نفوذ خارجی است: در شمال روس‌ها و در جنوب انگلیس‌ها؛ بنابراین برای دو ملت، مسأله ایران از اهمیت زیادی برخوردار است. اگر روسیه در ایران مستقر می‌شد شرایط امپراطوری هند

کاملاً تغییرمی کرد. سیستم دفاعی هند بر پایه بی طرفی با ناتوانی ایران همسایه غربی اش استوار است. روشن است که استقرار روسیه در طول مرزی باز چون بلوچستان، دولت بریتانیا را مجبور به مخارج نظامی عظیمی می کرد. از طرف دیگر نفوذ انگلیس در بلوچستان رقیبی چون روسیه در برابر خود می یافت که می توانست با طوائف بلوچ ارتباط برقرار کند و حتی به هندی ها دسترسی پیدا کند.

« برای این است که دو کشور هر کدام به نوبت و بر اساس نیازهای سیاسی شان به توقف انقلاب کمک کردند. در حال حاضر نگاهداشتن نیروهای روس در خاک ایران منبع خطری مداوم و موجب اغتشاش برای ایران است. وانمود می شود که نیروهای روس برای برقراری نظم و محافظت خارجیان در ایران مانده اند. در حالی که این دو وظیفه توسط ایرانی ها انجام می شود پس چرا این نیروها خود را به عقب نمی کشند چرا در امور آذربایجان دخالت می کنند؟ » ایران از استبداد خلاص شده است؛ پس چرا روسیه با آن دشمنی می کند؟ ایران می خواهد با اصلاحات عاقلانه به نیروی خود متکی باشد؛ چرا روسیه با نگاه داشتن نیروهای نظامی خود مشکل ایجاد نمی کند.

قشون و تعلیمات عمومی

- می توانید توضیحی راجع به وضع ارتش و آموزش در کشورتان به من ندهید؟

- ارتش منظم ما فقط از صد هزار تشکیل شده است. این ارتش را ناصرالدین شاه تشکیل داد و به سبک اتریشی تعلیم یافته است. ما به یک ارتش قوی نیاز نداریم زیرا نمی توانیم از خودمان دفاع کنیم. ارتش ما وظیفه اش فقط حفظ نظم است. از هر ناحیه بر اساس توانایی اش یک یا چند سرباز گرفته می شود.

« ما در مورد آموزش ، ما هم مانند اینجا سه مرحله داریم: ابتدایی، متوسط و عالی. آموزش اجباری نیست. فقط تعداد اندکی مدرسه در ایالات و ولایات اصلی وجود دارد. مدرسه های دخترانه نادرند. بچه ها در همه نقاط قرآن می خوانند اما دختران بسیار کم به مدرسه می روند. اگر کلاس ها درس توسط بانوان اداره شود تا دوازده سالگی و بیشتر هم ادامه می دهند. اما مدارس متوسط برای دختران وجود ندارد.

« تحصیلات عالی شامل مدرسه طب ، مدرسه سیاسی، مدرسه دارالفنون و مدرسه نظام است.

« ما استنادی داریم که از فرانسه آمده اند و ریاست مدارس عالی را عهده دار هستند. این به شما نشان می دهد که ایرانی ها همیشه چه علاقه یا به فراگیری داشته اند.»

- وضعیت زنان در ایران چگونه است؟

- زن در مملکت ما همان موقعیتی را دارد که قرآن برایش تعیین کرده است. همین.

« با این حال، زنان ما عروسک های تو خالی و بوالهوس نیستند. زن ملکه خانه است. او بیشتر مادر است تا همسر، و در طول این سالهای آشفته توانستیم او را عمل ببینیم. برای این که تمامشان، از هر طبقه ای، از مشروطیت پشتیبانی کردند و به آن علاقمند بودند. قهرمانانی داریم شایسته افسانه های زنان پارت و با احترامی زیاد می توانم از عمه محمد علی شاه یاد کنیم که با نگاهی مغرور و بدون تأثر سربازان غارتگر و گستاخ برادرزاده اش را نظاره می کرد که در مقابلش تمام یادگارهای با ارزش محل اقامتش را ویران کردند. او در مقابل خرابه های کاخ قطر ه اشکی هم نریخت. در جریان انقلاب با افتخار سر بلند ماند. همه را به فرانسویها بگویند. نه برای تمجید از ما اما برای این که ما دوستی و احترام آنها را می خواهیم.»

گفتگوی ما با بیان کلمات تمام می شود. و فکر می کنیم اگر ملل شرق در

این حدّ علاقه به دوستی با فرانسه دارند برای این است که فرانسه برایشان خواهر بزرگتر است.

خطه ایران که تاکنون در ظلمت گم شده بود، به مبارزه بر خواسته و دست به سوی نور و زندگی دراز کرده، به سوی کشوری که از آنجا حقوق بشر جاودانی بر خاسته است. آن جا در شرق تیره هایی وجود دارند که کار آغاز شده بانقلاب ۱۷۸۹ فرانسه را ادامه می دهند. مردانی که اخیراً در ایران مبارزه می کنند تحت تأثیر معنویاتی قرار گرفته اند که توسط ولتر و ژان ژاک روسو عرضه شده است.

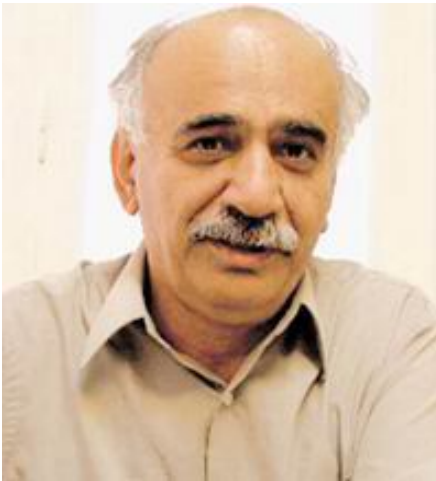
فرانسه باید با آنها همراهی کند زیرا درخانه شان جرقه ای زده اند که شعله ور کننده نور باشکوه مشترک و عزیز تمام دلهای آزاده است. (۳)

◀ توضیحات و مأخذ:

- ۱- دکتر محمد مصّدق «خاطرات و تألمات»، به کوشش ایرج افشار (تهران، انتشارات علمی ۱۳۶۴)، صص ۸۱ - ۶۵
- ۲- خاطرات دکتر غلامجسین مصّدق «در کنار پدرم؛ مصّدق» - تهیه و تنظیم: غلامرضا نجاتی - مؤسسه خدمات فرهنگی رسا - ۱۳۶۱، صص ۱۷ - ۱۳
- ۳- گاهنامه آزادی، «ویژه مصّدق» بمناسبت - «یادواره پنجاهمین [سالروز ملی شدن صنعت نفت] ایران] و تشکیل دولت مصّدق» - دوره دوم، شماره ۲۶ و ۲۷، تابستان و پاییز ۱۳۸۰ - صص ۱۰۴ - ۹۶

فصل ششم

«دکتر ناصر تکمیل همایون» دکتر محمد مصدق در پهنه آموزش و دانش



در این فصل نوشته تحقیقی دکتر ناصر تکمیل همایون در باره تحصیلات مصدق در خارج کشور تحت عنوان «دکتر محمد مصدق در پهنه آموزش و دانش» اختصاص داده ام. تکمیل همایون در سال ۱۳۱۵ در قزوین متولد شد. وی در دو رشته تاریخ و جامعه شناسی در سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۶ موفق به اخذ درجه دکترا از دانشگاه پاریس

(سوربن) شد. او استاد و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و استاد است. علاوه بر موقعیت دانشگاهی، او سرپرستی بخش «فرهنگ و تاریخ» را در موسسه تحقیقی- انتشاراتی «دفتر پژوهشهای فرهنگی» بر عهده دارد. دکتر تکمیل همایون دارای تالیفهای بسیار، کتابها و مقالهها در جامعه شناسی تاریخی و جامعه شناسی سیاسی ایران و تاریخ ایران است. او جوانی را در مبارزه برای استقلال و آزادی، در جنبش ملی ایران به رهبری مصدق گذرانده است و همچنان بر سر عهد خویش، با استقلال و آزادی ایران و ایرانی ایستاده است.

تحصیلات مصدق در پاریس

دکتر مصدق آموز شهای ابتدایی خود را به شیوه های اشراف سنتی ایران به پایان رساند و به روال نظام اداری کشور، پس از درگذشت پدرش، به دستور ناصرالدین شاه در سن ۱۲ سالگی عهده دار وظایف و القاب او شد و یکسال پس از ترور ناصرالدین شاه، در سال ۱۳۱۴ قمری استیفای خراسان به او واگذار گردید. با آنکه بیست و پنج سال بیشتر نداشت، اما به خوبی از عهده کار برآمد به گون های که بسیاری از کارگزاران سابق از وی چار هجویی می کردند. اما با همه خوشبینی ها و علاقه مندی به شغلش، به فساد و نارسایی امور استیفاء وقوف یافت و این دو امر درسرنوشت آینده او به طوری که خواهد آمد بسیار مؤثر واقع شد.

مصدق السلطنه در مورد فساد و نابهنجاری ها نوشته است:

در آن وقت هیچ چیز برایم اهمیت نداشت جز اینکه هر روز قدری بر معلومات خود بیفزایم و دو چیز سبب شد که من از خدمت دولت صرفنظر کنم. یکی این بود که از مسئولیت کاری که داشتم خود را خلاص کنم تا بهتر بتوانم تحصیل کنم. دیگر اینکه تبلیغات بر علیه مستوفیان روز به روز شدت میگرفت و من خود را از جرگه آنان خارج نمودم و علت شدت تبلیغات این بود که بعد از مشروطه این فکر در جامعه قوت گرفت که تجدید رژیم مستلزم تشکیلات جدید است « کارمندان قدیم باید از کار خارج شوند و جای خود را به اشخاص جدید بسپارند. » (۲)

البته مصدق السلطنه، منتقدان را انسان که باید، صاح بنظر و کارشناس نمی دانست و آنان را کسانی می دانست که چندی به خارج رفته، جریان مشروطه را از دور دیده و معلوماتی جز يك اطلاعات سطحی با خود به ایران نیاورده بودند. « (۲) حتی در جای دیگر آورده است « باز همان مستوفیان بودند که

با قرارداد وثوق الدوله مخالفت کردند و شادروان سید حسن مدرس از معلومات آنان استفاده مکرر کرد.» (۳)

با این حال وی پاره ای از انتقادات را پذیرفته بود و تقاضاهای نوآوری را درست می دانست و بدون هیچ پروا نوشته است «روی این عقیده و فکر عده ای از هواخواهان تجدد زبان به انتقاد گشودند و از تشکیلات وزارت مالیه یگانه تشکیلات منظم و متصدیان آن تنقید نمودند و چون سبک سیاق این بود که در افراد خطوط افقی ترسیم کنند. سپس اقلام و ارقامی را ذیل آن خطوط م بنویسند، مستوفیان را به لقب « درازنویس » ملقب و به آنها بدون استثناء دزد خطاب نمودند، به طوری که لفظ مستوفی و دزد مترادف شده بود.» (۴)

مصّدق پس از کناره گیری از کار استیفای خراسان، مدتی در منزل زندگی بدون معاشرت با مردم را در انزوا گذراند. اما عشق تحصیل در سرش بود و از استادان به نام بهره ها جست که پیشتر به آنان اشاره شد.

در ایران آن روزگار دو کانون نسبتاً عالی جهت تحصیلات جدید وجود داشت. نخست مدرسه دارالفنون (تأسیس ۱۲۶۸ ق/ ۱۸۵۱ م توسط میرزا تقی خان امیرکبیر) که مصّدق السلطنه با آن سن و سال و سوابق، تحصیل در آنجا برایش امکان ناپذیر بود و چه بسا بر اکثر محصلان دارالفنون اعلمیت داشت.

دوم مدرسه علوم سیاسی (تأسیس ۱۳۱۷ ق/ ۱۸۹۹ م توسط میرزا حسنخان مشیرالدوله با اقتباس از مؤسسه مطالعات سیاسی پاریس) که تحصیل در آنجا نیز به قول خود مرحوم دکتر مصّدق امکان نداشت « زیرا «بیک مستخدم دولت پس از سالها تصدی کار و خدمت نمی توانست در عداد محصلین درآید» (۵)

با آنکه مصّدق السلطنه زمانی در پی وکالت مجلس از اصفهان (از طرف اعیان و اشراف) و گاه تلاش در جامع آدمیت و مجمع انسانیت و فعالیت های دیگر سیاسی و فرهنگی بود اما عشق به تحصیل و شناخت امور سیاسی و مالی جدید از بیک سو و بی علاقگی به مشاغل جاری در ایران و آشفتگی موجود پس از مشروطیت، سرانجام با آنکه نگران گذرنامه اش بود، همراه برادرش ابوالحسن

دیبیا، او را راهی فرنگستان ساخت. نخست در تفلیس با گروگذاشتن انگشتی الماس لباسی برای خود تهیه کرد و خود را به باطوم رساند و پس از اقامت يك شبه در آن شهر با يك کشتی آلمانی مسافرت خود را پس از گذر. و سیاحت از شهرهای استامبول و آتن تا ماریسی (بندر جنوبی فرانسه در دریای مدیترانه) ادامه داد و از آنجا مستقیماً به سمت پاریس حرکت کرد (۶)

مدرسه مطالعات سیاسی پاریس

در زمان ناپلئون سوم گروهی از روشنفکران و سیاست شناسان فرانسوی، در فکر تأسیس نهادی آموزشی و آکادمیک برآمدند و در سال ۱۸۷۲ میلادی مدرس های با عنوان مدرسه آزاد علوم سیاسی (ELSP) (۷) تأسیس کردند. مؤسسان این مدرسه عالی سیاسی از شخصیت های برجسته علمی و فرهنگی فرانسه بودند که نام و نشان برخی از آنان به شرح زیر برای محققان ایرانی علوم اجتماعی و سیاسی آشنا است چون:

امیل بوتمی Emile Boutmy (بنیانگذار اصلی)
ارنست رنان Ernest Renan (هم صحبت و آشنای با سیدجمال الدین اسدآبادی)

آلبر سورل Albert Sorel

پل لروا Paul Leroy

فرانسوا گیزو Francois Guizot و چند تن دیگر که هر یک در رشت های دارای تخصص بودند این مدرسه که بعداً نامش به انستیتوی مطالعات سیاسی پاریس (E.P. Paris) (۸) تبدیل شد.

و تا سال ۱۹۴۵ میلادی با همین نام و عنوان فعالیت های خود ادامه داد و از سال بعد دگرگونیهایی در آن پدید آمد که موضوع این گفتار نیست. رشته های علمی آن مدرسه به شرح زیر بودند:

علوم سیاسی علوم اقتصاد ی حقوق ارتباطات و روزنامه نگاری امور مالی و حرفه ای مدیریت

شهری- آموزش رشته های یاد شده در آن زمان، داوطلبان بسیاری داشت و در سراسر اروپا و بلکه کشورهای آسیایی از خود اثراتی باقی گذاشت. در سال ۱۸۹۵ میلادی مدرسه انگلیسی اقتصاد (۹) پدید آمد و در سال ۱۸۹۹ میلادی (۱۳۱۷ ق) مدرسه علوم سیاسی ایران تأسیس شد. (۱۰) محل انستیتو مطالعات علوم سیاسی پاریس در کنار رود سن (Seine) بین بولوار سن نژرمن (Saint Germain) و بولوار راسپای (Raspail) در کوچ ههای سن گیوم (St Guillaume) و کوچه انیورسینه (Universite) قرار داشت (محل هفتم VII Arondissement) قرار داشت. که دارای آف نئاتر (به نام بوتمی Boutmy) و کلاسهای متعدد و کتابخانه معتبری (Bibliothèque De Sciences politiques) (۱۱) بود که دانشجویان از آن برخوردار بودند.

تحصیل در مؤسسه علوم سیاسی پاریس

در ماه مارس ۱۹۰۹ میلادی مصطفی السلطنه وارد شهر پاریس شد و برای آشنایی و کسب اطلاعات لازم با دکتر محمودخان معتمد (فرزند میرزا عبدالکریم معتمدالحکماء) که پزشک و دوست خانوادگی بود، ملاقات کرد نخست برادرش را در یکی از مدرسه های شبانه روزی پاریس گذاشت و سپس برای گفت و گو به مدرسه علوم سیاسی پاریس رفت و پس از مذاکره با مدیرمدرسه به دلیل اینکه فقط چهار ماه به پایان تحصیلی مانده بود مصلحت دیده شد که وی به

گونه دانشجوی «مستمع آزاد» از دروس کلاسهای گوناگون بهره مند شود تا از ۱۵ نوامبر بتواند به رسمی به تحصیل اشتغال ورزد. مصدق چون زبان فرانسه را ایران فراگرفته بود، بدون اشکال و نگرانی، در تمام کلاسهای مورد علاقه اش شرکت کرد و چون یکی از رشته های تحصیلی موسسه، امور مالی بود، و او علاوه برعلاقمندی، مدتها در مشاغل استیفاء به این امور آشنایی داشت با کمک دو تن از دانشجویان و استفاده از جزوه های تهیه شده آنان، و مطالعه پیگیر شبانه روزی خود را همانند دیگر دانشجویان آماده امتحانات کرد. اما طبق مقررات چون ب هطور رسمی نامنویسی نکرده بود از وی برای امتحان دعوت به عمل نیامد اما این مشکل را چنین مرتفع ساخت: «چون به نظر رسید اگر وزیر مالیه ایران بنویسد که من با خرج دولت آمد هام و دولت بیش از دو سال به من مخارج نمی دهد. مورد قبول واقع شوم که آن وقت مستوفی الممالک وزیر مالیه بود و نامه ای به این مضمون نوشت که برای امتحان دعوتم کردند.» (۱۲)

مصدق در درس «مالیه عمومی» نمره ۱۶ گرفت و در درس دیگری نمره ۱۱ دریافت کرد شد و در(یک نمره کمتر از حد نصاب) به اصطلاح در آن درس «تجدیدی» شد و در سایر دروس و نمره های قبولی گرفت.

دکتر کاتوزیان به مطلب خاصی اشاره کرده که به لحاظ روانشناسی و موقعیت استثنایی زندگی مصدق مهم به نظر می رسد. «وی در پاریس برای يك دوره مالیه عمومی ثب تنام کرد. فشارهای روانی ای که نوجوان تازه ازدواج کرده با آنها روبه رو بود، زمینه تحصیلات فارسی کلاسیک، مقام مهم دولتی، درگیر بودن در يك مبارزه انقلابی آمیزش با يك فرهنگ کاملاً بیگانه و وجود دانشجویانی به مراتب جوانتر از او در کلاس درس همه و همه مشکلات فوق تصویری ایجاد می کردند، اما او مصمم بود که موفق بشود.» (۱۳)

خود وی نوشته است «نقاط دیدنی شهر پاریس را ندیدم و در تمام ایام توقفم هر شب ساعت نه در خانه بودم و از ساعت پنج صبح تا وقت خواب یا در

مدرسه و یا در خانه تحصیل می نمودم» همین شیوه زندگی او را عصبی و بیمار کرد و کار به طبیب و مداوا کشیده شد و پزشکان استراحت کامل را برای او تجویز کردند اما وی که در کارهایش همواره استقامت نشان می داد، به دستور «طیبیان» هم دلبستگی نشان نداد و به قول خودش «با این حال از فرط عشقی که داشتم دست از کار نکشیده و دستور معالج را اجرا نکردم، همه روزه مرتباً به مدرسه می رفتم تا اینکه حالم طوری شدید شد که از حرکت عجز پیدا کردم» (۱۴)

مصدق جوان گویی هنوز «فالی» را که امیرنظام گروسی از دیوان خواجه لسا نالغیب برایش

گرفته بود، وصف الحال خود می دانست.

در ره منزل لیلی چه خطر هاست به جان
مجنون باشی

پس از مدتی مداوا و تغییر مکان و سه ماه استراحت، اندک اندک حالش بهتر شده بود که در فصل زمستان (۱۹۱۰ م) رود سن طغیان کرد و خیرش به ایران رسید و موجب ناراحتی خانم نجم السلطنه (مادر مصدق) گردید و تلگرافی برای پسرش فرستاد که به دست مصدق نرسید و نگرانی مادر فزونی یافت و حال مصدق هم دگرگونی پیدا کرد و دو ماه در بیمارستانی بین پاریس و ورسای بستری شد تا اینکه دوستش دکتر خلیل خان ثقفی (اعلم الدوله) به ملاقاتش رفت اما، همین دیدار موجب آن شد که توسط پرستارش پولی تهیه کند و کتا بهایش را که در پاریس تهیه کرده بود، از طریق ماریسی به باطوم و از آنجا به تهران ارسال دارد و خود به ایستگاه شهر لوزان بیاید و به اتفاق دکتر ثقفی با ناتمام گذاشتن تحصیلات به ایران باز گردد.

سخن پایانی

مصّدق السلطنه پس از کناره گیری از استیفای خراسان و نقد مستوفیان و مستوفی گری عصر قاجار (با در نظر گرفتن پاره ای نکات مثبت) و اشتیاق به دانستن نظام مالیه اروپایی و شناخت متخصصان جدید (با در نظر گرفتن پاره ای نکات منفی) تصمیم داشت با ادامه تحصیل در فرنگستان و شناخت علوم اجتماعی و اداری، شاید بتواند تحولی بنیادی و عینی در امور مالیه ایران پدید آورد. موقعیت سیاسی زمان هم به وی کمک می کرد که برای مدتی از ایران دور باشد.

سرانجام با شوق و ذوق فراوان وارد پاریس شد و در مؤسسه مطالعات علوم سیاسی به صورت غیررسمی و پس از مدتی رسمی به کسب علم مورد نظر خود پرداخت و شاید بیش از توان بدنی و روانی خود در این امر کوشش و استقامت نشان داد و پس از یکسال تحصیل و توفیق نسبی در امتحانات، از پای درآمد و بستری شد.

با آنکه در حال بیماری نیز از خود مقاومت نشان می داد، اما پزشکان و دوستان مصلحت دانستند که او در آرامش کامل به سر برد و در صورت امکان به موطن خود باز گردد و مدت بیشتری استراحت کند. وی توصیه اعلم الدوله را قبول کرد و درس و بحث و فحص و مدرسه را رها کرد و با مشقت فراوان در روزهای گرم خرداد ماه ۱۲۹۰ خورشیدی به تهران رسید. (I)

ناصر تکمیل همایون در ادامه «دکتر محمد مصّدق در پهنه آموزش و دانش»
در بخش سوم می نویسد:

پس از ناتمام گذاشتن تحصیلات در پاریس، محمدخان مصّدق السلطنه با حال

نزار همراه اعلم الدوله با سختی تمام در گرمای خردادماه وارد تهران شد و به علت ممنوعیت از نوشیدن آب بیش از یک گیلان و نیم، دهانش خشک میشد و نمیتوانست با مادرش که شدیداً نگران حال او بود گفت و گو کند، اما با اصرار وی و خوردن طالبی اندک اندک زبانش باز شد و با یکی از دوستان خود به نام میرزا عبدالله خان میرپنج اقبال الممالک جهت استراحت عازم سوهانک شمیرانات شد. حتی یک روز شخصاً آشپزی کرد و با شیر و تخم مرغ به سبک فرانسه، خواست «کرم رانورسه» (Crème Renverse) که نوعی پس غذا اروپایی است تهیه کند، اما به دلیل ندانستن میزان شیر و تعداد تخم مرغ و مرطوب بودن هیزم ها جهت پخت و پز و مشکلات دیگر، نه شیر به جوش آمد و نه تخم مرغها با شیر آمیخته شد و میرزا عبدالله که ناظر آشپزی دوست قدیم خود بود، وقتی سر دیگ را برداشت و ملاحظه کرد که حتی شیر نجوشیده است. جمله ای گفت که برای مصدق درس گرانمایی بود و از «کرم رانورسه» هم مطبو عتر بود:

« اگر تحصیلات شما در مالیه هم مثل معلوماتی باشد که در آشپزی بدست آورده اید، براین مملکت زار باید گریست که شما و امثالتان میخواهید آن را بهشت برین کنید.» (۱)

از سخن اقبال الممالک، مصدق پند گرفت چنانکه نوشته است: «برای هر کار که با منافع افراد تماس دارد معلومات لازم است» و مردم نیز تا «به امور اجتماعی علاقه پیدا نکنند و آن را از خود ندانند، چنانچه بهترین تحصیلات را هم اشخاص کرده باشند کوچکترین استفاده از آنها نخواهند نمود.» (۲)

بهر حال پس از ۲۵ روز اقامت در شمیرانات حالش بهتر شد و همسر و سه فرزند خود را برای استراحت و خلاصی از گرمای تهران به روستای افجه فراخواند و زمانی که بهبودی بیشتر یافت، دوباره به فکر اتمام تحصیلات افتاد و تصمیم گرفت که به پاریس نرود و در شهر خوش آب و هوایی در اروپا که دانشگاه خوبی داشته باشد همراه با خانواده اقامت کند.

۱ - انتخاب شهر نوشاتل (Neuchatel) در سوئیس

مصداق و همسرش (خانم ضیاءالسلطنه) و سه فرزند (احمد، غلامحسین و ضیاء اشرف) و مادرش (خانم نجم السلطنه) که چشمه‌ایش آب مروارید آورده بود در پاییز سال ۱۳۲۷ قمری عازم اروپا شدند. از طریق روسیه و اتریش و فریبورگ و پرس و جوی مختصر در بلژیک، سرانجام شهر نوشاتل و آب و هوای آنجا را پسندیدند و در آن شهر بسیار خوش منظره در کرانه دریاچه ای زیبا اقامت گزیدند.

مصداق نوشته است «چون مادرم حاضر نشده بود رفع حجاب کند در روسیه یک شال پشمی که دهقانان بسر می‌کند برایش خریدم» و افزوده است که «از مسافرت خود بسیار راضی بود و تمام اوقاتش به نماز و دعا می‌گذشت» (۳) یکبار مصداق و مادرش با همان لباس به پاریس پیش معروفترین پزشک چشم رفتند و پس از معاینه دقیق، تشخیص داده شد که هنوز زمان عمل فرا نرسیده است و به همین دلیل مادرش پس از چهار ماه اقامت در اروپا تصمیم گرفت که به تهران بازگردد. مصداق تا بادکوبه وی را همراهی کرد و خانم نجم السلطنه با تندرستی کامل وارد تهران شد و پس از مدتی یک پزشک لهستانی مقیم ایران چشم وی را عمل کرد و نتایج مطلوب حاصل شد.

۲ - نوشاتل و دانشگاه آن

نوشاتل در کوههای ژورا، در دل جنگلها و مراتع زیبای طبیعت قرار دارد. در سال ۱۷۰۷ میلادی فردریک اول پادشاه پروس امیر این منطقه بود و در سال ۱۸۱۴ به صورت امیرنشین خودمختار درآمد در سال ۱۸۴۸ در پی انقلابها و شورشهای اروپا خودمختاری منقطه از میان رفت و در سال ۱۸۵۷ پادشاه پروس از ادعای خود نسبت به این منطقه برای همیشه دست کشید.



• یکی از سکونت‌گاه‌های محمد مصدق در دوران دانشجویی (نوشاتل)



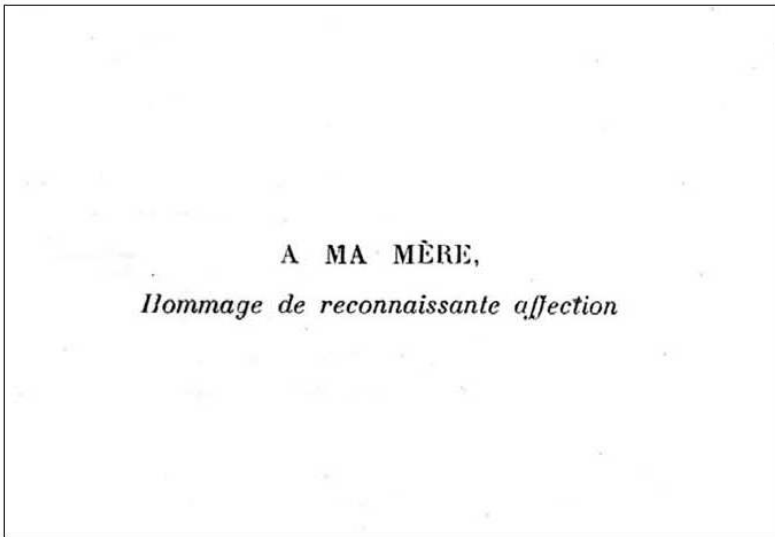
• دکتر ناصر تکمیل همایون در مقابل ورودی دانشگاه نوشاتل (شهریور ۱۳۸۹)

در کشوری که امروز به نام سوئیس خوانده میشود، ۱۴۸۴ دریاچه کوچک و بزرگ وجود دارد که یکی از آنها دریاچه نوشاتل است. این سرزمین دارای ۳۲ کانتون (Kanton) به معنای ایالت و مملکت بوده که در سال ۱۵۱۴ میلادی به کنفدراسیون سوئیس پیوسته اند.

نوشاتل یکی از کانتون نهایی بود که در سال ۱۸۰۳ به کنفدراسیون مزبور پیوست. (۴) از سال ۱۸۱۵ بیطرفی کامل به اتحادیه یاد شده اعطاء شد و در سال ۱۸۴۸ سوئیس به صورت یک کشور واحد و مستقل درآمد. دکتر مصدق که از تحولات منطقه آگاه بود در چگونگی این کشور در پاورقی «خاطرات و تألمات» آورده است.

«کشور سوئیس دارای ۲۴ استان است که ۲۳ دولت در ۲۳ استان و در یک استان هم ۲ دولت تشکیل شده که مجموعاً مرکب از ۲۵ دولت می باشد و به سه زبان رسمی صحبت میکنند. آن قسمتی را که به زبان فرانسه حرف می زنند سوئیس فرانسه و دو قسمت دیگر را که به زبان آلمانی و ایتالیایی صحبت میکنند سوئیس آلمانی و ایتالیایی گویند» (۵)

در سال ۱۸۳۸ میلادی همانند بسیاری از شهرهای اروپایی، در نوشاتل نیز نخستین آکادمی علمی تأسیس شد. بنیانگذار آن پادشاه سوئیس به نام فردریک گیوم سوم Fredric Guillaume III بود. این نهاد فرهنگی پس از تحولات اجتماعی و سیاسی در کل منطقه در سال ۱۹۰۹ میلادی با عنوان «دانشگاه نوشاتل» فعالیت جدید خود را ادامه داد و در سالهایی که دکتر مصدق در آن جا به تحصیل اشتغال داشت. یکی از مشهورترین و آرامترین دانشگاه های اروپایی به شمار می رفت و از لحاظ علمی نیز اعتبار فراوان یافته بود. (۶)



♦ تقدیم‌نامه نژ دکترای محمد مصدق: (تقدیم به مادرم، پادش را با صمیمانه‌ترین عواطف پاس می‌دارم).



♦ نمایی از دانشگاه نوشاتل در روزگار فعلی.

تحصیلات مصدق در دانشگاه نوشاتل

پس از بررسی دانشگاه های مختلف اروپا، سرانجام دانشگاه نوشاتل سوئیس به لحاظ موقعیت مزاجی و روحی مورد پسند مصدق قرار گرفت. اما برای ثبت نام مدارک لازم را در دست نداشت و چون در کلاس درسهای سال دوم مدرسه علوم سیاسی پاریس شرکت کرده بود در ژوئیه ۱۹۱۱ میلادی (مرداد ۱۲۹۰) به پاریس رفت و پس از دادن امتحان آن درسها و موفقیت در آنها و معاف کردن خود از امتحان درس لاتین و تهیه رساله های کوتاه به عنوان «تصدی قنامه» (۷) به سوئیس بازگشت و در ژوئیه ۱۹۱۲ میلادی داوطلب تحصیل و امتحان دوساله لیسانس شد و با آنکه در دانستن زبان لاتین (که دانشجویان اروپایی در دوره دبیرستان فرا می گیرند)، توانایی لازم را نداشت، اما با تلاش های زیاد و علاقه مندی فراوان، در همه درسهای دانشگاهی قبول شد (۸) و موضوع رساله دکتری خود را زیر عنوان «وصیت در حقوق اسلامی» به دانشگاه پیشنهاد کرد که پس از مدتی کوتاه تصویب و پذیرفته شد. (۹) مصدق در چگونگی تهیه رساله اش آورده است:

«در طهران بهتر می توانستم کار کنم، یعنی اول به فارسی تهیه کنم و متخصصان اظهار نظر کنند، سپس آن را ترجمه کرده و به دانشکده پیشنهاد نمایم این بود که تصمیم گرفتم اشرف و احمد، دختر و پسر بزرگم را در خانواد های که دو سال آنجا بودند بگذارم با خانم (ضیاءالسلطنه) و پسر کوچکم غلامحسین حرکت نمایم. ایام مسافرت و روزهای دید و بازدید در طهران موجب تعطیل کار شد و پس از رفع خستگی توانستم خوب کار کنم و از عهده برآیم.» (۱۰)

۴- تألیف و ترجمه رساله دکتری و کارآموزی وکالت

مصدق در تهران از محضر استادی به نام شیخ محمدعلی کاشانی استفاضه میکرد و مقدمه رساله خود را که مربوط به مدارک حقوق اسلامی بود، زیر نظر وی فراهم میآورد و از مشورت با شمس العلمای قریب و عل یاصغر

ماجدی که شخصیت برجسته های در عدلیه بود برخوردار می شد. این کوشش ها مدت سه ماه به طول انجامید. پس از اتمام کار مصدق خانواده خود را در تهران گذاشت و برای ترجمه رساله و پایان دادن به آخرین تکالیف دانشگاهی عازم نوشاتل شد.

در دوره جدید اقامت در نوشاتل به دو کار اشتغال ورزید: نخست کارآموزی در دارالوکاله یکی از وکلای معروف سوئیس به نام ژان روله (Rolle Jean) که در آنجا به قول خودش «ابتدا به اموری که مربوط به مقدمات کار و تهیه پرونده بود می رسیدم و سپس از طرف او از دعاوی کوچکی که کمتر احتمال برد داشت دفاع می کردم و علت این بود که صاحبان دعاوی بزرگ نمی خواستند کارآموزی که معلوم نبود دارای چه معلوماتی است از آنها دفاع کند» وی افزوده است:

«مدت کارآموزی شش ماه بود و من نه ماه در آن دارالوکاله کار کردم و در عالیترین دادگاه نوشاتل در محاکم های شرکت نمودم و تصدیقنامه وکالت خود را به شرط تحصیل تابعیت سوئیس از آن دادگاه گرفتم.» (۱۱)

دیگر ترجمه رساله که همه روزه «عصرها با یکی از دانشجویان هم دوره ای خود به ترجمه تز اشتغال داشتم که بعد از طی مراحل و تصویب شورای دانشکده چند روز قبل از حرکت به ایران در پاریس به طبع رسید و منتشر گردید.» (۱۲)

مصدق که اینک دکتر محمد مصدق شده بود، با آنکه مقدمات درخواست تابعیت خود را که مستلزم ترک تابعیت اصلی نبود، به دولت مرکزی سوئیس ارسال کرده بود اما به استثنای فرزندان خود (اشرف و احمد)، همراه فرزندان دوستان و خویشان خود که محصلان مدارس سوئیس بودند، به سوی وطن عزیزت کردند و یکروز قبل از اعلان جنگ جهانی اول وارد تهران شدند. به قول دکتر کاتوزیان وی «نخستین دکتر حقوق» در ایران است. (۱۳)

رساله دکتری مصدق به زبان فرانسه چنین است:

Le Testament En Droit Musulman (Secte Cniyite), Precede) D'une

(Introduction Sur Les Sources De Droit Musulman) (203 P

در شماره ویژه تاریخچه دانشگاه نوشاتل مهمترین واقعه ۱۹۱۴ را به اخذ
دکتری مصدق

اختصاص داده و چنین آورده است:

«محمد مصدق رئیس حزب ناسیونالیست ایرانی [جبهه ملی ایران] ، نخست
وزیر از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ ، یکی از دانشجویان ممتاز و قابل معاشرت
خارجی دانشگاه نوشاتل بود که در سال ۱۹۱۴ به اخذ درجه دکترای خود در
رشته حقوق نائل شد. در این دوره، نزدیک ۴۰ درصد دانشجویان دانشگاه
خارجی بودند.»

رساله در سال ۱۹۱۴ به دانشکده حقوق دانشگاه نوشاتل تقدیم گردید و در
همان سال در پاریس به حلیه طبع آراسته شد. در صفحه نخست آن دکتر مصدق
از مادر خود که بی نهایت او را دوست داشته و مورد احترامش بود،
سیاسگزاری کرده است.

اما عنوان فارسی این رساله «وصیت در حقوق اسلامی (مذهب تشیع) مصدر
به مقدمه ای در منابع فقه اسلامی» است و قسمتهایی از آن در سال ۱۳۰۲
خورشیدی توسط احمد متین الدوله دفتری، علی معتمدی و نصرالله انتظام که هر
سه ایسانسیه در علم حقوق بودند از زبان فرانسه به فارسی در ۱۰۶ صفحه
برگردانده شده است. (۱۴)

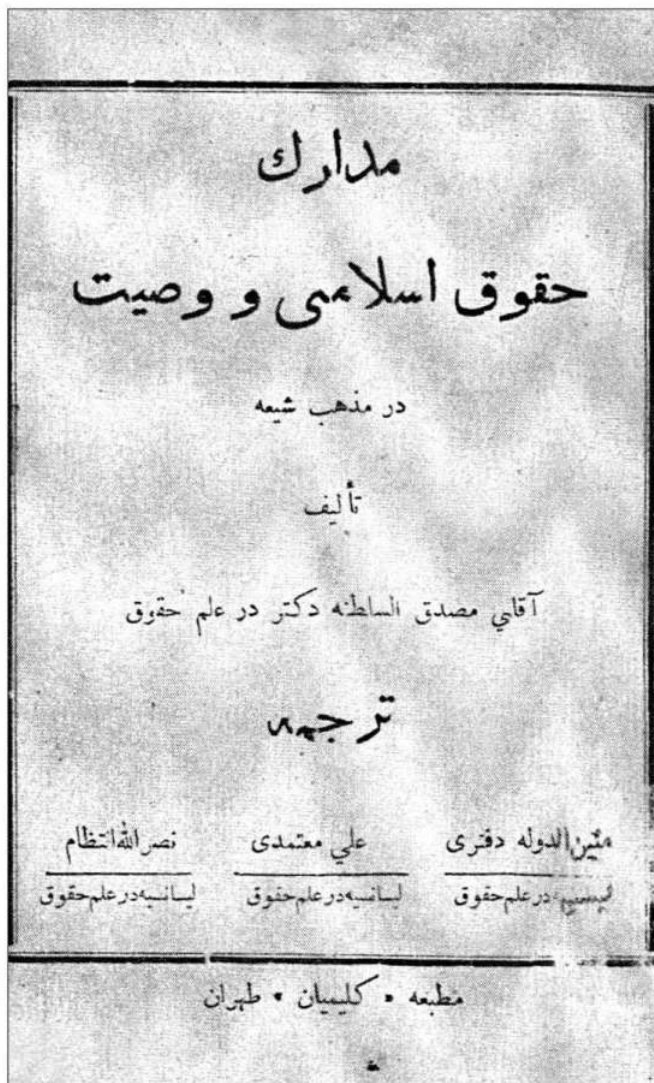
در رو جلد کتاب، عنوان «مدارک حقوق اسلامی و وصیت در مذهب شیعه»
تألیف «آقای مصدق السلطنه دکتر در علم حقوق» آمده است.

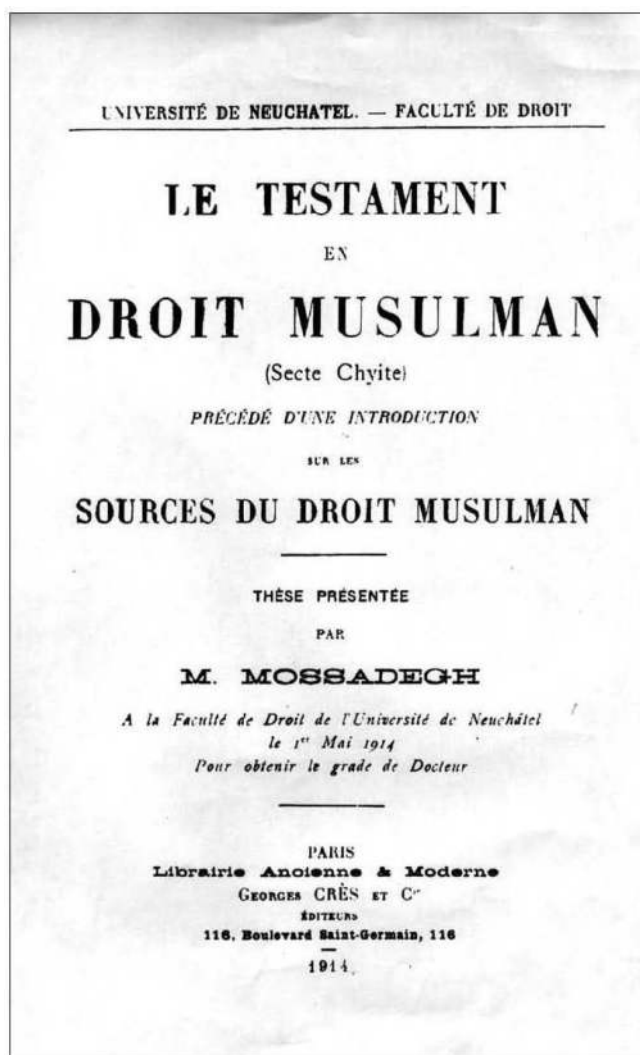
مترجمان در مقدمه کتاب آورده اند: «آقای مصدق السلطنه که بر ما
امضاکنندگان ذیل حق تعلیم و استادی دارند در موقع اخذ دیپلوم، دکتری در علم
حقوق. حسب المعمول تزی موسوم به (وصیت در حقوق اسلامی مذهب شیعه

به ضمیمه یک مقدمه در باب مدارک حقوق اسلامی) به زبان فرانسه نوشته و در ماه مه ۱۹۱۴ تقدیم اونیورسیتی شهر نوشاتل (سوئیس) کرده اند این تألیف همان سال در پاریس طبع و در اروپا منتشر شده است. چون کتاب مزبور از روی تحقیقات عمیقہ تألیف گردیده، و به طوری که خوانندگان محترم ملاحظه خواهند فرمود، حاوی اطلاعات جامع و سودمندی راجع به شریعت غرای جعفری می باشد و از این راه خدمت مهمی به عالم معارف نموده اند، این جانبان لازم دانستیم ایرانیانی که به زبان فرانسه آشنا نیستند در استفاده آن بی بهره نمانند لذا به پاس حق استادی مؤلف محترم بر این جانبان، به ترجمه و نشر این کتاب عام المنفعه به زبان فارسی اقدام کرده، امیدواریم این کار خیر در نظر هموطنان عزیز مقبول افتد. طهران عقرب ۱۳۰۲ « (۱۵)

نگارنده فهرست کتاب به فرانسه و به فارسی را جهت مقایسه آورده است. مترجمان، کتاب را در چند جا مختصر کرده اند و در بند سوم (Section III) در فصل چهارم (Chapter IV) که مربوط به «ابطال وصیت (Annulation De Testament) است آورده اند «در اینجا چون مؤلف محترم شرح مبسوطی در شماره اول مجله علمی ص ۲۰ به بعد نوشته اند، قارئین محترم را به قرائت آن توصیه می نمایم.» (۱۶)

رساله یادشده که با مقدم های تاریخی آغاز شده، در پایان با ضمیمه های (Appendice) در «وصیت عبد = برده (L'esclave)» با محتوای انسانی و مترقیانه، پایان پذیرفته و به پاره ای از منابع و مآخذ نیز اشاره شده است. (II)





* روی جلد متن فرانسوی رساله دکترای محمد مصدق

◀ توضیحات و مأخذ:

- ۱- دکتر ناصر تکمیل همایون « دکتر محمد مصدق در پهنه آموزش و دانش (۲) » بخارا، سال سیزدهم، شماره ۷۶، مرداد - شهریور - ۱۳۸۹ - صص ۴۱۳ - ۴۰۶
- ۲- دکتر ناصر تکمیل همایون « دکتر محمد مصدق در پهنه آموزش و دانش (۳) » بخارا، سال سیزدهم، شماره ۷۷ و ۷۸، مهر - دی ۱۳۸۹ صص ۴۶۸ - ۴۵۴

نمایشگاه یادبود مصدق در دانشگاه نوشاتل در سوئیس

از هفته آخر اسفندماه نمایشگاهی از اسناد و مدارک مربوط به تحصیل و اقامت محمد مصدق، نخست وزیر ایران در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ در دانشکده حقوق دانشگاه نوشاتل برپا شده است.

محمد مصدق که دانشجوی دکترای حقوق دانشگاه نوشاتل بود، یکی از نخستین فارغ التحصیلان دکترای دانشکده تازه تاسیس حقوق این شهر و همچنین نخستین غیر سویسی بود که درجه دکترای خود را از این دانشگاه گرفت. او همچنین نخستین ایرانی است که به درجه دکترای حقوق نائل شد.

این نمایشگاه که بخشی از برنامه جامع فرهنگی کانتون فرانسوی زبان نوشاتل در غرب سوییس به نام بهار فرهنگی است، اخیراً در دانشکده حقوق دانشگاه نوشاتل که اکنون یکی از معتبرترین دانشکده های حقوق اروپا به شمار می رود، افتتاح شده است.

بهار فرهنگی امسال در نخستین سال برگزاری اش به ایران اختصاص دارد و در آن برنامه های متنوعی از جمله نمایشگاه های گوناگون، سخنرانی، نمایش فیلم، اجرای نمایش، آواز، رقص و همچنین معرفی غذاها و نوشیدنی های ایرانی تا پایان بهار عرضه خواهد شد.

در مراسم افتتاحیه نمایشگاه مصدق در دهم مارس که با استقبال بسیاری روبه رو شد، ژان ژاک آبرت، (Jean-Jacques Aubert) معاون دانشگاه نوشاتل، پرفسور رمی شورر (Professeur Rémy Scheurer) (رئیس پیشین دانشگاه)، پرفسور فرانسوا انار (Professeur François Hainard) از انجمن فارغ التحصیلان دانشگاه و کولت روسا فاور (Colette Rossat-Favre) از دانشکده حقوق و رئیس انجمن فارغ التحصیلان سخنرانی کردند و هر یک به یکی از جنبه های زندگی مشهورترین نخست وزیر ایران معاصر پرداختند.

در نمایشگاه دکتر مصدق، دهها سند اصلی از دوران تحصیل و اقامت دکتر مصدق در نوشاتل به معرض نمایش گذاشته شده است که از جمله آنها اصل تز (پایان نامه) دکترای محمد مصدق و همچنین تقاضای تابعیت برای اخذ پروانه وکالت و نیز تقاضای تمدید اقامت نیز به چشم می خورد.

محمد مصدق مدتی پس از انقلاب مشروطه و ورود به کارزارهای سیاسی راهی فرانسه شد و به تحصیل علوم سیاسی پرداخت و پس از اخذ مدرک فوق لیسانس به ایران بازگشت و به فعالیت های سیاسی و نوشتن مقالاتی در زمینه مسائل سیاسی از جمله استعمار بریتانیا در ایران پرداخت اما خطر دستگیری و بازداشت او را واداشت تا به اتفاق خانواده برای اخذ دکترای حقوق در سال ۱۲۸۸ (۱۹۱۰) به نوشاتل سوئیس برود.

در چهارسال اقامت مصدق در نوشاتل، وی علاوه بر تحصیل، نشریات و جزوه هایی را با همکاری همفکران خود که به جناح دموکرات در مجلس ایران نزدیک بودند منتشر کرد.

مصدق در سال ۱۲۹۳ و در هنگام جنگ جهانی اول به ایران بازگشت و مدتی بعد وزیر دادگستری (عدلیه) ایران شد.

در یکی از اسنادی که در این نمایشگاه وجود دارد، دکتر مصدق در سال ۱۹۲۰ در بازگشت به نوشاتل با امضای دکترای حقوق از دانشگاه نوشاتل و وزیر دادگستری ایران درخواست تمدید اقامت خود و خانواده اش را در نوشاتل کرده است، این امر ظاهراً به دلیل بیم از خطراتی بوده که پیش از کودتای

"رضاخان" برای وی وجود داشت و پس از آن نیز این خطرات تشدید شد. دکتر مصدق در دوران زمامداری "رضاخان" به عنوان نماینده مردم تهران وارد مجلس شد و به مخالفت با دولت ها و همچنین بستن پیمان های اقتصادی و تجاری زیان بار با بریتانیا ادامه داد.

وی در همین سالها تدریس در دانشکده های حقوق و دانشکده علوم سیاسی تازه تاسیس دانشگاه تهران را نیز آغاز کرد و یکی از بانیان و نخستین استادان این رشته ها در ایران بود و کتابها و مقالات بسیاری درباره حقوق، اقتصاد و سیاست ایران نوشت.

وی تلاش بسیاری کرد تا ارتباط این دو دانشکده را با دانشگاه نوشاتل برقرار سازد و برنامه های اعزام دانشجوی و دعوت از استادان را پیش ببرد اما به دلیل شرایط بحرانی ایران از سویی و همچنین دوران متلاطم پس از جنگ جهانی اول در این امر توفیق چندانی به دست نیاورد.

محمد مصدق پس از سقوط رضا شاه و تشکیل جبهه ملی رهبر جنبش ضد استعماری ایران شناخته شد و طرح ملی شدن صنعت نفت ایران را ارائه کرد، این طرح سرانجام در ۲۷ اسفند در مجلس شورای ملی و ۲۹ اسفند در مجلس سنا به تصویب نمایندگان رسید و محمد رضا شاه نیز چاره ای جز امضای آن نیافت.

از رمی شورر، رئیس پیشین دانشگاه نوشاتل و نماینده سابق شورای ملی (مجلس) سوئیس درباره اهمیت محمد مصدق برای دانشگاه نوشاتل پرسیدم. او گفت: "مصدق اولین دانشجوی خارجی دکترا و اولین فارغ التحصیل غیر سوئیسی این مقطع در دانشگاه تازه تاسیس نوشاتل بود و سابقه درخشان تحصیلش در این دانشگاه نشانگر آن بود که وی می تواند در صورت وجود یک فضای دموکراتیک در کشور نقش موثری در پیشرفت آن ایفا کند. پس از آن که وی به ایران بازگشت و به وزارت دادگستری، نمایندگی مجلس و سپس نخست وزیری رسید قطعا دانشگاه نوشاتل به وجود چنین فارغ التحصیلی همواره افتخار می کرده است زیرا جنبشی را علیه استعمار بریتانیا در ایران رهبری

کرد که تاریخ را ورق زد.

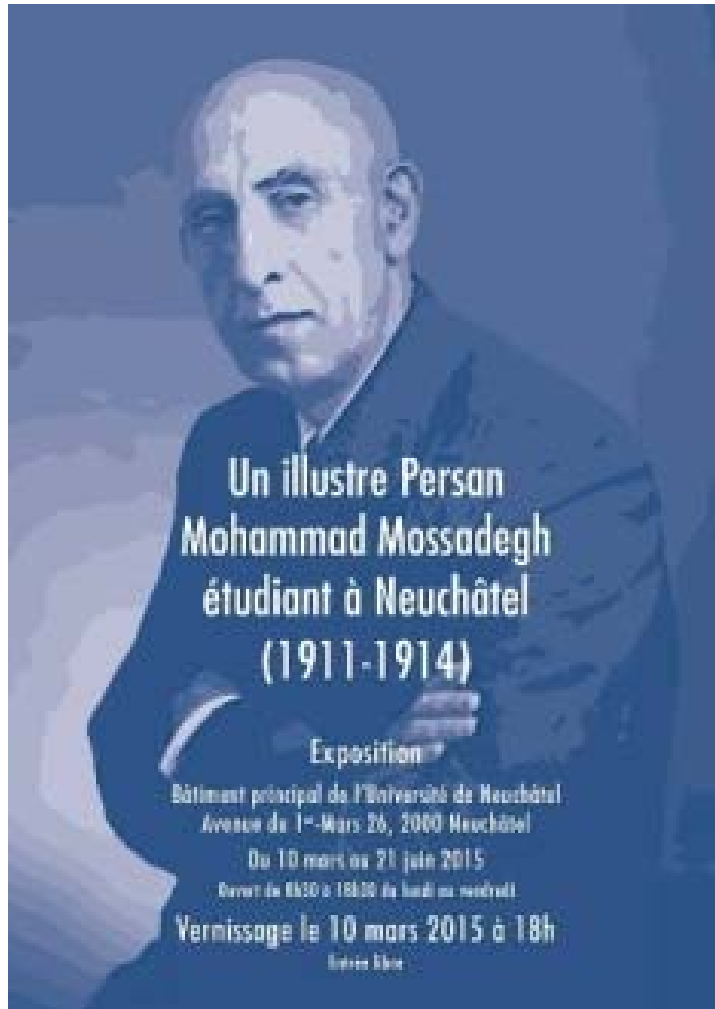
از ژان ژاک آبرت استاد تاریخ و معاون دانشگاه نوشاتل پرسیدم: "یکی از همین افتخارات برای دانشگاه نوشاتل احتمالا پیروزی ایران تحت هدایت مصدق در دیوان داوری بین المللی لاهه علیه شکایت دولت بریتانیا بود، ارزیابی شما از این موفقیت تاریخی مصدق چیست؟"

آبرت گفت: "طبعاً دوران تحصیل و سابقه فعالیت های مصدق در نوشاتل نشان می دهد که وی بسیار به مطالعه استعمار و چگونگی مقابله حقوقی با آن پرداخته بود و قطعا از آموزش های خوبی هم در این زمینه بهره مند شده بود. این پیروزی که دانشگاه نوشاتل هم به آن افتخار می کند در واقع پیروزی دانش حقوق بین الملل بر سلطه جویی استعمار بود که تاثیرش را در سایر کشورهای تحت استعمار هم گذاشت."

آقای آبرت که از اعضای پیشین شورای (مجلس محلی) کانتون نوشاتل است، درباره استقبال از نمایشگاه دکتر مصدق می گوید که انتظار این همه استقبال را نه تنها از سوی استادان، مورخان و دانشجویان مقاطع مختلف حقوق، تاریخ، روزنامه نگاری و علوم اجتماعی دانشگاه نوشاتل و شهرهای مجاور و همچنین رسانه ها نداشته است و افتتاحیه این نمایشگاه که مقدمه اولین برنامه بهار فرهنگ نوشاتل است موفقیت بزرگی برای آن محسوب می شود.

از محمد مصدق نقل شده است که درباره دوران اقامت خود در نوشاتل گفته است در این شهر زیبای سوییس همه پس از تاریک شدن هوا در خانه های خود باقی می ماند و سکوتی که برقرار می شود بهترین فرصت برای مطالعه، تحقیق و نوشتن است.

او می گوید قطعا او درباره نظام سیاسی سوئیس بسیار آموخته بود و برای دموکراسی در کشورش کوشید اما متاسفانه کودتایی که با تشویق بریتانیایی ها و توسط آمریکایی ها هدایت شد مانع از آن شد تا نخستین نظام دمکراتیک در خاورمیانه جان بگیرد.



منبع: گزارش بی بی سی از « نمایشگاه مصدق دردانشکده حقوق دانشگاه
نوشاتل در سوییس»، ۲۰ مارس ۲۰۱۵ - ۲۹ اسفند ۱۳۹۳

« پی نوشت ها : دکتر ناصر تکمیل همایون » دکتر محمد مصدق در پهنه آموزش و دانش (۲) «

۱- دکتر مصدق، محمد، خاطرات و تألمات دکتر مصدق با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق به کوشش ایرج . افشار - تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۴- ص ۵۵

۲ - همان جا.

۳ همان ص ۵۶

۴ - همان ص ۵۵

۵ - همان ص ۵۴

۶ - همان ص ۶۶۷

7- Ecole libre Des Sciences Politiques

8- Institut d'etudes Politiques De Paris

9- London School of Economics

۱۰ - برای آگاهی بیشتر مراجعه شود: تکمیل همایون، ناصر « مدرسه عالیه سیاسی » مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی (تهران، دانشگاه تهران، بهار ۱۳۸۳) شماره ۱۹۶

INSTITUT D'ETUDES POLITIQUES DE PARIS WIKIPEDIA THE

11- FREE

ENCYCLOPEDIA PAGE 10-14

۱۱ - خاطرات و تألمات دکتر مصدق ص ۱۶۹

۱۲ - کاتوزیان همایون مصدق و نبرد قدرت در ایران ترجمه احمد تدین.

(تهران مؤسسه رسا ۱۳۷۱) ص ۳۰ - ۲۹

۱۳ - « خاطرات و تألمات دکتر مصدق » ص ۲۶۹

۱۴ - همان ص ۲۷۰

◀ پی نوشت ها : دکتر ناصر تکمیل همایون « دکتر محمد مصدق در پهنه آموزش و دانش (۳) »

۱- خاطرات و تألمات مصدق با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق به کوشش ایرج افشار - تهران، انتشارات علمی - ۱۳۶۴ ، ص ۷۴

۲- همانجا

۳- همان ص ۷۵ و ۷۶

Courvoisler Jean .Au Coeur De Neuchatel (Suijsse 1988) P
4- 5-16

۵ - خاطرات و تألمات مصدق، ص ۷۷

Universite De Neuchatel Un Siecle D'ambition Et De
6- Talents. Neuchatel

.Nniews (Numero Special), 100 Ans, 2010

۷ - عنوان فرانسه رساله مزبور «تصدیقنامه» بدین شرح است:

Etude De Droit Civil Au Sujet De La Responsabilite De
L'etat Pour Les Actes

Illicites De Ses Fonctionnaires, Et De Droit Penal Sur Le
Principe De La Non

Extradition Pour Delits Politiques. Paris, 1913, P 46.

استاد ایرج افشار ترجمه فارسی آن را چنین آورده است: «مسئولیت دولت برای اعمال خلاف قانونی که از مستخدمین دولتی در موقع انجام وظایفشان صادر می شود و قاعده عدم تسلیم مقصرین سیاسی» وی افزوده است: «مصدق این رساله را در مدرسه علوم سیاسی پاریس برای گرفتن تصدیق نامه نوشته است.» افشار ایرج، مصدق و مسائل حقوق و سیاست، تهران، زمینه ۱۳۵۸، ص ۸۱

۸ - به طوری که زمان بازدید نگارنده از دانشگاه نوشاتل، دوستان عزیز آقای

دکتر رضا کهنتری و سرکار خانم زهرا جلایی که پرونده تحصیلی دکتر مصدق را توسط رئیس بایگانی دانشکده حقوق بررسی م یکردند، متوجه شدیم که در تمامی درسها نمره درس محمد مصدق «۶» بود و این عدد آن زمان عالی ترین نمره قبولی به شمار می رفت. فزون بر آن نامه ای به امضای استادان در پرونده پیدا کردند که نشان م یداد وی تنها دانشجویی است که همیشه پیش از ورود استادان سرکلاس درس حاضر بوده است.

۹ - آقای دکتر باقر عاقلی نوشته است که «استاد راهنمای وی پروفیسور سوزرهال بود که با مقام دانشجویی تدریس حقوق تطبیقی را برعهده داشت» شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران - تهران، نشر گفتار ۱۳۸۰ - جلد سوم ص ۱۴۶۰. نگارنده برای پیدا کردن منبع اصلی به ایشان تلفن کردم و پرسیدم، اما جناب آقای دکتر عاقلی بیادشان نیامد که از کجا استفاده کرده اند. ناگفته نماند نام پروفیسور یاد شده در فهرست منابع رساله دکتر مصدق آمده، و کتابی هم درباره «حقوق تطبیقی» تألیف کرده است. اما اینکه راهنمای رساله باشد، معلوم نیست. نام و نشان کتاب وی به این شکل است:

Sauser Hall Methode ET Fonction De Droit Compare
,Geneve.1913

۱۰ - خاطرات و تألمات مصدق، ص ۷۹ .

۱۱ - همان ص ۸۰

۱۲ - همانجا

۱۳ - کاتوزیان همایون، مصدق و نبرد قدرت در ایران، ترجمه احمد تدین ، تهران، رسا ۱۳۷۱- ص ۱۷۹

۱۴ - شنیده شد که یکی از هموطنان حقوقدان و آشنای به زبان فرانسه، رساله مزبور را جدیداً به طور کامل ترجمه کرده و انتشار داده است. اما با همه جستجوگری در کتابفروشی های تهران، نگارنده نتوانست آنرا پیدا کند.

۱۵ - به نقل از درآمد کتاب «مدارک حقوق اسلامی و وصیت در مذهب شیعه»

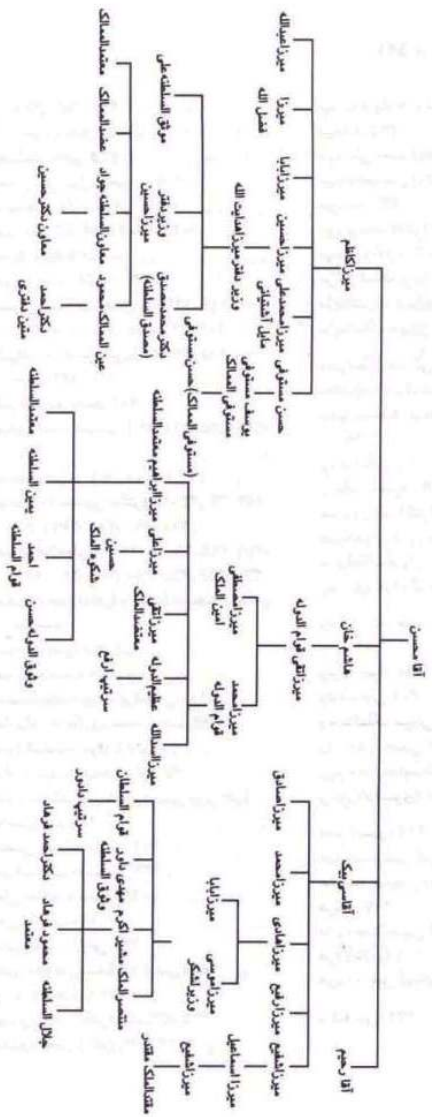
۱۶ - همان ص ۹۳

بر گرفته از کتاب « مصدق و مسائل حقوق و سیاست » به کوشش زنده یاد ایرج افشار

-۱-

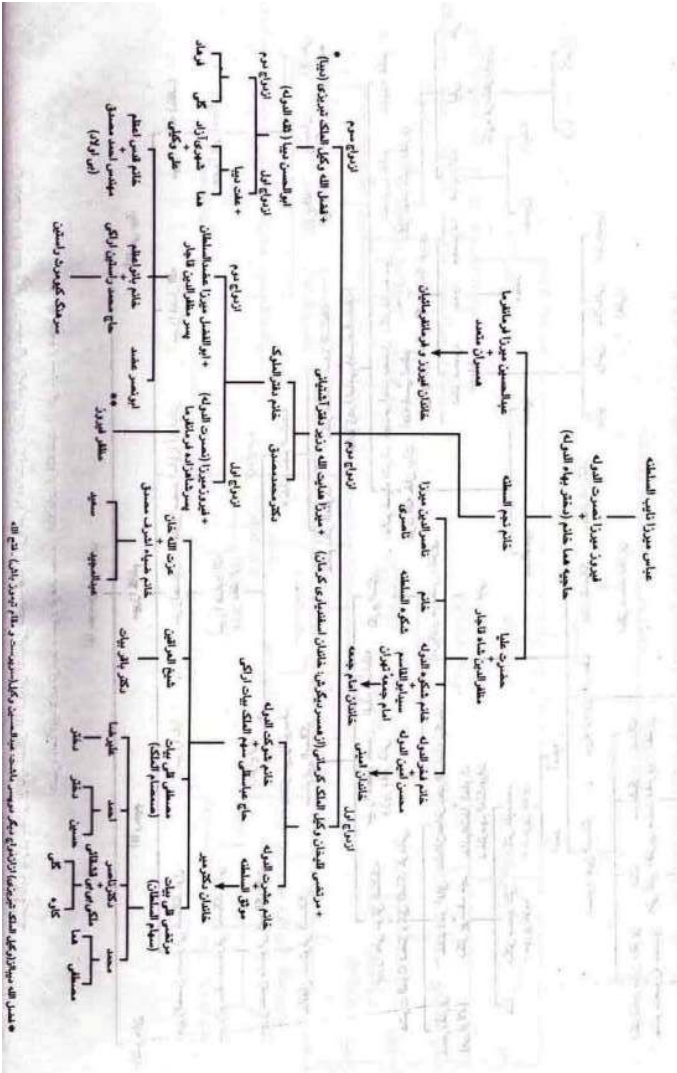
شجره تبار سلسله مربوط به آقا حسن که توسط مرحوم محمود فراهی منش، برای کتاب 'سپهسالار اعظم' تهیه و چاپ شده است.

توضیح: آنکه خطه در چپه مورد نام شخصی الزام بر اولاد این آل نروده شد.



شجره نامه خانوادگی بان استگانی از ختم ملک تاج مصدق هیروز میرزا امیراله (نتیجی علی مصدق - ابوعلم العبد)

۳۰



● ختم ملک تاج میرزا امیراله (نتیجی علی مصدق - ابوعلم العبد)

«چنان دان که مردم را به دل مردم خوانند، دل از بشودن و دیدن قوی و ضعیف کرد که تا بد و نیک نیند و نشود شادی و غم ندانند از این جهان. پس بلید دانست که چشم و گوش دیده بان و جاسوسان دل اند که رسانند به دل آن که پسند و بشوند، و وی را آن به کار آید که ایشان بد و رسانند، و دل از آنچه از ایشان یافت بر خرد که حاکم عدل است عرضه کند تا حق از باطل جدا شود و آنچه به کار آید بردارد و آنچه نیاید اندازد. و از این بهت است حرص مردم تا آنچه از وی غائب است و ندانند است و شنوده است بدانند و بشود از احوال و اخبار روزگار چه آنچه گذشته است و چه آنچه نیامده است، و گذشته را به رنج توان یافت به گشتن کرد جهان و رنج بر خویش نهادن و احوال و اخبار باز جستن و یا کتب معتد را مطالعه کردن و اخبار درست را از آن معلوم خویش گردانیدن.»

«حرکس از این حکایت بتواند دانست که این چه بزرگان بوده اند و همگان بر نرفته اند و از ایشان این نام نیکو یادگار مانده است و غرض من از نوشتن این اخبار آن است تا خوانمندان را فایده از من به حاصل آید و مگر کسی را از این به کار آید و چون از این فارغ گشتم به سرراندن تاریخ باز گشتم»

«ابوالفضل محمد بن حسین بهتمی»